

وضعیت سنجی

مجموعه هشتم

نویسنده : ابوالحسن بنی صدر

تاریخ انتشار کتاب : آذر ۱۳۹۷

این مجموعه از تاریخ

۰۲ آذر ۱۳۹۶ برابر ۲۳ نوامبر ۲۰۱۷

تا

۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۷ برابر ۹ مه ۲۰۱۸

انتشار یافته است

انتشارات انقلاب اسلامی

وضعیت سنجی

مجموعه هشتم

نویسنده : ابوالحسن بنی صدر

تاریخ انتشار کتاب : آذر ۱۳۹۷

این مجموعه از تاریخ

۰۲ آذر ۱۳۹۶ برابر ۲۳ نوامبر ۲۰۱۷

تا

۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۷ برابر ۹ مه ۲۰۱۸

انتشار یافته است

انتشارات انقلاب اسلامی

فهرست

- روش وضعیت سنجی و ویژه‌گی‌های آن ۱۰
- وضعیت سنجی یک‌صد و هفتاد و ششم: محکوم به شکست؟ ۱۳
- مشهودترین بحران‌ها و «طرح‌ها» که در شکست، پایان یافته‌اند: ۱۳
- چرا رژیم محکوم به شکست و از میان برخاستن است: ۲۰
- هرگاه مردم ایران پویایی زندگی را برگزینند: ۲۳
- وضعیت سنجی یک‌صد و هفتاد و هفت: «جنگ ما جنگ عقیده است و مرز نمی‌شناسد»؟! ۲۴
- آن روز که برای پاسداری از انقلاب، سپاه ایجاد شد، موقعیت سپاه و وضعیت امروز کشور و منطقه قابل مشاهده بود: ۲۴
- جنگ عقیده همواره دروغ بوده است و امروز هم دروغ است و فرداها هم که از پس هم می‌آیند، دروغ خواهد بود و فاجعه بر فاجعه افزوده است و می‌افزاید و خواهد افزود: ۲۸
- «جنگ عقیده» و پی‌آمدهایش: ۲۹
- وضعیت سنجی یک‌صد و هفتاد و هشتم: شانزده آذر و نسل رام؟ ۳۳
- نخست نمونه‌ای از رفتار ضد استعداد و ضد علم و ضد رشد سرکوب‌گران رژیم را بخوانیم: ۳۳
- مطالعه امر واقعی که دانش و استعداد ستیزی است در بعدها گوناگون آن: ۳۷
- وضعیت سنجی یک صد و هفتاد و نهم: سازش و ستیز و زمینه سازها: ۴۴
- کاهش درآمد خانوارها و رشد بخش دولتی؟! و زلزله و سندها در باره اکتبر سورپرایز و در باره بنی‌صدر و در باره رابطه رژیم با القاعده و بنی‌صدر: ۴۴

- ارتباطهای خطرناک ایران با القاعده: ۴۹
- وضعیت سنجی یک صد و هشتادم: بودجه مال ولی فقیه است به دولت چه ربط دارد...؟! ۵۸
- داده‌های بودجه سال ۱۳۹۷: ۵۹
- با ۹ دروغ کسریهای بودجه را می‌پوشانند: ۶۱
- چگونه ممکن است بخش دولتی (بودجه دولت اعم از عمومی و شرکتها و مؤسسات دولتی) رشد می‌کند و در همان حال، درآمد خانوارها کاهش می‌پذیرد؟: ۶۳
- دائم در جستجوی پایه دوم در خارج از کشور بودن و هزینه‌هایش برای جامعه ایران، مرتب، کمرشکن‌تر می‌شود: ۶۵
- وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و یکم: «اکتبر سورپرایز» و این‌که ترامپ باید کشورهای منطقه را تجزیه کند: ۶۸
- ترامپ باید کشورهای منطقه را تجزیه کند: ۶۸
- یک سند و یک اعتراف در باره اکتبر سورپرایز و ربط آن با سیاست کنونی ترامپ در منطقه: ۷۱
- هزینه خمینی، شاه و کارتر را برد و صدام را می‌برد، و هزینه ایران قدرت منطقه است چیست و چه خواهد شد؟: ۷۵
- وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و دوم: در آئینه جنبش ۷۸
- گزارش‌های دریافتی از ایران: ۷۸
- در آینه جنبش، ماهیت‌ها نمایان شدند: ۸۰
- امر واقع اجتماعی از نوع عصیان و شورش و جنبش، آزمون است: ۸۱
- وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و سوم: وقتی مردم از حصار مثلث زورپرست بیرون می‌روند و هستی ایران که می‌سوزد: ۸۴

- جواد خادم می گوید: ۸۴
- و نسل جوان کشور جنبش را از حصار مثلث زورپرست خارج کرد: ۸۷
- خامنه‌ای می‌دانسته است با رهبر شدن او، مردم ایران خون خواهند گریست: ۸۹
- وضعیت سنجی یکصد هشتاد و چهارم: هدفهای چهارگانه ترامپ: ۹۱
- هدف های ترامپ که باید در قرارداد وین (برجام) گنجانده شوند: ۹۱
- پیش بینی مواد «استراتژی جدید» که قرار است ترامپ در روزهای آینده اعلان کند: ۹۳
- سه خطای راهبردی که سبب سقوط رژیم ایران می شوند: ۹۶
- وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و پنج: مردمی که قلمرو دولت را گسترده میکنند، خود را به مرگ آوری و ویرانگری قدرت می سپارند ۹۹
- دو امر واقع مستمر و جهان شمول و قاعده‌ای که به شهروندان همه کشورها خاطر نشان می‌کنند: ۹۹
- سرکوب‌شوندگان، سرکوب‌گران می‌شوند اگر: ۱۰۱
- راه بیرون رفتن از بن‌بست: ۱۰۳
- وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و ششم: موجها فرو نمی‌خواهند و پرچم مقاومت برافراشته میشود، اما؟ ۱۰۷
- وقتی رژیم برانگیزنده مردم به جنبش می‌شود: ۱۰۷
- وقتی سه چهارم مردم حامی جنبش هستند و زنان روسری سفید را پرچم برخاستن به استقامت می‌کند: ۱۱۰
- وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و هفتم: وقتی روحانی می‌گوید علت گرانی دلار اقتصادی نیست، روانی و تبلیغاتی است؟! ۱۱۵

- در پایان سال جاری، حجم نقدینه ۱۵۰۰ هزار میلیارد تومان خواهد شد: ۱۱۶
- حجم نقدینه در اقتصاد مصرف و رانت محور، عامل ویران‌گریهای زیر است: ۱۱۸
- راه‌کاری که رژیم توانا به عملی کردن آن نیست: ۱۲۱
- وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و هشتم: رفراندوم ۱۲۳
- روحانی دم از رفراندوم می‌زند: ۱۲۳
- شعار رفراندوم و واقعیت؟: ۱۲۷
- وضعیت سنجی یک صد و هشتاد و نهم: سیاست نظامی جدید امریکا و «بحران موشکی»؟ ۱۳۰
- چند اطلاع مهم: ۱۳۰
- سیاست نظامی جدید امریکا و تهدید ایران به حمله نظامی؟: ۱۳۱
- چرا سیاست نظامی جدید امریکا در این زمان ابراز می‌شود؟: ۱۳۳
- نتایج سیاست نظامی جدید امریکا چه می‌توانند باشند؟: ۱۳۴
- آیا امریکا می‌تواند هدفهای خود را متحقق گرداند؟: ۱۳۵
- انحطاط دو ابرقدرت که نیم قرن پیش از این پیش بینی علمی شد و راه کار کشوری چون ایران: ۱۳۶
- وضعیت سنجی یک‌صد و نود: تهدید به خفقان اقتصادی در بن‌بست .. ۱۳۸
- اعتراف‌ها و رویدادها و زبان آنها: ۱۳۸
- چرا امریکا مصمم است ایران را گرفتار خفقان اقتصادی کند: ... ۱۴۳
- وضعیت سنجی یک‌صد و نود و یکم: نقش جاسوسی در ایجاد بحران اتمی و نیاز به استقلال؟ ۱۴۷

«عملیات مرلین» Operation Merlin برای کشف برنامه اتمی	
ایران:.....	۱۴۷
مثلت زورپرست بحران ساز :.....	۱۵۴
وضعیت سنجی یک صد و نود و دوم : وقتی ترس خانه عوض می کند	۱۵۷
ترس ها که رژیم بدان ها گرفتار است:.....	۱۵۷
ترسهای مردم ایران:.....	۱۶۱
وضعیت سنجی یک صد و نود سوم: هم چوب و هم پیاز؟.....	۱۶۴
وقتی قدرت خارجی محور سیاست داخلی و خارجی کشور می گردد،	
رژیم ، خود ، مجری سیاست قدرت خارجی می شود:.....	۱۶۵
سیاست داخلی معلول و علت محور شدن قدرتهای خارجی در سیاست	
داخلی:.....	۱۶۸
وضعیت سنجی یک صد و نود و چهارم: اصلاح ناپذیرها؟.....	۱۷۳
چند نمونه از اصلاح ناپذیرها:.....	۱۷۳
صیر جبری اضمحلال:.....	۱۷۹
وضعیت سنجی یک صد و نود و پنجم: منافع مشترک؟.....	۱۸۴
وقتی منافع ملی جای حقوق ملی می نشینند، اشتراک در حقوق نیز	
جای به اشتراک در منافع می سپارند:.....	۱۸۵
رژیم ولایت فقیه نقش دستیار امریکا و متحدانش را در به خطر	
انداختن موجودیت ایران بازی می کند:.....	۱۸۸
بدین قرار، در وضعیت خطر کنونی، کارها که باید کرد این ها	
هستند:.....	۱۹۲
وضعیت سنجی یک صد و نود و ششم: دولت در سایه نیمرخ نشان	
می دهد؟!.....	۱۹۴

- گویاترین خبرها و سخن‌ها در باره تب قیمت دلار: ۱۹۴.....
- دولت در سایه که نیم‌رخ می‌نماید: ۱۹۸.....
- امرهای واقع در رابطه با یکدیگر در باره کودتای سپاه چه می‌گویند؟: ۲۰۰.....
- وضعیت سنجی یک صد و نود و هفتم: طبیعت ایران را می‌کشند؟... ۲۰۴
- آیا سپاه به جنگ طبیعت رفته است؟: ۲۰۴.....
- عامل انسانی بیابان شدن ایران، جهل و یا بکار بردن دانش و فن برضد طبیعت؟: ۲۰۷.....
- پی‌آمدهای بیابان‌زائی در ایران و جهان: ۲۱۱.....
- وضعیت سنجی یک‌صد و نود و هشتم: توپ توخالی؟! ۲۱۳.....
- واپسین تفل‌ها برای «نجات» قرارداد وین: ۲۱۳.....
- وقتی رژیم فلج است و وضعیت اقتصادی بدتر از بد، توپ توخالی، دشمن را غره‌تر می‌کند: ۲۱۶.....
- می‌خواستیم قدرت منطقه بشویم منطقه را ویران کردیم: ۲۲۱.....
- وضعیت سنجی یک‌صد و نود و نهم: پنهانکاری و سند سازی و سند بازی: ۲۲۳.....
- لوموند: ضعف اساسی سند ارائه کردن نتان یاهو در این است که: ۲۲۳.....
- سیاستی که بازیگردانان صحنه سیاست آماده کرده‌اند به اجرا بگذارند: ۲۲۷.....
- وضعیت سنجی دویستم: خروج امریکا از توافق اتمی و بازگشت تحریم‌ها و شبکه جهانی تخریب نیروهای محرکه ۲۳۲.....
- استفاده از بیگانه در نزاع بر سر قدرت در درون: ۲۳۲.....

از گروگانگیری تا خارج کردن اسناد از ایران، استفاده از قدرت
خارجی در استقرار استبداد ناقض استقلال و آزادی: ۲۳۶

روش وضعیت سنجی و ویژه‌گی‌های آن

وضعیت سنجی نخستین، به تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۹۲ انتشار یافته‌است. و اینک، ما در ۱۵ مهر ۱۳۹۷ هستیم. بنابراین، نخستین ویژه‌گی وضعیت‌سنجی، وقتی واقعیت نزدیک به همان‌که واقع شده‌است، سنجیده می‌شود، این‌است که زمان، آینده، بر صحت آن شهادت بدهد. و می‌دهد.

اما برای این‌که زمان صحت آن را تصدیق کند، می‌باید که ویژه‌گی دومی نیز داشته باشد و آن این‌است که حاصل شناسایی امرهای واقع و در رابطه قراردادان آنها به ترتیبی باشد که امرها خود زبان بگشایند و واقعیت را همان‌سان که واقع شده‌است گزارش کنند. بنابراین، امرهایی که مطالعه می‌شوند، امرهای واقع مستمر باید باشند. شناسایی این امرها، بنوبه خود، به ویژه‌گی‌ها که دارند، باید انجام بگیرد.

بنابراین، زمان و مکان یک وضعیت سنجی، هم زمان و مکانی است که، در آن، وضعیت سنجیده می‌شود و هم زمان و مکان مداومی است که گذشته و حال و آینده را در بر می‌گیرد. بنابراین، ویژه‌گی سوم را نیز می‌یابد و آن این‌است: یک وضعیت سنجی را هر زمان بخوانی، می‌باید آن را شناسایی وضعیت همان زمان بیایی. چنان‌که پنداری از وضعیتی آگاهت می‌کند که، وضعیت حال حاضر، زمانی است که در آنی.

بدین‌قرار، ویژه‌گی چهارم یک وضعیت سنجی که به روش علمی انجام بگیرد، این‌است که ساختار رابطه‌ها مستمر باشد. آیا باید بنابراین باشد که ساختارها تغییر نمی‌کنند؟ نه. اما برای این‌که ساختاری تغییر کند، باید امرهای مستمر در رابطه صفت مستمر را از دست بدهند. برای مثال، ولایت مطلقه فقیه و سلطه حزب سیاسی مسلح بر کشور و امرهایی از این دست، دیگر نباشند. باوجود این، رابطه‌های امرهای واقع مستمر، بنابر مداخله رویدادها که می‌توانند امرهای واقع مستمر نباشند، تغییر می‌کنند. اطلاعات و داده‌ها می‌توانند صحیح نباشند. بدین‌خاطر است که وضعیت‌سنجی به دقتی

تا حد وسواس و شیکیبایی بسیار در تناقض‌زدایی از اطلاعات و داده‌ها و شناسایی رویدادهای تغییر دهنده یک وضعیت، نیاز دارد.

بدین‌قرار، کار وضعیت سنج یافتن نتیجه‌ها و پی‌آمدهای قطعی و محتمل است: امرهای واقع در رابطه می‌باید، پیشاپیش، وضعیتی را گزارش کنند که پی‌آمد وضعیت موجود می‌شود. این قسمت کار است که خود محک درستی یا نادرستی یک وضعیت سنجی است. هرگاه روش علمی بکار نرفته باشد، وضعیت سنج یا وضعیتی را مطالعه نمی‌کند که حاصل وضعیت مورد مطالعه است و یا مسائلی را که یک وضعیت پدید می‌آورد را ناگفته می‌گذارد و یا این دو کار را می‌کند و زمان به نادرستی کارش شهادت می‌دهد. بنابراین، ویژه‌گی پنجم وضعیت سنجی این می‌شود: هر وضعیتی آستن وضعیت بعدی است و مسائلی را پدید می‌آورد که باید شناسایی شوند.

و نیز، وضعیت سنجی وقتی هم به بعدی از ابعاد واقعیت اجتماعی می‌پردازد، برای مثال، بعد اقتصادی، نمی‌تواند با غفلت از بعدهای دیگر انجام بگیرد. بدین‌خاطر، هر وضعیت سنجی در برگیرنده بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. بدین‌ترتیب که بعد مورد مطالعه، می‌باید خاصه‌های بعدهای دیگر را نیز گزارش کند. از این‌رو، کار وقتی دقیق است که یک گروه دانا به ابعادهای گوناگون واقعیت اجتماعی انجامش دهند. دست‌کم وضعیت شناس، از آنان، پرسیدنی‌ها را بپرسد. در نگارش این وضعیت سنجی‌ها، شماری از همکاران شرکت کرده‌اند و اغلب آنها را می‌تواند کار جمعی تلقی کرد.

اما وضعیت سنجی برای شناسایی تنها نیست، بلکه باید این امکان را به ما بدهد که راه‌کار و یا راه‌کارهای بایسته را بیابیم و پیشنهاد کنیم. و نیز باید بتوانیم بکاربرنده راه‌کار را نیز بیابیم. هر راه‌کاری را هرکس یا هر مقامی نمی‌تواند بکار برد. و این ویژه‌گی ششم یک وضعیت سنجی به روش علمی است. چنانکه مسئله ساز، مسئله حل کن نمی‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد کس یا جمعی که توانا به بکاربردن یک راه‌کار است یا هستند، بدان تن نمی‌دهد یا نمی‌دهند. از این‌رو است که وضعیت‌های فرآورده ویران‌گری‌ها و آستن ویران‌گری‌ها، استمرار می‌جویند. بدین‌خاطر است که مسئولیت وسایل ارتباط

جمعی بسیار سنگین است. زیرا هم باید جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و داده‌ها و اطلاعات را برقرار کنند و هم توانایی و سئولیت کس و کسانی را مرتب خاطر نشان کنند که توانا به بکاربردن راه‌کارها برای تغییر هستند. این ویژه‌گی‌ها و روش‌شناسی در همان حال محکی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهند برای آزمودن وضعیت‌سنجی‌ها که می‌خوانند.

۱۵ مهرماه ۱۳۹۷

ابوالحسن بنی‌صدر

وضعیت سنجی یک صد و هفتاد و ششم:

محکوم به شکست؟

۰۲ آذر ۱۳۹۶ برابر ۲۳ نوامبر ۲۰۱۷

رژیم ملاتاریا که با گرایش به ولایت مطلقه فقیه، انقلاب و اسلام و روحانیت را بسوخت، هرکار را که تصدی کرد و خود آنرا اساسی و حیاتی توصیف کرد، در شکست به پایان برد، اینک، پیشاروی انبوه مسئله‌ها که ساخته است، حیرت زده، نگران سرنوشت خویش است. سرنوشتی که خود آنرا جبری گردانده و نمی‌تواند از آن بگریزد:

*** مشهودترین بحران‌ها و «طرحها» که در شکست، پایان یافته‌اند:**

می‌شد از انقلاب و اسلامی کردن و دولت روحانیان که خود آنرا ملاتاریا خواندند آغاز کرد. اما ترجیح با این است که با مشهودترین‌ها آغاز کنیم زیرا به ما کمک می‌کند دریابیم چرا رژیم‌هایی که بنام دین یا مرام برپا می‌شوند و با رویه کردن استبداد متمایل به استبداد فراگیر، آنرا از خود بیگانه می‌کنند، هر کار که آغاز می‌کنند و، در آغاز، بزرگ و حیاتی می‌خوانند را به شکست می‌کشانند. در باره موارد زیر، هم در آغاز، هشدار داده شد که به شکست می‌انجامند:

۱. گروگانگیری که قرار بود ۳ تا ۴ روز بیشتر نپاید اما ۴۴۴ روز بطول انجامید و جنگ و تحریم اقتصادی را هم روی دست مردم ایران گذاشت. بر این دو، سه افتضاح بین‌المللی: اکتبر سورپرایز و ایران گیت‌ها و فساد بزرگ (در طول جنگ ۱۰۰ میلیارد دلار گم شد!)؛ علاوه می‌شود.

۲. جنگی که با تجاوز قوای عراق، به فرمان صدام حسین، به ایران آغاز شد. بنابر اسناد، در برانگیختن او به حمله به ایران، انگلیس و آمریکا و دولت سعودی و شیخ‌های خلیج فارس شرکت داشتند. در نهمین ماه جنگ، با قبول پیشنهاد غیر متعهدا از سوی رژیم صدام، اگر خمینی و دستیاران او، کودتا را بمدت یک هفته به تأخیر می‌انداختند جنگ می‌توانست پایان پذیرد. اما نیاز مشترک آنها و انگلستان و آمریکا و اسرائیل به ادامه جنگ، سبب شد که از هیأت نمایندگی کنفرانس عدم تعهد بخواهند برای آوردن پاسخ مثبت رژیم صدام به پیشنهاد صلح، به ایران نیاید. ملاتاریا با کودتای خرداد ۶۰، پیروزی همه جانبه ایران در آن جنگ را از مردم ایران دزدید و جنگ را آنقدر ادامه داد تا که، در مرداد ۱۳۶۷، در شکست به پایان برد. خمینی جام زهر شکست را هم سرکشید.

از پایان جنگ در شکست، با وجود نفله شدن یک نسل و خسارتی چنان عظیم، به ملاتاریا، احساس شرم نیز دست نداد. در همان حال که مبلغانش مردم را به «خیانت به دولت» متهم می‌کردند، جنایتکارانش که عنوان «جنایتکاران تاریخی» یافتند، در زندانها، زندانیان را کشتار می‌کردند؛

۳. رژیم «دوران سازندگی» را آغاز کرد. فرصتی شد برای پیدایش و رشد قارچ مانند مافیایا و توسعه اقتصاد مصرف و رانت محور که نابرابریهای شتاب و شدت‌گیر از عوارض آن بودند. شعار گردانندگان اقتصاد این شد: اقتصاد با چیزی به اسم عدالت بیگانه است! عرصه‌های جدید، اقتصاد و

دولت و ترور و مهار جامعه مدنی، در اختیار سپاه پاسداران قرار گرفتند تا «فتح» کند. ترور در بیرون از مرزها گسترش یافت و یک مورد آن، موضوع دادگاهی شد که در برلین تشکیل شد. با محکومیت رژیم در دادگاه، سفرای کشورهای عضو اتحادیه اروپا از ایران فراخوانده شدند. ایران در لبه پرتگاه جنگ قرار گرفت. این شد که قوه مجریه بدست «اصلاح طلبان» افتاد اما تنها اجازه یافتند نقش «تدارکاتچی» را ایفا کنند؛

۴. این بار، پرده از «راز اتمی» برداشته شد. به اعتراف هاشمی رفسنجانی، در آغاز، بنابر ساختن بمب اتمی بود. اما آن بمب ساخته نشد. در عوض بحران شدت گرفت و ایران تحت سخت‌ترین تحریم‌ها و تهدیدها قرار گرفت. تصدی بحران با حکومت احمدی‌نژاد شد. در این دوره بود که اقتصاد و دولت در اختیار مافیاهای نظامی - مالی قرار گرفت. از آنجا که تحریم‌ها و تهدیدها رانت را به حداکثر می‌رساند، قطعنامه‌های شورای امنیت «کاغذ پاره» خوانده شدند. تا این‌که اقتصاد گرفتار «خون‌ریزی» گشت و به مرگ نزدیک شد. خامنه‌ای چاره را در «نرمش قهرمانانه» دید و روحانی ریاست جمهوری یافت و مأمور امضای تسلیم نامه شد. تسلیم نامه وین امضاء شد. تعهدها سپرده شدند بی‌آنکه با عادی کردن روابط و شناسایی حقوق مردم ایران، مابه‌ازایی گرفته شود. کار نیمه‌کاره، نه تنها سبب رفع مجموع تحریم‌ها نشد، بلکه اینک وسیله‌ای شده است برای وضع تحریم‌ها و تشدید فشارها. همزمان، ایران که در حقله پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی بود، در دام جنگ‌های هفتگانه افتاد؛

۵. اما آن روحانیت که در جریان انقلاب، خمینی تأکید می‌کرد در دولت دخالت نخواهد کرد و مردم ایران نیز نمی‌خواستند در دولت دخالت کند، صاحب دولت شد و خمینی گفت: ولو با کشتن ۵۰ هزار نفر آن را برقرار می‌کنم (خطاب به شهید لاهوتی). آن دولت وضعیتی را دارد که امروز دارد. او و جنایتکاران در خدمت رژیمش، نه تنها هزاران تن را اعدام کردند و

جمعیت بزرگی از استعدادها را ناگزیر به جلای وطن ساختند، بلکه در جنگ ۸ ساله که اینک آن را «نعمت» می خوانند، یک نسل ایرانی را پایمال کردند. هر سال، سیل استعدادهای دانشگاه دیده ایران، از ایران، مهاجرت می کنند. و دولتی که قرار بود دولت روحانیت بگردد، «آخوندکش» ترین دولتهای تاریخ ایران شد. آخوندهای آخوندکش و قاتل هزاران غیر آخوند، یا در نکبت مردند (خلخالی و گیلانی) و یا کنار گذاشته شدند (فلاحیان و ری شهری) و یا در «قوه قضاییه» بکار جنایت مشغولند. یک جنایتکاران تاریخی، نایب التولیه آستان قدس رضوی است و نامزد ریاست جمهوری نیز شد.

۵/۱. قرار بود مقام ولایت از آن اعلم مراجع تقلید بگردد. کار وارونه شد: مراجع گرفتار حصر و مرگ در حصر شدند و جانشین خمینی روضه خوانی شد که بعنوان «مجتهد متجزی» عضو مجلس خبرگان شده بود؛

۵/۲. خمینی با نقض عهد، مقرر کرد روحانیان فروانروایان باشند، اینک، «آخوندهای دولتی» دارند مقام فرمانبران را می یابند و توجیه گری جنایت و فساد و خیانت را برعهده دارند. از سه قوه، قوه قضاییه، در ظاهر، بطور کامل، در اختیار آنها است. اما در واقع، کارشان جز سرکوب گری از طریق صدور احکام ظالمانه نیست. راستی این است که این قوه نقش دستیار سپاه پاسداران را یافته است.

۵/۳. ولایت مطلقه فقیه را نظریه ساز ولایت فقیه، منتظری، از مصادیق شرک دانست و امروز کسی نیست که نداند جعل در اسلام بوده است. این واقعیت که جز در خشونت و ویران گری، کاربرد ندارد، دلیل ضد اسلامی بودن آن است. طرفه اینکه خامنه ای جانشین نیز نمی یابد. چرا که وضعیت امروز، همانند وضعیت بهنگام مرگ خمینی نیست و آن ایران گیتی ها هم برکار نیستند، تا بتوانند به بهانه خطیر بودن وضعیت و با جعل نامه و قول از قول خمینی، کسی مانند خامنه ای را «رهبر» بگردانند. این واقعیت که کمیسیون مأمور یافتن جانشین برای خامنه ای می گوید هنوز کسی را نیافته است، گویای واقعیت دیگری است و آن این که رژیم نیازمند کسی است که هم دو حوزه

قم و نجف آن را بپذیرند و هم نقش خود را در خدمت سپاه پاسداران، بمثابة حزب سیاسی مسلح، از عهده برآید. چنین کسی نایافتنی می‌نماید. ولایت مطلقه فقیه از محتوای مورد ادعای خود نیز، یکسره میان تهی شده است؛ در دوران انقلاب، بنابر ولایت جمهور بود. پایه‌های قدرت استوار نگشته، به نظارت فقیه تن دادند. با استواری پایه‌های قدرت، «ولایت فقیه اجرای قوانین اسلام است» (کتاب ولایت فقیه خمینی) جای به ولایت مطلقه فقیه سپرد که مقدم و حاکم بر احکام دین و قادر به تعطیل توحید است. مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌گوید و به صراحت تمام که «مصلحت نظام» بر «قوانین اسلام» مقدم و بر آنها حاکم است.

۶. قرار بود «ولو به زور» جامعه ایران اسلامی بگردد. امروز، فراوانی آسیب‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی که بر آن از «اسلام» گریختن جوانان را نیز باید افزود، حتی خامنه‌ای را هم به گریه انداخته است. افراط در بکاربردن اسلام در توجیه خیانت‌ها و جنایت‌ها و فسادها، آنرا میان تهی کرده است. دیگر در هیچ موردی کاربرد ندارد. حتی وقتی سانحه‌ای چون زلزله روی می‌دهد، این فلج بنیاد روحانیت است که می‌نمایاند. و یک چند از کارها که رژیم تصدی کرده و کار را به فاجعه‌های بزرگ کشانده است:

۷. کارها که رژیم ولایت مطلقه فقیه تصدی کرده و آنها را به فاجعه‌های بزرگ بدل کرده است:

۷/۱. از آخرین آنها که شروع کنیم، «مسکن مهر» است: در حکومت احمدی نژاد ۷۵۰ میلیارد دلار درآمد نفت و غیر آن شد. صرف ایجاد اقتصاد تولید محور نشد زیرا با ماهیت رژیم در تضاد است. باز گفتند ۱۰۰ میلیارد دلار گم شد. آن خورد و برد عظیم پوشش می‌خواست. مسکن مهر پوشش آن شد.

هزینه‌ای عظیم صرف ساختن مسکن‌ها شد. تا این‌که زلزله واقعی‌تی را عیان کرد که بر زبان نمی‌آمد: **مسکن‌های ساخته شده نماد فساد و بی‌کفایتی ذاتی رژیم ولایت مطلقه فقیه هستند.** گویای تقدیر اجتناب‌ناپذیری هستند که محکومیت رژیم به شکست و محکومیتش به کشاندن هر کار که بدان دست می‌زدند، به شکست، است. زلزله این فرصت را ایجاد کرد تا کارشناسان بگویند: عمر بناها کوتاه است، طرف‌های قرارداد با حکومت، با گرفتن ۱۰ درصد کار را برعهده سازندگان دست دوم گذاشته‌اند و آنها در ساختن «مسکن مهر»، بجای رعایت ضوابط فنی، از ضابطه، به حد اکثر رساندن خورد و برد، پیروی کرده‌اند؛

۷/۲. هم‌زمان با «خانه‌های مهر»، دولت در ازای آزادکردن قیمت‌ها، یارانه مقرر کرد. هر ایرانی در ماه ۴۵ هزار تومان یارانه دریافت می‌کند. پیش از مقرر شدن و در جریان آن، اقتصاددانان و غیر آنان هشدار دادند و شنیده نشد. امروز، گرانی قیمت‌ها، یارانه را بلعیده و بهای دلار می‌گوید ادعای کاهش میزان تورم دروغ است. در حقیقت، یارانه‌ها سهم ایرانیان شد از اقتصاد رانت محور. از این رانت، سهم شیر را مافیاهای نظامی - مالی و مافیاهای که عنوان «قدیمی» یافته‌اند، می‌برند.

۷/۳. از کودتای خرداد ۱۳۶۰ بدین‌سو، «رؤسای جمهوری»، غیر رجایی که کشته شد و خامنه‌ای که «رهبر» شد، بقیه گرفتار نکبت شدند: هاشمی رفسنجانی در حالی گرفتار «مرگ مشکوک» شد که تحت حمله تبلیغاتی روزمره شاخه تبلیغاتی خامنه‌ای/ سپاه قرار داشت. خاتمی ممنوع‌التصویر و ممنوع‌الکتابت و ممنوع‌القول و اینک ممنوع‌الخروج از خانه شد. احمدی‌نژاد و دستیارانش چاره را در بست نشینی دیدند. اما دستیاران او کتک خوردند و ناگزیر شدند از آن بدرآیند. از قرار، روحانی برای آنکه به سرنوشت رؤسای جمهوری پیشین گرفتار نشود، چاره را در گردش به راست دیده است؛

۷/۴. از گروگان‌گیری بدین سو، قدرت خارجی، محور سیاست داخلی و خارجی کشور شده است. این محور وسیله ایجاد بحران و حاکمیت استبدادی بر مردم از راه سنگین کردن جو ترس شده است. گروگان‌گیری و جنگ و تحریم‌ها و بحران اتمی و اینک گرفتاری در ۷ جنگ، حاصل قدرت خارجی را محور سیاست داخلی و خارجی کردن است. اما آنچه مردم ایران بابت این محور سازی پرداخته‌اند، به غارت رفتن ثروتهای ملی و سوختن فرصتها و حاصل آن، فقر و خشونت و جامعه و طبیعتی که بیابان شده است. این محورگردانی نیز یک رشته شکستها ببار آورده و باجهای پرداخت شده به بیگانگان را مرتب افزایش داده است. پنداری رژیم ولایت مطلقه فقیه کور است و نمی‌بیند. چرا که پی‌درپی، جبهه می‌گشایند و این رژیم، بی‌درنگ، وارد آن می‌شود. بدهکار هم «ایران» است: جنگ سوریه را سعودی‌ها و ترکیه راه انداختند، اما امروز، نه آنها که «ایران» است که متهم می‌شود در کار سلطه بر منطقه است. یمن را دولت سعودی ویران و مردمش را گرفتار قحطی و وبا کرده است و «ایران» تنها متهم و مقصر وضعیتی است که یمن در آن است (بیانیه وزیران خارجه اتحادیه عرب) و به استناد گرفتار شدن مردم ایران به هفت جنگ، توسط رژیم ولایت مطلقه فقیه، حکومت ترامپ در کار تشدید هرچه بیشتر فشار بر ایران است؛

طرفه این که سلیمانی به خامنه‌ای نامه می‌نویسد که داعش از میان برخاست. به سخن دیگر، «کمر بند سبز»، بمعنای اتصال ایران از طریق عراق و سوریه به لبنان، ساخته شد. غیر از این که این کمربند، کمر بند مرگ و ویرانی است، اما دیگر کمربندی در اختیار «ایران» نیست. «آقاداتاش» که پوتین باشد، خود را فاتح جنگ هنوز پایان نیافته سوریه می‌داند. می‌گوید: پیش از ورود روسیه به صحنه، رژیم اسد در معرض سقوط بود. روسیه بود که سرنوشت جنگ را تغییر داد. رفتن اسد به مسکو و تشکر او از پوتین نیز تصدیق مدعای پوتین است. بنابراین، جان و پول و اسلحه از ایران شد و پیروزی از روسیه. پوتین

ترکیه را هم در حل و فصل مشکل سوریه دخالت داد. نتیجه این است که از این پس، بیشتر از گذشته، ایران باید هزینه سنگین «کمربند سبز» را بپردازد اما در این کمربند، علاوه بر اسرائیل و سعودیهای متحدش، روسیه و ترکیه نیز مزاحمانی هستند که دست بالا را.

۷/۵. حکومت‌های هاشمی رفسنجانی و خاتمی خودکفایی در فرآورده‌های کشاورزی را شعار کردند. اما به قول کارشناسان، آسان‌ترین راهکار را برگزیدند که جنایت است: اسراف و تبذیر آبهای رو و زیر زمینی ایران. در آن دو دوره، موسی کلانتری وزیر کشاورزی بود. اما امروز سرپرست محیط زیست است. در اوائل دور اول «ریاست جمهوری» روحانی او می‌گفت: تا ۳۰ سال دیگر ایران بیابان می‌شود و ۵۰ میلیون تن از مردم کشور باید مهاجرت کنند. **طرفه این که ایران بیابان شد و خودکفایی نشد. و**

۷/۶. استعدادکشی و استعداد ستیزی که سبب سیل مهاجرت استعدادهای علمی و رانده شدن آنها از تصدی امور کشور شده‌است. واکنش حداد عادل این بود: بگذار بروند ما استعداد زیاد داریم. اما فقر استعداد چهره خود را نشان داد وقتی در توجیه ناکارآمدی وزیران برگزیده روحانی، گفتند: ما استعدادها را رانده‌ایم و برای تصدی وزارت جز اینها کسی نمانده است! حتی در سطح روحانیان نیز رژیم استعدادکشی رویه کرد. از این رو، حوزه قم نمایشگاه شکست فاحش رژیم ولایت مطلقه فقیه است.

*** چرا رژیم محکوم به شکست و از میان برخاستن است:**

چرا رژیم خود را محکوم کرده است هرکار را آغاز می‌کند در شکست به پایان برد؟ زیرا:

۱. قدرت از تخریب پدید می‌آید. متمرکز و بزرگ شدنش در گرو تخریب بازهم بیشتر است. وقتی ماهیت رژیم (فقه‌سالار) با مدیریت کشور در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و عمران طبیعت سازگار

نیست، هم میزان تخریب را افزایش می‌دهد و هم ناسازگاریش با «صاحبان تخصص» که باید تحت امرش کار کنند، با موفقیت به پایان بردن کار را ناممکن می‌کند:

۲. توضیح این‌که رژیم ولایت مطلقه فقیه گرفتار سه ضد ویرانگر ذاتی است:

۲/۱. ولایت مطلقه فقیه کاربردی جز در اعمال «قدرت» ندارد. و
۲/۲. هر موفقیتی نه تنها بی کارکرد بودن ولایت مطلقه فقیه در رشد را نمایان می‌کند، بلکه مزاحمت آنرا با هرکار موفقی بازهم آشکارتر می‌نماید. تضاد کارکرد ولایت فقیه با اسلام آشکارتر از آشکار است: زور ضد معنویت و ضد حقوق است. بنابراین، ممکن نیست در هر چهار بعد زندگی مردم زور حرف اول را بزند و در همان حال، رژیم زورگو راهبر مردم به زندگی حقوقمند و معنوی بگردد.

۲/۳. ساز و کار تقسیم به دو و حذف یکی از دو، سبب می‌شود که همواره استعدادها حذف بگردند. رژیمهای دارای تمایل به استبداد فراگیر، زودتر از پا در می‌آیند زیرا استعدادهای درجه اول را حذف می‌کنند و وقتی زمان مرگشان می‌رسد که استعدادهای درجه ۳ و چهار متصدیان امور می‌شوند (سرنوشتی که رژیم‌های نازی و استالین و پهلوی پیدا کردند و سرنوشت رژیم ولایت مطلقه فقیه است).

چرا محکوم به از میان برخاستن است؟ زیرا:

۳. در هر یک از کارها که رژیم آنها را در شکست به پایان برده است که تأمل کنیم، یکی از مهم‌ترین دلایل و عوامل را مشاهده می‌کنیم: پایان دهندگان در شکست همان‌ها نیستند که، در آغاز، در کار بودند. در همه موارد، بدون استثناء، بی‌استعدادها جانشین با استعدادها شده‌اند.

۴. مشکل ایران امروز تنها این نیست که تخریب نیروهای محرکه بر تولید آنها پیشی گرفته است، مشکل بزرگ‌تر این است که پویایی‌های روابط سلطه‌گر- زیر سلطه که رژیم میان خود با مردم ایران و میان انیران با ایران برقرار کرده است، ایرانیان را در برابر یکی از دو پویایی قرار داده است، پویایی مرگ یا پویایی جنبش برای رهاشدن از این روابط و نجات حیات ملی و ادامه آن.

در نشست همدلی برای بحث در باره «اصلی‌ترین مسائل ایران»، غلامرضا کاشی، استاد علوم سیاسی، گفته است: «حیات سیاسی در ایران مرده است». از دید او، حیات سیاسی زنده نیازمند آن است که مردم کشور در فکر بقای تاریخی خود باشند و هر شهروند بر این‌که بقای او در گرو بقای جامعه است، وجدان داشته باشد و جامعه و اعضای آن افق باز و امید بخش داشته باشند و احساس خرسندی داشته باشند و از حیات اخلاقی و ارزشمند برخوردار باشند. ایران امروز فاقد این داشتنی‌ها است.

و چون کاستی‌هایی که هاشم آفاجری (استاد تاریخ) و حسین زاغفر (استاد اقتصاد) و احمد بخارایی (استاد جامعه شناسی) بر شمرده‌اند را بر کاستی که کاشی خاطر نشان کرده است، بیفزاییم، به همان نتیجه می‌رسیم که ایران یا باید خود را به پویایی مرگ بسپارد و یا روی به جنبش آورد.

رژیم ولایت مطلقه فقیه میان تهی گشته است. عوامل بقای خود را از میان برده است. ستون‌های «خیمه نظام ولایت مطلقه فقیه» ترسهای ناشی از بحراناها و تاریک دیدن روز بعد از سقوط رژیم هستند. اما بهمان نسبت که ابعاد ویرانی بزرگ‌تر می‌شوند، بی‌اعتمادی و ناباوری به رژیم - زلزله فرصت اظهار بس شفاف آن‌را فراهم آورد- همگانی‌تر می‌شوند و ترسها را بی‌محل‌تر می‌کند. اینک باوجود رژیم، این فردا است که تاریک‌تر دیده می‌شود. در این وضعیت، هرگاه جامعه پویایی حیات را برگزیند:

* هرگاه مردم ایران پویایی زندگی را برگزینند:

۱. کار اول فعال شدن جامعه مدنی و پرداختنش به بدیل خویش
بمثابه جامعه حقوقمند شدن و نیرومند کردن بدیل توانمند به باز و
تحول پذیر کردن نظام اجتماعی و استقرار دولت حقوقمدار است؛

۲. کار دوم تشکیل بنیادها و هسته‌ها در سرتاسر کشور با هدف
حقوقمند زیستن و خشونت زدایی و غنی گرداندن وجدانهای تاریخی
و علمی و اخلاقی، بنابراین، وجدان ملی، است. جامعه زندگی جوی،
جامعه‌ای است که همبستگی اقوام تشکیل دهنده آن کامل و وجدان
ملی آن، نه تنها در فرصت زلزله که در فرصت برخورداری از حقوق و
رشد هم‌آهنگ، عمل کند. و

۳. کار سوم جانشین کردن این و آن بیان قدرت با بیان استقلال و
آزادی بمثابه اندیشه راهنما است. بیانی را باید راهنمای اندیشه و عمل
کرد که حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی او و نیز حقوق
طبیعت و حقوق ایران بمثابه عضو جامعه جهانی را دربر بگیرد و،
بروی انسان، بی کران معنویت را بگشاید. تا که ایرانیان توانا گردند
در

۴. جانشین کردن ضد فرهنگ و ضد اخلاق قدرت با فرهنگ و اخلاق
استقلال و آزادی و زیست حقوقمند را.

وضعیت سنجی یک صد و هفتاد و هفت :

« جنگ ما جنگ عقیده است و مرز نمی‌شناسد »؟!

۰۹ آذر ۱۳۹۶ برابر ۲۰ نوامبر ۲۰۱۷

در ۵ آذر ۱۳۹۶، محمد علی جعفری، در همایش بسیجیان تهران گفته است: جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد. او به استناد گفته خمینی در باره «تشکیل بسیج جهانی اسلام»، گفته است: «امام فرموده بود باید هسته‌های مقاومت در کشورهای اسلامی شکل بگیرد؛ امروز هسته‌های مقاومت مسلحانه در کشورهای منطقه ایجاد شده و در دیگر کشورها نیز حلقه‌های کوچک مقاومت شکل گرفته و در آینده نزدیک تاثیر گذاری آنها را می‌بینیم. جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد».

* آن روز که برای پاسداری از انقلاب، سپاه ایجاد شد، موقعیت سپاه و وضعیت امروز کشور و منطقه قابل مشاهده بود:

۱. تاریخ انسان که روی داده است می‌گوید: جنبش همگانی مردم ایران به یمن ایجاد و عمل هسته‌هایی ممکن گشت و گل را بر گلوله پیروز کرد که برای برداشتن مرزها و آشتی، بیشتر از آن، دوستی همه شهروندان، دوستی جمهور مردم ایران، با یکدیگر، طراحی و به جامعه ایران پیشنهاد شده بود. تشکیل این هسته‌ها، امر واقع مستمر، در تاریخ ایران است. چون طرح را از خود بیگانه کنی، می‌شود «هسته‌های مقاومت مسلحانه» که جعفری خبر تشکیل دادن آنها را می‌دهد. اما چرا جامعه‌ها نیاز به تشکیل هسته‌ها دارند

و هسته‌های مقاومت مسلحانه، بخصوص وقتی عامل خارجی آنها را تشکیل و یا حتی حمایت کند، با جامعه حقوقمند و توانا به رهبری خویش، در تضاد است؟ وضعیت افغانستان و لیبی و سوریه و عراق و یمن و لبنان دوران جنگهای داخلی و از آن پس تا امروز، پاسخ این پرسش است. با وجود این، پرسش نیاز به پاسخ دارد. زیرا باید بدانیم چرا این کشورها به این روز افتادند:

۲. هسته‌ها که در جامعه مدنی تشکیل می‌شوند، ناگزیر در پی تحقق این هدفها می‌شوند:

۲/۱. تغییر رابطه‌های قوا به رابطه‌های حق با حق، بنابراین، مبارزه با تبعیض‌ها و نابرابری‌های زور فرموده، بنابراین، در کار آوردن میزان عدل و از میان برداشتن مرزها که زور ایجاد می‌کند، در نتیجه، ممکن کردن دوستی همه با همه و همه با طبیعت؛

۲/۲. خشونت‌زدایی به یمن آموختن و آموزاندن قواعد خشونت‌زدایی و بکار بردن این قواعد؛

۲/۳. شناسایی آسیب‌های اجتماعی و برانگیختن جامعه مدنی به آسیب‌زدایی‌ها؛

۲/۴. تغییر رابطه شهروندان با اقتصاد، به ترتیبی که اقتصاد در خدمت انسان و عمران طبیعت قرار گیرد؛

۲/۵. مبارزه با خرافه‌ها و غیر عقلانی‌ها که زندانی‌کننده انسان‌ها در مادیت خشن هستند. در حقیقت، از خود بیگانه کردن معنویت، با گرفتار آتش خشونت‌ها گرداندن جامعه‌ها است که واقعیت پیدا می‌کند. این خشونت‌ها ریشه‌های حیات جامعه‌ها را دارند می‌خشکانند؛

۲/۶. حق با روان‌شناسان است وقتی می‌گویند: انسان فاقد معنویت برده زور و گرفتار خشونت‌ها می‌شود و دین و مرام بدون معنویت، راه و روش خشونت‌گری می‌گردد. اما دین و مرامی که معنویت را از خود بیگانه می‌کند، فکر راهنمای استبداد فراگیری می‌شود که در

ویران‌گری و مرگ‌آوری، اندازه‌نی‌شناسد. استبداد فراگیر کلیسا، در قرون وسطی، استالینیسیم و نازیسم در قرن بیستم و سرمایه‌داری، هم در آن قرن و هم در قرن بیست یکم و رژیم ولایت مطلقه فقیه ویران‌گر و مرگ‌آفرین‌ترین‌هایی هستند که تاریخ به خود دیده است.

اما معنویت چگونه از خود بیگانه می‌شود؟ این‌گونه: برای مثال، اگر استعداد دوست داشتن که یکی از استعدادهای انسان است را فعال کنیم و دوست داشتن را از نفع و ضرر منزه و حق بگردانیم و از هر محدود کننده‌ای رهاش کنیم، تا بدانجا که تمامی آفریده‌ها را دوست بداریم و اگر استعداد دوست داشتن را باز هم تلطیف کنیم، تا بدانجا که خداوند را درک کنیم و دوست داشتن ما اتصال پیدا کند با دوست داشتن مطلق که دوست داشتن او است، انسان معنوی شده‌ایم. هرگاه استعدادهای دیگر، استعداد هنر، استعداد خلق، استعداد دانش، استعداد اقتصاد، استعداد اندیشه راهنما و... را نیز این‌سان از زندان محدود کننده رها کنیم، انسان معنوی کامل می‌شویم.

بدین‌قرار، از خود بیگانه‌کردن معنویت، وقتی انجام می‌گیرد که آدمیان خود انگیختگی عقل خویش را از یاد می‌برند و با ثنویت را اصل راهنما کردن، یا جز مادیت پر از مرزها که، در پس آنها، سلاح بدست، باید، آماده زد و خورد بود، نمی‌بینند و یا معنویت را به خدمت مادیت در می‌آورند: خدا پرستی توجیه‌گر بکار بردن زور می‌شود، حق توجیه‌گر خشونت‌گری می‌شود. خشونت مامای تاریخ می‌گردد. آزادی توجیه‌گر اعدام‌ها می‌شود و قربانیان را بر آن می‌دارد که، بهنگام اعدام شدن، فریاد برآورند: ای آزادی چه جنایت‌ها که بنام تو نمی‌کنند. رایج‌تر از این‌ها، از خود بیگانه کردن معانی کلمه‌ها است: آزادی به قدرت تعریف می‌شود، ولایت، قدرت مطلق یکی بر همه معنی می‌شود، عدالت به ضد خود (از جمله برابری برابرها و نابرابری نابرابرها)،

تعریف می‌شود، دین برای این است که جنگ نباشد و انسان‌ها صلح را حق خود بدانند، اما توجیه‌گر «جنگ ما جنگ عقیده است و مرز نمی‌شناسد» می‌شود و... از آن‌هم رایج‌تر، زور را به درون کلمه‌ها و جمله‌ها بردن و زبان آزادی را در زبان قدرت از خود بیگانه کردن است؛

۲/۷. از این‌رو، هسته‌ها، کار بزرگشان، فراخواندن به معنویت و بیگانگی زدایی از معنویت از خود بیگانه می‌شود. این کار نیاز به ترویج ویژگی‌های بیان استقلال و آزادی، در بردارنده حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق طبیعت و دیگر حقوق، دارد. نیاز به نشان دادن «بحث آزاد عقاید» بجای «جنگ عقاید» دارد. نیاز به نقدپذیر دانستن اندیشه‌های راهنما دارد تا که هم اندیشه‌های راهنما بیان‌های استقلال و آزادی بگردند و هم دو اصل، یکی اصل «دین تو تورا و دین من مرا»، «مرام تو تورا و مرام من مرا»، بعنوان حقی از حقوق انسان پذیرفته گردد و هم دین و مرام مرز نگرند و شهروندان را از یکدیگر جدا نسازند و سبب تبعیض در برخورداری از حقوق شهروندی نشوند. و این ترویج از عهده هسته‌هایی بر می‌آید که خود الگو/بديل باشند. در حقیقت،

۲/۸. مجموع کارهای بالا، وقتی انجام بگیرند، جامعه را بدیل حقوقمند خویش می‌کنند. بنابراین، کار اساسی هسته‌ها بدیل شدن و شرکت دادن جامعه مدنی در بدیل خویش گشتن و شرکت در این بدیل شدن است. راه‌کاری که مردم ایران در جریان انقلاب تجربه کردند و این تجربه را در اختیار جهانیان قرار دادند این راه‌کار بود. البته بس ناقص اما باوجود این کار ساز. اینک خود آن مردم گرفتار سپاه پاسدارانی هستند که ضد جنبش مردم است و در جامعه‌های دیگر نیز بدیل حقوقمند گشتن آنها را بر نمی‌تابد و با ایجاد «هسته‌های مقاومت مسلحانه»، مردم کشورهای دیگر را محروم از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق... می‌خواهد و تا جایی که بتواند راه را بر معرفت آنها به حقوق خویش می‌بندد:

*** جنگ عقیده همواره دروغ بوده است و امروز هم دروغ
است و فرداها هم که از پس هم می‌آیند، دروغ خواهد بود و
فاجعه بر فاجعه افزوده است و می‌افزاید و خواهد افزود:**

۳. سخن «فرمانده کل» سپاه دروغی بس پرتناقض است و تناقض‌های
موجود در آن تا بخواهی آشکار هستند:

۳/۱. این صلح است که مرز نمی‌شناسد. زیرا حقی است که همه انسان‌های
روی زمین از آن برخوردارند و این جنگ است که بدون وجود مرز، روی
نمی‌دهد؛

۳/۲. تبلیغ عقیده نیاز به جنگ ندارد و نیاز به درکار نیامدن هرگونه اکراه
دارد؛

۳/۳. بنابراین که بنابر نص قرآن، در دین اکراه نیست، جنگ بنام دین، انکار
دین است؛

۳/۴. قرآن هم صلح را از حقوق انسان می‌شناسد و هم تقدم جستن در جنگ
را عمل شیطان می‌داند. بنابراین، جنگ ابتدایی را اجازه نمی‌دهد. اجازه
نمی‌دهد زیرا جنگ بخاطر دین، ممکن نیست و اگر بدین عنوان جنگی روی
دهد - که فراوان روی می‌دهد - دین توجیه‌کننده جنگی است که قدرت
ایجابش می‌کند. توضیح این‌که

۴. در بمب و موشکی که بر سر مردم ریخته می‌شود و در گلوله‌ها که مغزها
را متلاشی می‌کنند و یا سینه‌ها را می‌شکافند، اگر تأمل کنیم، علم و فن (در
ساخت اسلحه بکار می‌روند) و مواد (آهن و...) و پول (هزینه تولید) و زور
(قدرت تخریبی سلاح و نیرویی که انسان بکاربرنده در مرگ‌آوری و
ویران‌گری بکار می‌برد)، وجود دارند. اما نه از دین و نه از مرام، در آنها
نیست. زیرا، در ترکیب، بکاربردنی نیست. در عوض، توجیه جنگ برعهده

دین یا مرام است. اما توجه‌گری کار دوم است و بعد از انجام کار اول، شدنی است.

توضیح این‌که نقش توجه‌کننده را انسان‌ها به دین یا مرام می‌دهند. انسان‌ها نخست باید در رابطه قوای خصومت‌آمیز با یکدیگر قرار بگیرند و سپس این رابطه را توجه کنند. بنابراین، کار اول، در رابطه قوا قرارگرفتن است. اما رابطه قوا، بنفسه، رابطه‌ای مادی است و بر سر «ماده» است: موقعیت مسلط یافتن برای دسترسی انحصاری، اگر نه دسترسی بیشتر یافتن بر «ماده»، مایه رابطه قوا است. این رابطه چون ناقض حقوق است، نیاز به توجه دارد و توجه بدون از خودبیگانه کردن دین یا مرام، میسر نیست. بدین‌خاطر است که در تمامی طول تاریخ و در همه جامعه‌ها، امر واقع جنگ بنام دین یا ایدئولوژی، جنگ با دین و ایدئولوژی و عامل از خود بیگانه کردن آن شده است. بنگریم به سرنوشتی که مارکسیسم در روسیه و دیگر کشورها پیدا کرد و بنگریم به سرنوشت اسلام در ولایت مطلقه فقیه و در دولت سعودیها و در... و بنگریم به سرنوشت مسیحیت، از زمانی که کلیسا دم از ولایت مطلقه پاپ زد بدین‌سو، و... آیا پاپ کنونی با توجه به این واقعیت بود که گفت جنگ بر سر دین و میان دین‌ها نیست، بر سر منافع است؟ محتمل بدانیم.

* «جنگ عقیده» و پی‌آمدهایش:

۵. از امرهای واقع مستمر یکی این است: «چون عقیده‌ای که من دارم حق است یا علم است، بنابراین، هر عقیده‌ای غیر از این، باطل یا ارتجاعی است و باورمندان به آنها یا باید عقیده مرا بپذیرند و یا زمین از لوث وجودشان پاک گردد». امروزه، این «باور» در توجه جنگ‌های بس مرگبار و ویران‌گر که سرزمین‌های مسلمان صحنه آنها هستند، بکار می‌رود. اما دروغ بودن این

«باور» بر برپا کنندگان و دائمی‌کنندگان جنگها نیز آشکار است: از راه فایده تکرار خاطر نشان کنیم که

۵/۱. تبلیغ حق و علم و قبول آنها نیاز به زور ندارد. نیاز به نبود زور دارد. پس اگر عقیده‌ای حق و یا علم باشد، تنها وقتی پای زور بمیان می‌آید که صاحبان قدرت برای جلوگیری از گرویدن مردم بدان، بدان نیاز پیدا می‌کنند؛ ۵/۲. اگر «چون عقیده من حق یا علم است، پس...» حکم صحیحی باشد، لاجرم، **اصلی جهان شمول می‌شود**. بنابراین، نه تنها خامنه‌ای و جعفری، بلکه سعودیها و ترامپ و... بنابراین که عقیده خود را حق می‌دانند، به خود حق می‌دهند که «جنگ عقیده» را به راه بیاندازند همچنان که به راه انداخته‌اند.

آیا خامنه‌ای و جعفری و... می‌دانند که بر زبان آوردن جمله‌هایی از این نوع، تجویز تجاوز نظامی و غیر نظامی به همه کشورها، از جمله ایران است. رژیم ورشکسته‌ای که خود را دائم در معرض سقوط می‌بیند، البته نیاز به جنگ همه با همه دارد. بدین خاطر است که کشور را گرفتار هفت جنگ کرده است و هنوز بحران را به اندازه لازم برای حفظ رژیم شدید نمی‌یابد. هم می‌خواهد جنگهای موجود را تشدید کند و هم اگر ممکن شد جبهه جدیدی گشوده گردد.

۵/۳. «عقیده» سپاه بمثابه حزب سیاسی مسلح، «شیعه قائل به ولایت مطلقه فقیه» است. پس جنگی که او از آن سخن می‌گوید، هم با شیعه ناموافق با این «عقیده» و هم با همه مذاهب و مرام‌های سراسر جهان است. بر زبان آوردن آن یا از نیاز شدید به بحران است و یا بخاطر اطاعت از حکم عقلی یکسره در تسخیر خشونت است. چرا که عقل عادی نیز بر زبان آوردن سخنی که دنیا را بر ضد ایران متحد کند تجویز نمی‌کند. نخستین واکنشها تا بخواهی گویا هستند:

- تشکیل جبهه ضد تروریسم با شرکت ۴۰ کشور سنی؛
- نگرانی ماکرون و ترامپ از نقش بی‌ثبات کننده ایران در منطقه

- قول سناتور ژوزف لیبرمن خطاب به ترامپ: تحریم‌ها را تشدید و از «شورای ملی مقاومت» حمایت کنید. این سناتور نا آگاه نمی‌داند که اگر ایران قبرستان هم بگردد، حاکمیت یک گروه دست‌نشانده و اعتبار باخته و منفور مردم را بر خود نخواهد پذیرفت
- قول سعد حریری: حزب الله باید به عملیات خود در کشورهای دیگر پایان دهد
- ناگزیر شدن وزارت نفت ایران به کاستن از قیمت نفت و دادن امتیاز به مشتریان برای از دست ندادن آنها
- بازترشدن دست سعودیها در کشتار مردم یمن
- ایجاد حالت جنگی که اینک خامنه‌ای و جعفری آن را موجه کرده‌اند. این حالت اگر به جنگ نیز سرباز نکند، مرگبارترین سلاحی است که مدام بر ضد اقتصاد ایران بکار می‌رود.

۶. مردمی هستند که در موقعیت زیر سلطه قرار می‌گیرند و سلطه‌گر برای توجیه سلطه خود بر آنها، ضرورت‌هایی آنها از «عقاید» و «سنن» و بسا زبان و فرهنگ و متمدن شدن را، دست‌آویز می‌کنند. مردمی نیز هستند که رژیم استبدادی، نماد حاکمیت مطلق اقلیت بر اکثریت بزرگ، اسلامی کردن یا «سوسیالیزه» کردن و یا... را توجیه‌گر استبداد می‌کنند. بدیهی است زیر سلطه‌ها حق دارند از خود دفاع کنند و برای خارج شدن از روابط مسلط - زیر سلطه و بازیافتن حقوق خود، مبارزه کنند. آیا جعفری «هسته‌های مقاومت مسلحانه» را در این‌گونه جامعه‌ها مد نظر داشته است؟ اگر پاسخ او به این پرسش، آری باشد، باز دروغگو است. زیرا

۶/۱. هم اکنون مردم ایران تحت سلطه یک اقلیت کوچک هستند که توسط دستگاه‌های سرکوب تابع «رهبر» سرکوب می‌شوند. هرگاه قرار بر راستگویی بود، سپاه و بسیج تحت امرش، از سرکوب مردم باز می‌ایستادند و می‌گذاشتند

با تحقق هدفهای انقلاب ایران، جامعه ایران الگویی از رشد انسان و عمران طبیعت بگردد؛

۶/۲. از دیرگاه تاریخ تا امروز، زیر سلطه‌ها، بر اثر بدآموزی، گرفتار ذهنیتی شده‌اند که توجیه‌گر موقعیت زیرسلطه آنها است. هر بار هم که پویایی حیات سبب قیام آنها می‌گردد، درجا، موقعیت سلطه‌گر را از آن خود کردن «حق خود» می‌دانند. غافل از این‌که، درجا، حاکمیت زورمدارانه اقلیت بر اکثریت را بازسازی می‌کنند. آن ذهنیت این است: **وحشت کردن از تحول و واجب دانستن منجمد کردن باور و سنت و رسم و هویت قومی یا ملی.** این ذهنیت مانع از آن می‌شود که عقل آنها خلاق بگردد و راه کارهای حقوقمند زیستن را بیابد و آنان بکارشان برند. افزون بر این، مانع از توجه به این مهم می‌شود که اگر سلطه‌گر کار به کار باور و سنت و رسم و هویت قومی و ملی و... آنها دارد، جز بدین خاطر نیست که رابطه میان خود و زیر سلطه را تثبیت و دائمی بگرداند. وگرنه، اگر زیانی برای منافع او نداشت - اغلب سودمند نیز هست به این دلیل که تا زیر سلطه به بهانه حفظ هویت خود، از حقوق خود غافل نشود و نیروهای محرکه را در اختیار سلطه‌گر نگذارد، سروکله سلطه‌گر پیدا نمی‌شود -، اصرار می‌ورزید که زیرسلطه هویت فرهنگی و... خود را بی‌تغییر نگاه دارد. آیا وضعیت هند پیش و پس از سلطه انگلستان بر این کشور و وضعیت الجزایر، باز، پیش و پس از سلطه فرانسه بر این کشور و وضعیت ایران و... جز این را می‌گوید؟ **اگر زیر سلطه‌ها فریب نمی‌خوردند و بجای آن که نگران «هویت» منجمد خویش باشند، نگران نیروهای محرکه‌ای می‌شدند که در روابط مسلط - زیر سلطه، از دست می‌دهند، در آن رابطه نمی‌ماندند و نیروهای محرکه را در رشد خود و عمران طبیعت بکار می‌بردند و از رهگذر رشد، هویتی نو به نو شونده می‌جستند. بن‌مایه سخن جعفری نیز همین فریب است. کار هسته‌های در خدمت حق و رشد، فریب‌زدایی‌ها است.**

وضعیت سنجی یک صد و هفتاد و هشتم:

شانزده آذر و نسل رام؟

۱۵ آذر ۱۳۹۶ برابر ۶ دسامبر ۲۰۱۷

*** نخست نمونه‌ای از رفتار ضد استعداد و ضد علم و ضد رشد
سرکوب‌گران رژیم را بخوانیم:**

● **نخست نظری به داده‌ها بیاندازیم:**

سلام آقای بنی صدر

من با نگرش سیاسی و عملکرد شما در گذشته مخالفم. ولی به عنوان یک هموطن، انسان یا هر چی که اسمشو بزارین ازتون کمک می‌خوام چون دیگه هیچ نقطه روشنی تو زندگیم نمی‌بینم.

دانشجوی ورودی ۸۸ دانشگاه علوم و ... در رشته ... بودم، سه ترم اول را با معدل بالا ۱۷ سپری کردم، در سال نود در روز ده اسفند (سه شنبه‌ای که برای آزادی میرحسین و کروبی تظاهرات بود) تو خیابون ... در خلال اعتراضات، توسط بسیج دستگیر شدم. تا بیست و دو فروردین در بازداشت بودم. با دوندگی‌های بستگانم آزاد شدم. گفتن به دانشگاه میتونم برگردم. حراست دانشگاه هر مدل تعهدی که وجود داشت از من گرفت و منم خوشحال که همه چی به خیر گذشت و میتونم ادامه تحصیل بدم. باورم نمیشد. به دانشگاه برگشتم امتحانات هم انجام شد. ولی نتایج امتحانات که روی سایت میومد بالاترین نمره من «۱» بود حتی اندیشه اسلامی من هم

صفر شد. هر جا رفتم از هر کی پرسیدم کسی جوابمو نمیداد که چه اتفاقی افتاده. آنقدر رفتم و اومدم تا ثبت نام ترم جدید که رفتم گفتن شما باید به حراست مراجعه کنی. اونجا رفتم پیش مسئول حراست دانشگاه... او بهم گفت شما باید خدارو شکر کنی که الان آزادی و کلی از این حرفا که باید توبه بکنی و... گفت تا ابد هم بیای اینجا ثبت نام کنی نمراتی که میخوای را نمیتونی کسب کنی. اخراجم نکردن ولی کاری کردن خودم انصراف بدم. بعد از اون روز تا الان زندگیم جهنمه. از ترسم سربازی نرفتم. برای معافی می ترسم اقدام کنم، این سالها همه جوهره کاری کردم. ولی واقعا دیگه ظرفیت ندارم. خودم داغونم، پدر و مادرم هم بدتر از من بخاطر من روزگار ندارن و افسرده شدن. صدام به هیچ جا نمیرسه، می ترسم به جایی برسونم. غیر از من چند نفر دیگه هم تو دانشگاه بودن که این مشکلو پیدا کردن و اگه بخواین می تونم بهتون معرفی شون کنم، از همه این اتفاقات و نمره ها مدارکمو دارم، بعد از اون اتفاقات مادرم کارش را رها کرد تا کنارم باشه. به شهر پدریم... نقل مکان کردیم و اینجا زندگی می کنیم، هیچ خواسته ای ندارم فقط میخوام دیگه صدام به یجا برسه همه بفهمن چه به سر من و خانوادم و زندگیم آوردن. اگه فکر میکنین میتونین کمک کنید بهم بگید. اگه نه خواهش میکنم بدون بردن اسمم تو برنامه های تلویزیونی هر جای دیگه ای اون چه به من گذشته رو به مردم بگید یا منو به یه خبرنگار مستقل معرفی کنید، بخدا بغض داره خفم می کنه.

• دانشجویان ستاره دار: در ۹ آذر ۹۶، روزنامه «جامعه فردا» از ستاره دار شدن دست کم ۱۵۰ دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد و دکترا در مهر ماه سال جاری خبر داد و نوشت که آنان با «پیغام نقص در پرونده» روبرو و از راهیابی به دانشگاه ها محروم شدند.

این روزنامه در شماره روز پنجشنبه نهم آذر، به نقل از «یک منبع آگاه» در وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری نوشت: «در سال تحصیلی جدید بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ دانشجو در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا پس از قبولی در

آزمون، به دلیل نقص در پرونده، از ثبت نام بازماندند و ستاره دار محسوب می شوند».

روزنامه از قول یک منبع آگاه گفته است: «البته مشکل برخی از آنها حل شده است، اما هنوز تعداد بالایی از تحصیل محروم هستند».

• شیوه های دیگر سرکوب «آرام» و «پنهان» نیز اعمال می شوند. انقلاب اسلامی روشهای سرکوب دانشجویان را پیش از این انتشار داده است. چند نمونه محض یادآوری:

- «علاقمند کردن» والدین نسبت به تحصیل دانشجویان یعنی وادار کردن خانواده ها به مهار دانشجویان؛

- توقیف کارنامه دانشجو. شکل حاد آن همان است که در نامه بالا شرح شده است؛

- پلیسی کردن جو خوابگاه های دانشجویی و بیرون کردن دانشجویان از خوابگاه، به بهانه های من درآوردی؛

- وجود چند گروه «تعقیب و مراقبت» دانشجویان در دانشگاه ها: حراست و بسیج و دستگاه سنجش و مأموران واواک و مأموران اطلاعات سپاه و سهمیه ایها؛

- اشخاصی که مأمور شناسایی «زیر خاکی» و بیرون آوردن آنها و به دست شکارچی ها یعنی مأموران رژیم دادن آنها است. این افراد که کارشان تفتیش عقیده به ترتیبی است که دانشجو متوجه نشود، فضای دانشگاه ها را چنان تنگ کرده اند که دانشجویان درس های خود را نیز باید با احتیاط تمام موضوع بحث با یکدیگر کنند؛

- سر به نیست کردن دانشجویان که ترور یکی از شیوه های آن است؛

- تجاوز جنسی به دانشجویان؛

- پرونده سازی و محاکمه در بیدادگاه های ضد انقلاب. این زمان، زمان جنبش های دانشجویی در سرتاسر کشور نیست که به قول دستگاه های سرکوب رژیم تا ۴۰۰۰ هزار دانشجو دستگیر شوند. با وجود این،

دانشجویانی که محکوم شده و دوران محکومیت خود را می‌گذرانند، بیشترین زندانیان سیاسی را تشکیل می‌دهند.

- وجود زندانهای پنهان: در تهران، سپاه ۱۵ زندان پنهان دارد. دانشجویان در شمار کسانی هستند که، از آنها، در این زندانها، «پذیرایی» می‌شوند. سپاه در استانهای کشور، نیز از این‌گونه زندانها دارد. چند نمونه از «پذیرایی» از زندانی در زندانهای پنهان سپاه:

- ۱ - شکنجه‌های فیزیکی شدید،
- ۲ - شکستن عمدی استخوان‌های دست و پا و سر زندانیان،
- ۳ - ضربه زدن به بدن زندانیان با کابل‌های ضخیم با دست و پای بسته شده،
- ۴ - فشارهای روحی روانی و جلوگیری از استراحت و خواب زندانی،
- ۵ - انجام مانور اعدام‌های نمایشی و قلابی بر روی زندانی،
- ۶ - تجاوز جنسی به زندانی،
- ۷ - تجاوز به اعضای خانواده زندانی در مقابل چشم وی،
- ۸ - تهدید به هتک حرمت زندانی در جامعه،
- ۹ - تهیه عکس برهنه از زندانی یا اعضای خانواده وی و تهدید به انتشار آنها،

۱۰ - وادار نمودن زندانی به اعترافات تلویزیونی و تصویری دروغین،

۱۱ - داغ کردن و سوزاندن بدن زندانی با اتو و سیگار؛

- محکوم کردن به بی‌کاری و مهاجرت از ایران که استعداد ستیزانه‌ترین روشهای سرکوب رژیم هستند. این واقعیت که دانشگاه دیده‌ها شغل ندارند و دارای مدرک فوق لیسانس به رفتگری تن می‌دهد و این واقعیت که استعدادها از ایران مهاجرت می‌کنند، موضوع روز، در مجلس و حکومت و وسائل ارتباط جمعی رژیم نیز هستند. تحصیل کرده رفتگر نماد است، نه نماد بلحاظ شغل که در یک جامعه باز، پست و عالی ندارد، بلکه از این نظر که در ایران امروز، کمتر کسی کار درخور با استعداد و علم خویش را می‌یابد.

بدین‌سان، دانشجویان در آن‌حال که از امکانات ضرور برای رشد علمی محرومند، تجهیزات رژیم ولایت مطلقه فقیه برای سرکوب آنها کامل است. اینک مطالعه بعدهای مختلف دانش و استعداد ستیزی رژیم ولایت مطلقه فقیه:

*** مطالعه امر واقعی که دانش و استعداد ستیزی است در بعدهای گوناگون آن:**

دانشجوی نویسنده نامه، بمثابة پدیده اجتماعی، نماد است. زیرا ترجمان مجموعه‌ای از رابطه‌ها در سطح جامعه و در بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است:

۱. رابطه دولت با جامعه، بخصوص نسل جوان کشور که نیروی محرکه تغییر است، رابطه‌ای یک سویه است: رژیم در کار ستاندن صفت جوان از یک نسل است تا که بعنوان نیروی محرکه تغییر خنثی بگردد. از این‌رو، بیشترین ستیزش با دانش‌هایی است که بکار نسل جوان بمثابة نیروی محرکه تغییر می‌آیند؛

۱/۱. دانشجو و دانشگاه دیده و نیز استاد، فاقد منزلت هستند. زیرا رژیم نه حقوقی برای آنها قائل است و نه در کشور دستگاهی وجود دارد که منزلت بمعنای برخورداری آنها و دیگر شهروندان از حقوق خود را تضمین کند. در برابر، مجموعه‌ای از دستگاه‌های سالب منزلت وجود دارند و چون نباید بی‌کار بمانند، تولید روزانه آنها، دانشجویان محروم از تحصیل است. از این منظر، دانشجو نماد جامعه فاقد منزلت است؛

۱/۲. رژیم ولایت مطلقه فقیه گمان می‌برد با جامعه، بنابراین، با نسل جوان رام، برجا ماندنی است. بنابراین، هر غیر رامی را حذف می‌کند و به ترتیبی

حذف می‌کند که جامعه مدنی نیز ناگزیر از همدستی با رژیم در رام کردن نسل جوان کشور، بگردد؛

۱/۳. جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و دانش‌ها، بنابراین، بحث آزاد و نقد و نقد متقابل، از دید رژیم ولایت مطلقه فقیه، رویه «دشمنان نظام» است. بنابراین، اجازه نمی‌دهد در دانشگاه‌ها و در بیرون از آن، تأسیسی پابرجا بگردد؛

۱/۴. حقوق و برخورداری شهروندان از آنها را نیز تنظیم کننده رابطه‌ها نمی‌شناسد. بلکه قدرت بمثابه ترکیبی از زور و پول و علم و فنی که بکاربردی، در مهار جامعه، هستند، تنظیم کننده رابطه‌ها می‌داند و برقرار کننده اول رابطه دولت ولایت مطلقه فقیه با شهروندان، بخصوص دانشجویان - بدین‌خاطر که نیروی محرکه تغییر هستند -، این ترکیب است. بدین‌سان، دانشگاه‌ها شهادت می‌دهند که ولایت مطلقه فقیه کاربردی جز در اعمال قدرت، در خشن‌ترین شکل خود ندارد. این استبداد بدان‌خاطر که متمایل به فراگیر شدن است، در تقلای آن است که رابطه‌های اجتماعی را خود برقرار کند و از طریق آن برقرار شوند.

نگرانی رژیم تنها بلحاظ سیاسی نیست. بلحاظ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نیز هست. از این‌رو، بعدهای دیگر دانشجوی بمثابه پدیده اجتماعی نیز نماد هستند و می‌گویند: محور اول و اصلی رابطه‌ها، رابطه قوا است. بدین‌خاطر است که در جامعه امروز ایران، تخریب بر تولید پیشی گرفته و علاوه بر بیابان شدن سرزمین ایران، دستگاه آمار رژیم می‌گوید نیمی از مردم ایران کار نمی‌کنند:

۲. در خبرها بود که دانشگاه نفت آبادان تعطیل شد. علت آن اعتصاب دانشجویان و مطالبه حق خویش که استخدام بعد از پایان تحصیل است. اما دستگاه صنعت نفت بدین‌خاطر که همچنان کارش صدور نفت خام است و بنابراین ندارد که نفت را نه سوخت که ماده اولیه بداند و متناسب با پرشمار

مشتقات آن، رشته‌های صنعتی ایجاد کند، برای دانشجویان رشته نفت، کار ندارد. دانشکده‌هایی که در آنها رشته‌های دیگر تدریس می‌شوند، نیز این مشکل را دارند. یک دلیل جریان سیل مهاجرت تحصیل کرده‌ها به خارج از کشور نیز همین است. بدین‌قرار، اگر رژیم در استعداد ستیزی اندازه نمی‌شناسد، یکی بدین‌خاطر است که برای رشته‌های تحصیلی، کار وجود ندارد و تحصیل کرده بی‌کار، برایش خطرناک‌تر است، از این‌رو،

۲/۱. رشته‌های علوم اجتماعی منفور «رهبر» و دستگاه ولایت مطلقه فقیه هستند. زیرا این رشته‌ها با حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و نوع رابطه با جهان که منطبق با حقوق باشد و نیز پدیده‌های اجتماعی، بنابراین، به بنیادهای سیاسی و دینی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و تعلیم و تربیتی و... و رابطه شهروندان با آنها می‌پردازند. به رشد می‌پردازند و ناگزیر، موانع آن‌را شناسایی می‌کنند. بیان‌ها یا اندیشه‌های راهنما موضوع کارشان هستند. آموختن این دانش‌ها، کار رام‌کردن و رام نگاهداشتن جامعه جوان را بسیار مشکل می‌کند؛

۲/۲. تقلای رژیم بر این است که «علوم اجتماعی اسلامی شده» را جایگزین کند. این «علوم» باید بکار رام کردن بیایند. الا این‌که دین‌گریزی گویای ناکارآمدی این «علوم» در رام کردن جامعه جوان است. مرام ولایت مطلقه فقیه، نه تنها اندیشه راهنمای ایرانیان نشد که مطرود جامعه جوان گشت.

۳. از منظر اقتصادی که در رفتار رژیم ولایت مطلقه فقیه با دانشجویان بنگریم، می‌بینیم، چون توانایی ایجاد اقتصاد تولید محور را ندارد زیرا استبدادش با اقتصاد مصرف و رانت محور سازگار است، پس دانشجویان را بیکاران مزاحم می‌بیند. وارونه وضعیتی در ایران مشاهده می‌شود که در جامعه‌های صنعتی وجود دارد و «جامعه سنتی» ایران وجود داشت. در آن جامعه‌ها، کار و بی‌کاری نسبت مستقیم دارند با میزان تحصیل. هراندازه

میزان تحصیل بیشتر، بی‌کار کم‌تر. گرچه، در این اقتصادها نیز تحصیل کرده‌های بی‌کار مشکلی از مشکل‌ها شده‌اند. افزون بر این، ۳/۱. در اقتصاد مصرف و رانت محور، نیاز به تحصیل کرده‌های دانشگاه، ناچیز است. در این اقتصاد، امکان ابتکار کردن رشته‌های تولید و ایجاد نیاز به دانش و فن و حرفه‌های جدید ناچیز است؛

۳/۲. روابطی که در بعد اقتصادی برقرار هستند، فضاهای بسته‌ای را بوجود آورده‌اند که ورود در این فضاها تا بخواهی مشکل است: سپاه و مافیاهای نظامی مالی و «آقازاده‌های» انحصارگر و «اموال رهبری» و «بنیاد مستضعفان» و فراوان شبکه‌های خانوادگی و سرانجام بخش دولتی اقتصاد. در نتیجه،

۳/۳. سطح پایین دستمزدها که بهیچ‌رو کفاف هزینه زندگی در اقتصاد گرفتار تورم مزمن را نمی‌دهد. بدین‌خاطر است که پدیده دو شیفت و سه شیفت کارکردن و حاشیه نشینی و فقر مطلق و نسبی دامن‌گیر مردم ایران شده‌اند.

۳/۴. با بیابان شدن سرزمین ایران، بخش کشاورزی نیز کار از دست می‌دهد و کار ایجاد نمی‌کند. افزون بر این، مازادی که تبدیل به سرمایه شود و در این بخش و یا بخش صنعت بکار افتد نیز، تشکیل نمی‌شود. در نتیجه، ۳/۵. بار تکفل در جامعه امروز ایران، مدام سنگین‌تر می‌شود. دو بعد سیاسی و اقتصادی همزادند با بعدهای اجتماعی و فرهنگی:

۴. نخستین اختلال در روابط خانوادگی روی می‌دهد: پدر و مادر، حتی وقتی فرزندان‌شان دانشجوی و در حال آماده شدن برای عمل در جامعه هستند، ناگزیر می‌شوند خود و فرزند یا فرزندان‌شان را در خانواده زندانی کنند. در حقیقت، بخش بزرگی از دانشجویان و دانشگاه دیده‌ها محکوم به «حصر خانگی» هستند. زیرا در بیرون از خانه، منزوی و فاقد منزلت و امنیت هستند: در جامعه امروز ایران، دانشجوی نماد زندگی در انزوا است. و این همان انزوا

است که جامعه مدنی می‌تواند بدان پایان دهد و اگر پایان ندهد، تخریب بر تولید، بطور روزافزون، پیشی می‌گیرد؛

۴/۱. پدیده‌های عامل همبستگی و ادامه حیات ملی، یعنی حقوق و رابطه‌های همکاری و تعاون، کم نقش‌تر و امرهای واقع عامل بند از بند گسستگی‌ها پر نقش‌تر می‌شوند. رشته‌های همبستگی سست و جامعه، به واحدهای بسته و یا نیمه باز، تجزیه می‌شود. این خطر بسیار بزرگ را نیز جامعه مدنی می‌تواند رفع کند اگر بتواند در سطح خود، پدیده‌های موجد همبستگی را تنظیم‌کننده رابطه‌ها بگرداند؛

۴/۲. برهم افزوده شدن آسیب‌های اجتماعی، حاصل محور رابطه شدن قدرت در جامعه امروز، بنابراین، شتاب و شدت‌گرفتن میزان تخریب است. دانشگاه‌ها نماد فزونی‌گرفتن تخریب هستند. بدین‌خاطر که خود بیشترین تخریب را تحمل می‌کنند. در حقیقت، رژیم ولایت مطلقه فقیه دانشگاه را ضدی می‌انگارد که باید تخریب کرد؛

۴/۳. در حال حاضر، محل اجتماعی احزاب و گروه‌های سیاسی، نه جامعه مدنی که دولت است. بدین‌خاطر است که احزاب سیاسی پوشش شبکه روابط شخصی قدرت هستند. دولت ولایت مطلقه فقیه مطلقاً مانع از استقرار سازمان‌های سیاسی در اقامتگاه واقعی خویش است که جامعه مدنی است. این رژیم به دانشگاه‌ها نیز اجازه نمی‌دهد در جامعه مدنی استقرار بجویند. نیازش به این‌که دانشگاه‌ها عامل قطع پیوند دانشگاه دیده‌ها از جامعه مدنی باشد، از نیاز رژیم پهلوی بسیار بیشتر است. در حقیقت، اگر دانشگاه‌ها در جامعه مدنی مستقر بودند، دانشگاهیان از منزلت تضمین شده توسط جامعه مدنی برخوردار می‌شدند و دانشگاه‌ها نه محل مصرف فرآورده‌های علمی و فنی که تولید‌کننده اینگونه فرآورده‌ها می‌گشتند. دانشجویان نقش خود را بمثابة نیروی محرکه تغییر و سمت و سو دهنده به دیگر نیروهای محرکه را باز می‌یافتند. بدین‌قرار، دانشجو، بمثابة پدیده اجتماعی، بیگانگی دولت ولایت مطلقه فقیه با جامعه ملی را گزارش می‌کند.

۵. از منظر بعد فرهنگی - موارد علم و فن را در بند ۲ توضیح دادیم - و سه بعد پیشین، یکدیگر را ایجاب می‌کنند. از این رو، نخستین امری که نه تنها به چشم یک جامعه‌شناس که به چشم همگان می‌خورد این است که ۵/۱. دانشگاهی که رژیم می‌خواهد دانشگاه برخوردار از فرهنگ استقلال و آزادی نیست. چرا که نه برای استادانی که حتی در دادن نمره به دانشجو هم استقلال عمل ندارند و نه برای دانشجویان، عقل خود انگیخته، بنابراین، مستقل و آزاد قائل نیست. طرفه این که اصرار دارد دانشگاه غافل‌کننده عقول استادان و دانشجویان، از خود انگیختگی، بنابراین، استعداد ابتکار و ابداع و کشف و خلق، بگردد.

بدین قرار، دانشجو، بمثابة پدیده اجتماعی، بنفسه، افشاگر ضد فرهنگ قدرت است که رژیم ولایت مطلقه به جامعه تحمیل می‌کند:
۵/۲. دستگاه ولایت مطلقه فقیه، بمنزله قدرت، از خود بیگانه ساز است: - از خود بیگانه ساز دین است زیرا آن را در توجیه اعمال خود بکار می‌برد و بطور روزافزون از خود بیگانه می‌کند؛

- از خود بیگانه ساز علم و فن است بدین خاطر که امکان ترکیب شدن این دو را با حقوق و بکار رفتنشان را در رشد انسان و عمران طبیعت کاهش و امکان بکار بردنشان در ترکیب قدرت که در روابط قوا در درون و بیرون از مرزها، بکار می‌رود را افزایش می‌دهد.

- از خود بیگانه ساز بنیادهای جامعه، بنیاد دینی و بنیادی که دولت است و بنیاد تعلیم و تربیت هم بخاطر مسلط شدن بر آنها و هم بخاطر قدرت محور کردن هرچه بیشتر آنها است. بدین خاطر است که بنیاد هنر تحت سلطه رژیم، کارش معطادکردن شهروندان ایران به خشونت گشته است. اهل هنری که بخواهند شهروندان ایران را به یاد حقوق و استعدادهایشان بیاندازند و افق‌های جدیدی را بروی مردم ایران بکشایند، با همان مشکلاتی روبرو هستند که دانشجوی نویسنده نامه با آنها روبرو است.

بدین‌قرار، دانشجو نماد جامعه قربانی ضد فرهنگ قدرت و محکوم به تخریب شدن است. این شناسایی جامعه‌شناسانه توضیح می‌دهد چرا مأموران سرکوب رژیم، خود قربانیان اول خشونتی هستند که تولید می‌کنند و بکار می‌برند و نیز راه‌کار را به روشنی تمام، در معرض مشاهده دانشجویان و دیگر شهروندان ایران قرار می‌دهد: **خشونت‌زدایی و بازیافتن فرهنگ استقلال و آزادی را هم اکنون باید آغاز کرد و بدین‌کار، میدان عمل رژیم را تنگ و تنگ‌تر و جانشین کردن آن را با دولت حقوق‌مدار تابع جمهور مردم و خدمتگزار شهروندان ایران، ناگزیر گرداند: ایستادن بر حق، درس شانزدهم آذر نیز همین است.**

وضعیت سنجی یک صد و هفتاد و نهم:

سازش و ستیز و زمینه سازیها:

۲۳ آذر ۱۳۹۶ برابر ۱۴ دسامبر ۲۰۱۷

قرار براین بود که وضعیت سنجی به کاهش مداوم درآمد خانوارها اختصاص یابد، اما انتشار اسناد سیا و آماده سازی افکار عمومی برای تشدید فشارها بر ایران، سبب شد که نخست به سیاست ستیز و سازش پرداخته آید. با وجود این، خبرها و داده‌های بس‌گویا را فهرست وار می‌آوریم:

*** کاهش درآمد خانوارها و رشد بخش دولتی؟! و زلزله و
سندها در باره اکتبر سورپرایز و در باره بنی صدر و در باره رابطه
رژیم با القاعده و بنی صدر:**

■ در ۱۹ آذر ۹۶، روحانی بودجه سال ۹۷ را به مجلس داد. حکومت او مدعی شده بود که اقتصاد ایران، در سال پیش، ۱۰ درصد رشد کرده است. اما اقتصاد یک بخش دولتی و یک بخش غیر دولتی دارد. بنابر محاسبه بی بی سی - که از واقعیت فاصله دارد - در طول ۱۰ سال گذشته، در آمد خانوارها، ۱۵ درصد کاهش داشته است. مردم گرفتار کاهش درآمد نمی‌توانند به دولت مالیات بدهند تا که بودجه، برداشتی از تولید آنها باشد. پس بودجه از مالیاتی تأمین نمی‌شود که از مردم اخذ می‌شود. پس، رشد بخش دولتی (بودجه دولت بعلاوه عملکرد مؤسسات دولتی)

چگونه توانسته است ۱۰ درصد در یک سال رشد کند؟ پاسخ این است: بر فرض که قول حکومت راست باشد، گویای شدت گرفتن فقر است. توضیح این که رشد بخش دولتی ناشی از فروش ثروتهای ملی (نفت و گاز و مواد معدنی دیگر) بعلاوه کسر بودجه یا خرج از کیسه نسل‌های آینده است. بدین قرار، بودجه بفریاد می‌گوید: مردم ایران بطور مستمر، فقیر و بی‌کارت‌تر می‌شوند. منابع کشور بطور مستمر فقیر می‌شوند و دولت با پیشخور کردن، سرنوشت نسل‌های آینده را هم تعیین می‌کند. البته اگر، ایران بیابان، قابلیت زندگی را داشته باشد که مسئول محیط زیست، عیسی کلانتری، هشدار می‌دهد که کار منابع آبی ایران ساخته است و خاک ایران نیز دارد به همان سرنوشت دچار می‌شود. دانستنی است که بنابر بودجه، پرداخت یارانه به ۳۰ میلیون نفر از جمعیت ایران، قطع می‌شود. و

• بودجه اعلان خطری بس جدی است که هزینه‌های نگاهداشتن کشور در بحران‌های داخلی و منطقه‌ای و جهانی، سخت کمرشکن است. دولت نه تنها دیگر توان سرمایه‌گذاری ندارد، بلکه توان تأمین هزینه‌های خود را نیز ندارد چه رسد به برآوردن نیازهای زلزله‌زدگان غرب و مردم گرفتار فقر مطلق. و اینکه، حکومت از تورم شکستی سخت خورده است.

■ محمد رضا یزدی، فرمانده سپاه تهران، اعلان می‌کند که سپاه قصد دارد گشت تشکیل بدهد. او از «زلزله» سخن می‌گوید: «پایتخت آمادگی مقابله و مواجهه با زلزله احتمالی را ندارد. البته هر روز شاهد وقوع زلزله‌هایی از نوع اعتیاد و آسیب‌های اجتماعی در تهران هستیم که باید در این زمینه چاره‌اندیشی شود. سپاه محمدرسول‌الله (ص) تاکنون ۲۳ آسیب اجتماعی در پایتخت را شناسایی و طرح‌هایی برای مقابله با آنها نیز تهیه و تدوین کرده است».

گرچه او روشن نکرده است که مقصود او زلزله طبیعی است و یا زلزله اجتماعی، اما وقتی از تشکیل گشت ویژه و شناسایی ۲۳ آسیب اجتماعی سخن می‌گوید و وقتی، او که «حقوقدان سپاه» است، می‌داند که، در صورت وقوع زلزله طبیعی، از گشت سپاه کاری ساخته نمی‌شود، پس از زلزله اجتماعی سخن می‌گوید و برای مقابله با آن است که سپاه «گشت ویژه» تشکیل می‌دهد. طرفه این که وزارت کشور می‌گوید، کار مبارزه با آسیب‌های اجتماعی، کار نیروی انتظامی است. اما وقتی فرمانده سپاه تهران نه از سیل و طوفان که از زلزله سخن می‌گوید، پس این می‌گوید سپاه زلزله‌ای اجتماعی را شناسایی کرده است که می‌رود رخ بدهد. برای مقابله با چنین جنبشی، البته نه به نیروی انتظامی اعتماد می‌توان کرد و نه به بسیج که تحت امر سپاه است.

❖ و چند اطلاع گویا درخور تحقیق برای اطمینان از صحتشان:

- بیماری خامنه‌ای بر سرپا نگاهداشتن او را مرتب مشکل‌تر می‌کند. با توجه به این بیماری است که باید در تغییر رویه روحانی نگریست:
- از قرار، او خود را در مظان جانشینی خامنه‌ای می‌بیند و از هم اکنون، در کار راضی کردن سپاه و مجلس خبرگان است. بشرط این که این اطلاع توجیه کننده وارونه وعده عمل کردنهای او نباشد.
- «اصول‌گرایان» جانشینی برای خامنه‌ای ندارند. هاشمی شاهرودی و شیخ صادق لاریجانی و مجتبی خامنه‌ای بی‌اعتبار هستند. از این رو، سپاه در کار گزینش یک روحانی رام خود و علم کردن او برای جانشینی خامنه‌ای است.
- سپاه در کار مطالعه وزارت خانه و گزینش وزیران و مدیران برای آنها برای آینده است.
- احمدی نژاد با اطلاع از بیماری خامنه‌ای و بعنوان سخنگوی گرایشی در سپاه و اصول‌گرایان، عمل می‌کند.

■ **سهم ایران از دریای خزر چیست؟** خبری انتشار پیدا کرد که، بنابر آن، توافق بر سر دریای خزر نهایی شد. اما کسی از متن این توافق خبر ندارد. بنابر قرارداد ایران و شوروی سابق، نصف دریا از آن ایران و نصف دیگر آن متعلق به روسیه بود. «وزیر» نهیب زده است چرا به مردم القاء می‌کنید که نصف دریای مازندران از آن ایران است. سهم ایران از آن، ۲۰ درصد هم نیست! و شخصی به اسم رحیم‌پور، معاون سابق وزارت خارجه، گفته‌است: مگر دریای خزر هنداونه است که به پنج قسمت تقسیمش کنند. از قرار او نمی‌داند که دریای مازنداران اگر دریاچه فرض شود، مشاع است. پنجاه، پنجاه تقسیم شدن داشته‌های آن هم بدین‌خاطر بود. و اگر دریا خوانده شود، با توجه به این که تنها کشورهای ساحلی، به آن دسترسی دارند، باز داشته‌های آن مشاع است. بنابراین، آن توافقی بحق است که ایران در داشته‌ها، دست کم، سهم برابر با دیگران داشته باشد.

اطلاعی نیز منتشر شد که، بنابر آن، اگر به ایران ۱۳ درصد بدهند. از قول حاج میرزا آقاسی، صدراعظم محمد شاه قاجار است که بخاطر مشتی "آب شور"، کام دوست (امپراطوری روس) را تلخ نمی‌کنیم. رژیم ولایت مطلقه فقیه که در مقام باج دادن از کیسه مردم ایران، بس دست و دل باز است، از قرار، بنا دارد آن "آب شور" را به پوتین پیش کش کند!

■ **افتضاح ضراب -** بابک زنجانی دارد یکی از افتضاح‌های بزرگ می‌شود که رژیم‌های ایران و ترکیه و احتمالاً، دیگران، بیار آورد آورده‌اند. این افتضاح را در روزهایی که رژیم تحریم‌ها را دور می‌زد، انقلاب اسلامی، فاش کرد. آنچه این روزها منتشر می‌شود، صحت آن افشاگری را، بی‌کم و کاست، گزارش می‌کند. یادآور می‌شود که بابک زنجانی دستیار گروهی بود که شماری از آنها در شرکت نفت و منصوبان «بیت رهبری» بودند و شمار دیگری از آنها، در «بیت رهبری» تحت امر مجتبی خامنه‌ای بودند.

■ دو ماه گذشت و کنگره امریکا، در باره توافق وین (برجام) نظری اظهار نکرد. بنابراین، یک سیاست این است که ترامپ و کنگره آن را به یکدیگر حواله کنند، یعنی آن را در حالت تعلیق نگاهدارند و فشارها را بر ایران افزایش دهند و سیاست دیگر این است که فشار را برای بیشترکردن تعهدهای ایران افزایش دهند. نظری که وزیر خارجه امریکا اظهار می کند، یعنی این که امریکا این سیاست را در پیش می گیرد. هرگاه این نظر، نظر ترامپ نیز باشد، معنای آن اینست که ترامپ شمشیر از برجام خارج می شوم را بالای سر این قرارداد نگاه می دارد بقصد تشدید فشارها و نگاهداشتن ایران در لبه پرتگاه جنگ، تا که فقر اقتصادی کشور را از پای درآورد. و

■ سه سند در باره اکتبر سورپرایز و بنی صدر و رابطه رژیم با القاعده:

- سند مربوط به اکتبر سورپرایز، یکی گزارش سیا است و دیگری قول یک وکیل دادگستری جانبدار ریگان و ... و ترامپ. این وکیل اعتراف می کند که ریگان با رژیم بر سر گروگانها تماس گرفته است. گزارش سیا که سانسور شده آن منتشر شده، گویای ارتباط گرفتن ستاد انتخاباتی ریگان و بوش با رژیم خمینی بر سر گروگانها است. این سند را نوبتی دیگر، بررسی می کنیم.
- سند در باره بنی صدر گزارش سفارت امریکا در تهران به وزارت خارجه این کشور است که ویکیلیکس انتشار داده است. بنابر سند، «یک مقام نهضت آزادی» به استمپل، رئیس قسمت سیاسی سفارت امریکا، گزارش کرده است که مهندس بازرگان در نظر دارد که اعضای کابینه خود را در دانشگاه، معرفی کند. او اطمینان داده است که بنی صدر عضو هیأت وزیران نخواهد بود. ترجمه این سند نیز در صفحه ای از تاریخ خواهد آمد.

- سند سوم که در واقع مجموعه ای از اسنادی است که سیا در خانه بن لادن یافته و در باره ارتباط رژیم ولایت مطلقه فقیه با القاعده هستند که اینک، به نقل از لوموند (۱۰ دسامبر ۲۰۱۷)، بدان می پردازیم. یادآور می شویم که

«خبری» نیز انتشار داده‌اند که، بنابر آن، ۸ تن از ۱۵ نفری که ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را انجام دادند (دو برج نیویورک و وزارت دفاع امریکا)، در ایران «گذران» می‌کرده‌اند. بدین‌سان، آماده‌سازی افکار عمومی امریکا و اروپا و کشورهای منطقه بر ضد ایران، هم وسعت و هم شتاب گرفته است:

*** ارتباطهای خطرناک ایران با القاعده:**

در آغاز ماه نوامبر ۲۰۱۷، سیا گزارش‌های خود در باره ارتباطهای رژیم ایران با القاعده را انتشار داده است. این اسناد قطعاتی از مجموعه گویای تاریخی دراز و پنهانی هستند که سیا تصمیم گرفته است، آشکار کند. این تاریخ، تاریخ رابطه رژیم جمهوری اسلامی با القاعده است. این سندها جزیی از صدها هزار سندی است که بهنگام حمله به خانه‌ای در آبوت آباد پاکستان و کشتن اسامه بن لادن، به دست سیا افتادند. این اسناد هم اکنون در سایت سیا، در دسترس هستند. بدین‌سان، ایران شیعه با القاعده سنی افراطی، بر ضد امریکا همکاری داشته‌اند. تا چه حد؟

هدف سیا و رییس آن، مایک پومپئو، از قید سری خارج کردن این اسناد، در معرض مشاهده همگان قراردادن روابط رژیم ایران با القاعده است. «این روابط وجود داشته‌اند. ایران با القاعده همکاری داشته و هم اکنون نیز همکاری دارد. بعضی از این اسناد گویای قرارداد عدم تعرض به یکدیگر هستند». این توضیح را مایک پومپئو، در بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها، در ۱۹ اکتبر، پیش از انتشار اسناد، داد. آخر این بنیاد این امتیاز را پیدا کرده بود که این اسناد را مطالعه کند.

۱. «پسر سوگلی» بن لادن:

- ند پرایس، سخنگوی پیشین شورای امنیت ملی در دوران اوباما، در مقاله‌ای که در ۸ نوامبر، در آتلانتیک انتشار داده است، توضیح می‌دهد که

این اسناد گویای ائتلافی است که گاه بر اثر دست دادن خشم، قطع می‌شد. این اسناد نسبت به سندهای پیشین، سخن تازه‌ای ندارند. در واقع، او به ترامپ و حکومت او پاسخ می‌دهد که او با ما و حکومت او را متهم می‌کنند به مخفی کردن این سندها تا که به انجام توافق اتمی با ایران، لطمه نزنند.

- در میان انبوه مدارکی که از قید سری خارج شده‌اند، نامه‌هایی وجود دارند که میان بن لادن با پیروان و اعضای خانواده او رد و بدل شده‌اند. شماری از سندها در باره حمزه بن لادن، پسر سوگلی بن لادن و نیز، ویدئو ازدواج او در ایران، در ۲۰۰۷، هستند. وی بعد از کشته شدن بن لادن و جانشین او شدن ایمان الظواهری سخنگوی دوم و نیمه رسمی القاعده شد. نخستین تصویرهای در سن بلوغ «شاهزاده وارث جهاد» هستند که در دسترس مشاهده است.

- سندی ۱۹ صفحه‌ای توجه را به خود جلب می‌کند. گزارشی از یکی از «فرماندهان» القاعده به ریاست سازمان است. او شرح می‌دهد که نخستین موج اول اعضای این سازمان، بهنگام فرار از افغانستان، چگونه وارد ایران شده‌اند در حالی که قوای امریکا، از زمستان ۲۰۰۱ - ۲۰۰۲ در تعقیب آنها بوده‌اند. مجاهدان با علم و اطلاع دوایر اطلاعاتی ایران، آسان در این کشور سکنی گزیدند.

ایرانیان بویژه به «برادران سعودی» ابراز علاقه می‌کنند. از آنها نیک پذیرایی می‌کنند و در همان حال، به وطنشان بازشان می‌گردانند. دوایر اطلاعاتی ایران به آنها گفتند: «هرچه بخواهند در اختیارشان می‌گذارند: پول، اسلحه و آموزش در پایگاههای حزب الله بشرط آن که آنها به منافع امریکا در عربستان و در کشورهای خلیج فارس حمله کنند».

گرچه گزارش می‌گوید «برادران» از قبول پیشنهاد ایرانی‌ها سرباز زدند، اما پیشنهادی که به آنها شده است، بار اتهامی است بر دوش دوایر اطلاعاتی ایران.

• طرفه این که، بنابر گزارش، هم زمان با کوشش دوایر اطلاعاتی ایران برای وسیله کردن اعضای القاعده، امریکا نیز همان کار را با جهادگرایان بلوچستانی می کرده است: آنها را تعلیم می داده است و وارد عمل می کرده است تا که رژیم ایران را متزلزل کند.

۲. «ضربه وارد کردن به رژیم ایران»:

نویسنده گزارش می نویسد: «امریکا حاضر به حمایت از هر شخص و گروهی، ولو بی مقدار، است که آماده ضربه وارد کردن به رژیم ایران باشد. همان طور که در سیستان و بلوچستان کرده اند و شماری از برداران بلوچ را بکار گرفته اند که ما خوب می شناسیمشان. امریکاییها نه تنها به آنها پیشنهاد کمک کرده اند، بلکه عملاً از آنها حمایت کرده اند. با این که اینان برادران سلفی و جهادی هستند. این دو تجاوزگر (امریکا و ایران)، هریک آماده است از دشمنان دیگری حمایت کنند».

هویت نگارنده گزارش فاش نشده است اما خواندن گزارش بر خواننده معلوم می کند که از اهالی شمال افریقا است. از جمله معلوم می کند که در ۱۹۹۰، الجزایر را برای آمدن به افغانستان، ترک گفته است. او جزء نخستین فراریان القاعده به ایران بوده است. او را القاعده برای برقرار کردن ارتباط با ایرانیان، روانه ایران کرده است. او همکار چهره شناخته شده موریتانیایی، بنام ابوحفص الموریتانی بوده است. وی نوشته است: «اول کس که وارد ایران شد من بودم». الموریتانی از نزدیکان بن لادن بود و در سال ۲۰۰۱ مأمور گرفتن ارتباط با دوایر اطلاعاتی ایران شد. مأموریت او این بود که بسیاری از خانواده ها را که زیر ضربات قوای امریکا بودند، به ایران برساند. البته با چراغ سبز تهران. در تابستان سال ۲۰۰۲، اعضای دایره اول القاعده وارد ایران شدند. کسانی چون سیف العدل، سرهنگ پیشین نیروهای ویژه مصر که در سال ۱۹۹۸ حمله به سفارتخانه های امریکا در کنیا و تانزانیا را سازمان داد (۲۲۴ کشته) و ابومحمد المصری که او نیز مصری و از یکی از

دست راست های بن لادن بود. و چند هفته بعد، دو پسر بن لادن، حمزه و سعد به ایران رفتند.

۳. «توافق با ایران»:

بدین سان، الموریتانی توافقی را با تهران بعمل آورد. اما تماس ایرانی ها با القاعده برای اولین بار در زمستان ۲۰۰۱، برقرار نشد. کمیسیون تحقیق امریکا که ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شروع بکار کرد، ایرانی ها را متهم می کرد که از سال ۱۹۹۰، با القاعده در ارتباط است. نمایندگان دو طرف بویژه در سودان - که بن لادن در آن جا بسر می برد - دیدار و گفتگو می کرده اند.

سیف العدل در متنی که القاعده در سال ۲۰۰۵ منتشر کرد، پذیرفته بود که از اواخر سال ۱۹۹۰، یک شبکه جهادی در ایران، حضور دارد و حمایت می شود. بدین ترتیب بوده که از طریق ایران جهادی ها را از عربستان به افغانستان، انتقال می داده اند. سیف العدل نوشته است: «این راه جدید برای ما مهم است. بعد از حمله امریکا به افغانستان در ۲۰۰۱، این راه، یکبار دیگر، مفید بودنش را معلوم کرد. ما شروع کرده ایم به رفتن به ایران و یکی پس از دیگری به ایران می رویم. برادران تبعه کشورهای خلیج فارس که در بیرون افغانستان بسر می بردند، به ایران رسیده بودند. و پول فراوانی داشتند. ما در این کشور یک هسته فرماندهی ایجاد کرده ایم».

اما مقصود سیف العدل از «هسته فرماندهی» چه بوده است؟ آیا کارش سازمان دادن حمله های القاعده در منطقه بوده است؟ در ماه مه ۲۰۰۳، چند ساعت پیش از ورود، کلین پاول، وزیر خارجه وقت امریکا، به ریاض، سه محله مسکونی ریاض، پایتخت عربستان سعودی، مورد حمله قرار گرفتند و ۳۵ تن کشته شدند که از آنها، ۹ تن امریکایی بودند.

۴. «حبس خانگی»:

در آن سال، ایرانی‌ها سیف‌العدل را زندانی کردند. تهران از نزدیک مراقب اعضای شبکه القاعده بود و هریک وضعیتی خاص خود یافتند: کادرها حبس خانگی و بسا زندانی شدند. بعد چند موج دستگیری انجام شد. ایرانی‌ها آنها را بخاطر رعایت نکردن توافقی سرزنش می‌کردند که، بنابر آن، در ایران اقامت گزیده بودند. مقرر بود که اظهار وجودی نکنند حال آنکه، به اعتراف خودشان، در علن شبکه‌های خود را بازسازی می‌کردند. اعضای القاعده فکر می‌کردند که ایران زیر فشار امریکا چنین می‌کنند و تصور نیز نمی‌کردند که بازی دیگری این دو بایکدیگر خواهند داشت.

ایران چندین بار پیشنهاد کرد اعضای شبکه، از جمله سعد، پسر بن لادن، را تسلیم امریکایی‌ها کند. بدین‌قرار، بعد از حمله امریکا به عراق، در ۲۰۰۳، ایرانی‌ها به امریکایی‌ها پیشنهاد می‌کنند آنها را در ازای تحویل گرفتن اعضای مجاهدین خلق، گروه مسلح تحت حمایت صدام، تحویل دهند. اما بنابر تحقیقی که مجله تایم در ۲۰۰۹ منتشر کرد، بوش که ایران را یکی از سه «محمور شر» خوانده بود، هرگونه همکاری ایران را رد کرد.

از سال ۲۰۰۳، ببعده، خانواده بن لادن، در یک پایگاه سپاه قدس، تحت نظر قرار گرفتند. نویسنده گزارش ۱۹ صفحه‌ای، در همان گزارش، آورده است: «ایرانی‌ها تصمیم گرفته‌اند برادران را نگاه دارند برای آنکه از آنها بمثابه برگ، استفاده کنند». جهادی‌های ردیف دوم اجازه یافتند کشور را به هرجا می‌خواهند ترک کنند و «خود رفتن آنها را تسهیل می‌کردند».

۴. تهران چشم‌ها را می‌بندد:

آنهايي که عراق را انتخاب می‌کنند و به این کشور می‌روند، ابومصیب الزرقاوی را می‌یابند که بر ضد امریکایی‌ها دست به عصیان زده بود. طی سالها، ایران بر عبور جهادگرایان از طریق ایران به عراق، برای پیوستن به شورشیان سنی و نیز شیعیان شورشی تحت حمایت ایران، چشمها را فرو بست. این رفتار متناقض، بن لادن را برآن داشت که نقش تعدیل‌کننده را

ایفا کند. درحالی که شاخه عراق القاعده اصرار داشت که باید سنگها را با ایرانی‌ها واکند، او به این کار تن نداد.

در نامه‌ای که بن لادن، در ۱۸ اکتبر ۲۰۰۷، به یکی از مسئولان شاخه القاعده در عراق نوشت، از تهدیدها که این شاخه بر ضد ایران می‌کرد، اظهار نارضایی کرد. او نوشت: «تو می‌دانی که ایران مهم‌ترین راه عبور دادن افراد و پول به عراق و ارتباطات ما است. اگر شما، با وجود این واقعیت، تصمیم بگیرید جبهه‌ای برضد ایران بگشایید، عقیده من این است که نباید آن را اعلان کنید. بی‌سرو صدا ضربه بزنید و بگذارید ایرانی‌ها خود به این نتیجه برسند که ضربه را شما زده‌اید. و مسئله زندانی‌های ما در ایران نیز وجود دارد...»

۵. نزدیکان بن لادن در حبس:

• نزدیکان بن لادن، نقطه ضعف بن لادن بود و ایران بدان پی برد: در حبس نگاهداشتن اینان القاعده را ناگزیر می‌کند در خاک ایران عمل تروریستی انجام ندهند و به متحدانش در عراق، حمله نکنند. در سال ۲۰۰۸، مریم، یکی از دختران بن لادن، از خامنه‌ای استدعا می‌کند که شرائط زندان اعضای خانواده بن لادن، «بخصوص زنان و کودکان» را آسان کند. بنابر قول او، دوایر اطلاعاتی ایران با آنها بدرفتاری می‌کردند. مریم به خامنه‌ای نوشت: «برغم تقاضاهای ما، حکومت شما مدت شش سال است که ما را به گروگان گرفته است تا پدر ما را شانتاژ کند. شما می‌خواهید که القاعده در عراق از مبارزه بر ضد ملیشای وفادار به رژیم تهران خودداری کند».

حمزه بن لادن به پدر خود، از ترسها و فشارهای روانی که ایرانی‌ها به او وارد می‌کنند، می‌نویسد: «من نوجوانی خود را در این محل (زندان) گذراندم و از آن می‌ترسم که تمام جوانی خود را در این زندان بگذرانم». زندانبانان اشکالی نمی‌دیدند که اینگونه نامه‌ها به بن لادن نوشته و ارسال شوند.

• القاعده با ربودن شماری از اتباع ایران، از جمله یک دیپلمات، در سال ۲۰۰۸ و در پاکستان، دست به حمله متقابل زد. آزادی او در سال ۲۰۱۰، هم‌زمان شد با آزادی اعضای خانواده بن لادن، از جمله حمزه و مادر او. حمزه خواست به قطر برود و در دانشگاه تحصیل کند. ایرانی‌ها نپذیرفتند و گفتند باید به پاکستان برود. بن لادن متقاعد شد که ایرانی‌ها می‌خواهند محل اقامت او را شناسایی کنند. بدین‌خاطر، به مادر حمزه اطلاع داد: «اعضای خانواده هرچه دارند را بگذارند و بیایند. ایرانیها در آنها ردیاب کار می‌گذارند».

مجموعه اسناد منتشره توسط سیا تا روز پیش از کشته شدن بن لادن است. اما تاریخ ادامه می‌یابد: اعضای بلند مرتبه القاعده تا سال ۲۰۰۵، در ایران، زندانی می‌مانند. دو تن از آنها، یکی ابوخیمر المصری و دیگری ابوالقاسم اهل اردن، در ازای یک دیپلمات دیگر ایرانی، ربوده شده در یمن، رها می‌شوند. چند هفته بعد، سر و کله آنها در سوریه پیدا می‌شود. رفتار سهل‌گیرانه ایران را مشکل می‌توان فهمید. چراکه در سوریه، در کنار قوای بشار اسد، با جهادگرایان می‌جنگد. کل بانزل، محقق در دانشگاه پرینستون، یکی از «فرض‌ها» را این فرض می‌داند که ایران بخاطر بی‌اعتبار کردن اپوزیسیون سوری در چشم عرب، دست به این کار زده است.

۶. شبکه ارتباط او با سوریه:

بنابر قول رهبران شاخه پیشین القاعده در سوریه، دو تن دیگر از عالی‌رتبه‌ها، سیف‌العدل و ابومحمد المصری، همچنان در ایرانند. و این مانع از آن نیست که بسیار فعال باشند. در متنی که در شب ۳۰/۲۹ نوامبر ۲۰۱۷ منتشر شده‌است، یکی از رهبران القاعده به اسم عبدالرحیم آتون، نقش این دو را از پایان ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۶ شرح کرده است. در آن سالها، ارتباط با الظواهری که احتمالاً در پاکستان پنهان است، بسیار مشکل بود. بسا ریاست القاعده به ابوخیمر المصری سپرده شده بوده است. او می‌نویسد: «سیف‌العدل

در ایران زندگی می‌کند. او با شبکه ارتباط در سوریه در ارتباط است. او دسترسی مرتبی به اینترنت دارد». این را تور هامینگ که محقق است در اختیار لوموند گذاشت.

ابو القاسم، یکی از دو مردی که تهران در ۲۰۱۵ آزادشان کرد، می‌نویسد: «گرچه ایرانی‌ها بر ابو عبدالله و سیف‌العدل سفر به خارج از ایران را ممنوع کرده‌اند، این دو می‌توانند در داخل ایران سفر کنند و زندگی عادی داشته باشند». در ۳۰ نوامبر، نوبت ابو عبدالله، رئیس دفتر ارتباطات خارجی القاعده، شد که در پیامی بسیار نادر و تعجب‌آور، بگوید: رهبری القاعده امروز می‌تواند «تقریباً روزانه» با سوریه، رابطه برقرار کند. بدین‌قرار، گرچه ازدواج میان تهران و القاعده، بنابر موقع، به جدایی می‌انجامید، اما از قرار، طلاق واقع نشده‌است...

* و چرا حالا؟:

اطلاعاتی که لوموند به استناد اسناد القاعده که سیا منتشر کرده است می‌دهد، در واقع، جدید نیستند. در شماره‌های انقلاب اسلامی آن تاریخ، اطلاعات بسیار بیشتری، بخشی دریافت شده از ایران و بخش دیگری منتشره در مطبوعات امریکا و اروپا، انتشار یافته‌اند. از جمله، در باره پیشنهاد مبادله، اعضای القاعده با اعضای گروه رجوی، افزون بر آن، پیشنهاد مصالحه‌ای که صادق خرازی و سفیر وقت سوییس در تهران، به اتفاق تهیه کرده و پس از جلب موافقت خامنه‌ای و خاتمی، تسلیم وزارت خارجه امریکا شده بود، اطلاعات مفصلی انتشار یافتند. بنابراین، حق با سخنگوی شورای امنیت ملی امریکا در دوران اوباما است.

بنابراین، این سؤال جا پیدا می‌کند: چرا حکومت ترامپ، در وضعیت کنونی، این اسناد را منتشر می‌کند؟ زیرا می‌خواهد افکار عمومی را مساعد با تشدید تحریمها و تهدید ایران به جنگ بکند.

اسناد دو واقعیت مهم دیگر را هم خاطر نشان می‌کنند:

۱. رژیم ولایت مطلقه فقیه ترور را یکی از مهم‌ترین ابزارهای سیاست داخلی و خارجی خود گردانده و بدان، یک بهانه دائمی در اختیار امریکا و دیگر بیگانگان برای فشار به ایران قراردادده است. و

۲. امریکا هم ترور را وسیله سیاست خارجی خود می‌داند و بکار می‌برد. بدین‌خاطر است که به هرکس و هر «گروه بی‌مقدار» پول و اسلحه می‌دهد تا در ایران عملیات کنند.

حفظ ایران، پیشاروی این خطر و خطرهای دیگر، نیازمند وجدان همگانی بس آگاه و حساس دارد تا که هم ایران را از شر گروه‌های مسلح دست‌نشانده و هم از شر رژیم بحران و خطر ساز، بیاساید.

وضعیت سنجی یک صد و هشتادم:

بودجه مال ولی فقیه است به دولت چه ربط

دارد...؟!؟

۳۰ آذر ۱۳۹۶ برابر ۲۱ دسامبر ۲۰۱۷

بودجه سال ۱۳۹۷ نماد فقر شتابگیر کشور و گویای اثر شدت گرفتن تحریم و تهدید کشور به تهدیدهای باز هم بیشتر است. بودجه که باید روشن بگوید هدفهای تعیین شده توسط مردم کشور چگونه متحقق خواهد شد، گویای خارجی شدن بازهم بیشتر دولت و بیگانه شدنش از جامعه و تابعیت روزافزون ملت از دولت بریده از ملت است. سخن محمود رضا جمشیدی، سرپرست «حوزه علمیه بانوان»، بدین خاطر که بودجه به فریاد می‌گوید رژیم ولایت مطلقه فقیه، خود را صاحب جان و مال و ناموس مردم ایران می‌داند و مردم کشور را محکوم به اطاعت و پیروی می‌خواهد، سخن دروغی نیست. مگر نه تنظیم بودجه برابر خواست «مقام معظم رهبری» تنظیم می‌شود و نه مگر از سال ۹۶ تا سال ۹۷، ۳۰ هزار میلیارد تومان از بودجه عمرانی کاسته و در همان حال، ۴۲ درصد بر بودجه سپاه افزوده می‌شود؟ نه مگر هزینه‌های منظور شده در بودجه، به پایگاه‌های اجتماعی رژیم ولایت مطلقه فقیه اختصاص دارند؟، پس او راست می‌گوید بودجه به دولت ربط ندارد چه رسد به ملت!

و چند داده بودجه را نخست از نظر بگذرانیم:

* داده‌های بودجه سال ۱۳۹۷:

• بودجه پیشنهادی دفاعی کشور حدود ۳۳ درصد و بودجه سپاه پاسداران حدود ۴۲ درصد افزایش یافته است. بودجه سپاه پاسداران با افزایش ۱۱,۲ هزار میلیارد تومانی از رقم حدود ۱۵,۵ هزار میلیارد تومان در سال ۱۳۹۶ به حدود ۲۶,۷ هزار میلیارد تومان در لایحه بودجه سال ۱۳۹۷ افزایش یافته است.

• بودجه عمرانی کشور: نخست گفتند در بودجه ۹۶، ۷۰ هزار میلیارد بوده و در بودجه ۹۷ به ۴۰ هزار میلیارد تومان کاهش یافته است. اما بعد از ارائه بودجه به مجلس، یکبار، میزان کسر شدن آن را ۱۰ و یکبار دیگر، ۱۸ هزار میلیارد تومان گفتند.

• بودجه مؤسسه‌های «مذهبی» در قم - که جمهوری اسلامی شماری از آنها را نان دانی ارزیابی کرده است - و مؤسسه نشر آثار خمینی و اوقاف و امور خیریه، ۴۲ قلم که در جمع، ۵۲۵۳ میلیارد تومان می شود.

• بودجه سفرهای خامنه‌ای و «نهاد رهبری در دانشگاه‌ها» و کمک‌های «رهبری»، در جمع، ۱۲۱۰ میلیارد تومان.

• بودجه «بیت رهبری»: حقوق او از محل بودجه مجلس خبرگان پرداخت می‌شود. بخشی از هزینه را هم سپاه می پردازد و بخشی هم در بودجه منظور است. و البته بنیادها و آستان قدس رضوی و اموال رهبری و... حساب جداگانه دارند.

• بنابر بودجه، قرار بر صدور اوراق قرضه به مبلغ ۷۳۵۰۰ میلیارد تومان است. بدین‌سان، یک قلم از کسری بودجه این رقم است. و

• «برای اجرای طرحهای عمرانی»، مبلغ ۳۰ میلیارد دلار فاینانس (وامهای خارجی کوتاه مدت) در نظر گرفته شده است که به دلار ۴۲۰۰ تومانی، سر به ۱۲۶ هزار میلیارد تومان می‌زند. و به دلار ۳۵۰۰ تومانی ۱۰۵ هزار میلیارد تومان می‌شود. بدین‌قرار، تا اینجا بودجه، حدود ۲۰۰ هزار میلیارد

تومان (به دلار ۴۲۰۰ تومانی) و ۱۷۵ هزار میلیارد تومان (به دلار ۳۵۰۰ تومانی مقرر در بودجه، کسر دارد) اما کسریها به این دو رقم محدود نمی‌شود:

• کل بودجه کمی کمتر از ۱۲۰۰ هزار میلیارد تومان است. بنابر بودجه، از آن، ۸۱۰ هزار میلیارد تومان متعلق به شرکتها و مؤسسات دولتی است. باقی می‌ماند، ۳۹۰ هزار میلیارد تومان. حال آنکه در لایحه، بودجه عمومی ۴۲۹ هزار میلیارد تومان است که ۶۰ هزار میلیارد تومان از بودجه سال ۹۶ بیشتر است. این واقعیت که ارقام بودجه با یکدیگر نمی‌خوانند مورد توجه برخی از تحلیل‌گران بودجه قرار گرفته است.

و اما لاریجانی، «رییس» مجلس فاش گفت که جمع درآمد نفت و گاز و مالیات، ۳۰۰ هزار میلیارد تومان است. او نگران سنگینی بار و امها است که پرداختش بر عهده حکومت بعدی است.

اینک، با توجه به محل مصرف فاینانس، پس کسر بودجه از محل دیگری باید تأمین شود. هرگاه فرض کنیم بخشی از آن از محل ۷۳ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان تأمین شود، هنوز ۵۲/۵ هزار میلیارد تومان کسری باقی می‌ماند.

با وجود این، غیر اجازه به شرکتها و مؤسسات دولتی برای گرفتن وام از بانک توسعه اسلامی و بانک سرمایه‌گذاری زیر ساخت‌های آسیایی و بانک توسعه و تجارت اکو که سقفی برای آن تعیین نشده است، برابر بندهای بودجه، یک رشته اجازه اخذ وام با دولت و شرکتها و مؤسسات دولتی داده شده است که جمع آنها مبلغ ۱۰۴ هزار میلیارد تومان می‌شود. جمع این سه رقم کسریها ۳۰۴ هزار میلیارد تومان (به دلار ۴۲۰۰ تومان) و یا ۲۸۲ هزار میلیارد تومان (به دلار ۳۵۰۰ تومان) می‌شود که از درآمد حاصل از فروش نفت و گاز به خارج و نفت و گاز در داخل که در بودجه پیش بینی شده است، بیشتر

می‌شود. بنابراین، حتی قرضه‌های برف انبار شده دولت به نظام بانکی و ۷۶۰ هزار میلیارد تومان بدهی دولت به پیمانکاران را در نظر نگیریم، با توجه به فزونی کسری بر درآمد، دولت فاقد بودجه است. بدین‌سان، این بودجه، بودجه فقر است زیرا برغم فروش ثروت ملی (نفت و گاز و...) درآمد، کسریها را جبران نمی‌کند. پرسیدنی است که پس دولت هزینه‌های خود را از کجا تأمین می‌کند؟ سه برابر شدن حجم نقدینه در حکومت روحانی، پاسخ این پرسش است. این کسرها را دروغها می‌پوشانند:

* با ۹ دروغ کسریهای بودجه را می‌پوشانند:

روحانی مدعی شده است بودجه‌ای که به مجلس برده شفاف است. حال اینکه دست کم، با ۱۰ دروغ، کسری‌های بودجه را می‌پوشانند:

۱. برداشت از صندوق توسعه ملی که امر واقع مستمر شده است و «نماینده» ای هم هشدار داد که حکومت صندوق را خالی کرده است؛

۲. بالا بردن قیمت ارز. در بودجه آمده است که اگر قیمت ارزها پایین آمدند و یا اگر بالا رفتند، با کاست عرضه ارز و افزون بر بودجه، چه خواهند کرد. اما حکومت مطمئن است که نرخ ارز پایین نمی‌آید و بالا هم می‌رود. وقتی خود در بودجه، قیمت دلار را ۳۵۰۰ تومان معین می‌کند، یعنی اینکه قیمت آن در «بازار آزاد» بالاتر از این است. علاوه بر این، عواملی بسیار افزایش نرخ ارز را اجتناب ناپذیر می‌کنند:

- نیاز به واردات برای جذب قدرت خریدی که خرج کردن بودجه ایجاد می‌کند. بدین خاطر است که بودجه خود ضد تولید محور شدن اقتصاد است و آن را وابسته به واردات و عامل رانت‌خواری نگاه می‌دارد؛

- قاچاق که بنابر موقع، ارزش آن را کم و زیاد می‌کنند. بیشترین رقمی که گفته‌اند، ۲۵ میلیارد دلار است؛

- تحریمها و تهدید به جنگ که سبب گریز سرمایه‌ها از کشور می‌گردند؛
- کاهش روز افزون ارزش ریال که پولداران و سرمایه داران و رانتخواران را بر آن می‌دارند پول خود را به ارز خارجی تبدیل کنند؛

- هزینه‌های ارزی جاری (هزینه‌های ارزی دولت و سفرها و...) و
- حکومت که هربار با شدت کسریها روبرو می‌شود، از عرضه ارز می‌کاهد. بدین‌قرار، همواره تقاضای ارزی، با فاصله زیاد، از عرضه آن بیشتر است.

۳. تأمین بودجه بخشی از هزینه‌ها که بر عهده نظام بانکی گذاشته می‌شود. بانکها در وضعیتی هستند که خود می‌گویند اگر حقیقت را به مردم بگویند، سبب وحشت مردم می‌شود. رییس اطاق بازرگانی، در باره ناکارآمدی نظام بانکی می‌گوید: آنچه رییس کل بانک مرکزی اعلام کرده است این است که حدود ۴۵ درصد از تسهیلات اعطایی سیستم بانکی در سال گذشته عمدتاً مربوط به تسهیلات مالی سررسید است.

۴. بزرگ کردن ارقام درآمدهای مالیاتی و حتی درآمدهای نفت و گاز با علم به این‌که وصول نمی‌شوند. به عنوان مثال در سال ۱۳۹۶ درآمدهای مصوب ۳۴۶ هزار میلیارد تومان بوده در صورتی که کل وصولی ۱۱۰ هزار میلیارد تومان بوده یعنی ۶۳ درصد محقق نشده است.

۵. پرداخت کسریها از محل بودجه عمرانی که امر واقع مستمر گشته است. چنانکه براساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس در ۱۹ سال گذشته بودجه جاری هر سال ۹۷ درصد به صورت متوسط پرداخت شده ولی درباره بودجه عمرانی حدود ۶۹ درصد محقق شده است.

۶. کسری مؤسسات و شرکتهای دولتی که باید از محل اخذ قرضه تأمین شود.

۷. افزودن بر قیمت‌ها (بنزین و برق و خدمات دولتی)

۸. فاینانس که ۳۰ میلیارد دلار در بودجه منظور شده است و

۹. اوراق قرضه که به شرح بالا ۷۳ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان در نظر گرفته شده است.

بخشی از هزینه‌ها نیز پنهان می‌شود: هزینه‌های نظامی و غیر آن (نفت و پولی که به سوریه داده می‌شود و پولی که در لبنان و یمن و عراق و... صرف می‌شود).

از دید دیگری هم می‌توانیم در بودجه نظر کنیم:

*** چگونه ممکن است بخش دولتی (بودجه دولت اعم از عمومی و شرکتها و مؤسسات دولتی) رشد می‌کند و در همان حال، درآمد خانوارها کاهش می‌پذیرد؟:**

۱. برابر محاسبه بی بی سی، در طول ۱۰ سال گذشته، درآمد خانوارها، ۱۵ درصد کاهش یافته است. غیر از اینکه هرگاه بنابر این می‌شد که درآمد و هزینه خانوارها بر اساس، متوسط نیازهای یک خانوار، محاسبه شود، میزان واقعی‌تر کاهش درآمدها بدست می‌آمد، اما همین محاسبه معلوم می‌کند، بودجه نمی‌تواند برداشت از تولید داخلی باشد. زیرا از کاهش درآمد مالیات اخذ نمی‌شود. گرچه برابر بودجه پیشنهادی به مجلس، یارانه ۳۰ میلیون نفر از مردم ایران قطع می‌شود، اما به ۵۰ میلیون نفر یارانه داده می‌شود. یعنی یارانه‌ها از مالیات‌هایی که اخذ و واقعاً وصول می‌شوند - در زیر منبع آنها را

شناسایی می‌کنیم - چیزی باقی نمی‌گذارند. و یارانه‌ها نیز با افزایش قیمت حاملهای انرژی از جیب مردم پرداخت می‌شوند!

۲. یک رقم ۴۵ هزار میلیارد تومان از محل حقوق و عوارض گمرکی عاید دولت می‌شود که هم متکی به درآمد نفت و گاز است. زیرا با ارز حاصل از فروش نفت و گاز، کالا و خدمات از خارج خریداری و به کشور وارد می‌شوند. و بدانیم که بابت هر ۱۰ هزار دلار کالایی که وارد کشور می‌شود، ۱ نفر بی‌کار می‌شود. به سخن دیگر، عاملی از عاملهای اصلی بی‌کاری و مصرف محور شدن اقتصاد کشور، واردات کالا و خدمات است.

۳. مالیات بر حقوق که مبلغ آن ۶ هزار میلیارد تومان است نیز، مالیات حقوقی است که دولت، از محل درآمدهای نفت و گاز و کسر بودجه می‌پردازد.

بنابر این، بودجه که باید برداشتی از تولید داخلی باشد، برداشت از تولید داخلی نیست. پس چرا بخش دولتی رشد می‌کند؟

زیرا بخش دولتی بخاطر فروش نفت و گاز و قرضه‌ها که کسری‌ها را باید پر کنند، «رشد» می‌کند. به سخن دیگر، بخاطر رشد فقیرتر شدن و حراج منابع نفت و گاز و... کشور و ایجاد قرضه سنگین بر دوش نسل امروز و نسلهای آینده، «رشد» می‌کند. به سخن روشن، میزان افزایش فقر بخش دولتی چند برابر میزان افزایش فقر جامعه است. بشرط آنکه فقر ناشی از بیابان شدن طبیعت را در نظر نگیریم. اما فقر شتاب‌گیر دولت، در حقیقت افزوده می‌شود بر فقر جامعه ملی. زیرا منابع ثروت کشور متعلق به آنها است و با از بین رفتن آنها، مردم کشور هستند که گرفتار فقر سیاه می‌شوند.

و اگر رژیم ولایت مطلقه فقیه بنا را بر دروغگویی نمی‌گذاشت و دست کم در باره دخل و خرج دولت به مردم راست می‌گفت، ممکن نبود که اقتصاد

کشور باوجود تدابیری که در دوران مرجع انقلاب ایران، برای تولید محور کردن آن به اجرا درآمد، بهمان بیراهه بازگردد که در دوران پهلویها بدان افتاده بود. و البته، استبداد ولایت مطلقه فقیه هم بر قرار نمی شد و خود را مالک الرقاب ایران نمی دانست. افزون براین، با گروگان گیری، رژیم دو اصل استقلال و آزادی، بنابراین، موازنه عدمی را بمثابه اصل راهنمای سیاست داخلی و خارجی رها کرد. در نتیجه روابط خصومت آمیز با کشورهای منطقه و خارج از آن (گروگانگیری و مجازاتهای مالی که بار آورد و جنگ ۸ ساله و قرارگرفتن در حلقه آتش و بحران اتمی و اینک درگیر شدن در جنگهای هفتگانه)، نیز، بار مالی بسیار سنگین بر دوش اقتصاد بس ناتوان ایران گذاشت. فقر سیاهی که مردم ایران و طبیعت آنها بدان گرفتارند و بودجه می گوید همچنان سیاه تر می شود، حاصل بازسازی استبداد وابسته به قدرتهای خارج بخاطر ایجاد تعادل قوا بسود خود در داخل است. و

*** دائم در جستجوی پایه دوم در خارج از کشور بودن و هزینه هایش برای جامعه ایران، مرتب، کمرشکن تر می شود:**

رژیم استبدادی ولایت مطلقه فقیه، بدین خاطر که تک پایه است و بر جامعه مدنی تکیه ندارد و بودجه می گوید که همچنان بنایش بر وابسته و تابع کردن این جامعه به خود است، نمی تواند ثبات پیدا کند مگر با پایه ای در خارج از کشور. این پایه جویی مداوم است که رژیم را باج گذار روس و چین و گرفتار سیتز و سازش با امریکا و غرب کرده است. الا اینکه هزینه حفظ پایه خارجی بسیار ناپایدار، تا بخواهی سنگین است و این هزینه به کشور تحمیل می شود:

۱. فقیر تر شدن منابع کشور و بیابان شدن ایران، یک قلم از هزینه ها است؛

۲. فقیرتر شدن مردم کشور و دولت قلم دوم این هزینه‌ها است؛
 ۳. بیشتر شدن هزینه‌های حفظ موقعیت خارجی، در سطح کشورهای منطقه قلم سوم این هزینه‌ها است؛
 ۴. خوردن و بردن منابع مشاع نفت و گاز در خلیج فارس، توسط همسایه‌ها و خوردن و بردن منابع دریای مازندران توسط روسها و دولتهای استبدادی دست نشانده، قلم چهارم این هزینه‌ها است. طرفه اینکه کشورهای ساحلی دریای مازندران از منابع آن بهره‌برداری می‌کنند و ایران نه؛
 ۵. تحریمها و اثر آن بر کمیت و کیفیت واردات و صادرات و سنگین‌تر شدن بهای کالاها و خدمات وارداتی و ارزان‌تر فروختن به خارج، قلم پنجم این هزینه‌ها است؛
 ۶. محروم شدن کشور از دسترسی به دانش و فن درخور برای بهره‌برداری از منابع نفت و گاز خویش، در نتیجه، غیر قابل استحصال شدن بخشی از منابع نفت کشور و هدر رفتن بخشی از بنزین بخاطر کهنگی تأسیسات، قلم ششم این هزینه‌ها است؛
 ۷. هزینه‌های سرسام آور بحران هسته‌ای.
 ۸. مهاجرت استعدادها و فرار سرمایه‌ها از کشور، قلم هفتم این هزینه‌ها است؛
 ۹. پرخطر شدن سرمایه‌گذاری در ایران، بخاطر گرفتار دائمی بحران‌های شدید بودن، بنابراین، نا معلوم بودن آینده نزدیک نیز، قلم هشتم این هزینه‌ها است؛
 ۱۰. در نتیجه، افزایش میزان نارضایتی، همراه با فراگیر جامعه شدن انواع آسیبهای اجتماعی، قلم نهم این هزینه‌ها است. و
 ۱۱. افزایش هزینه‌های مهار جامعه و مقابله با تهدیدهای خارجی، از جمله افزایش هزینه‌های نظامی و انتظامی و مسلط شدن مافیاهای نظامی - مالی بر اقتصاد و دولت، قلم دهم این هزینه‌ها است.
- ...

اینک هر ایرانی آسان می‌تواند بفهمد چرا کشور و خود او در وضعیتی است که هست. می‌تواند از خود بپرسد: کشوری با این هزینه‌ها و با بودجه‌ای از نوع بودجه‌ای که به مجلس داده شده است، توانا به ادامه حیات می‌شود؟ می‌تواند از خود بپرسد: آیا سیاست دیگری جز بر اصل موازنه عدمی، در درون و بیرون از مرزها، بنابراین، اصل راهنمای هر شهروند و جامعه ایرانی شدن استقلال و آزادی، سیاست دیگری وجود دارد؟ آیا می‌تواند اتخاذ این راهکار را همچنان به تأخیر انداخت تا وقتی کار از کار بگذرد؟

وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و یکم:

«اکتبر سورپرایز» و این که ترامپ باید کشورهای

منطقه را تجزیه کند

۰۷ دی ۱۳۹۶ برابر ۲۸ دسامبر ۲۰۱۷

قدرتمنداری با وفای بعهد سازگار نیست. آنها هم که با قدرتمدارها عهدنامه و قرارداد و توافق نامه امضاء می کنند، یا خود قدرتمدارند و می دانند که با تغییر تعادل قوا، زیر قرارداد خواهند زد و یا از ناچاری تن به امضا می دهند. ترامپ، رئیس جمهوری جدید امریکا، از یک چند از تعهدها خارج شده و قرارداد وین (برجام) را نیز، به حال تعلیق درآورده است. اینک رئیس مؤسسه یهود برای امنیت امریکا به او رهنمود می دهد با ایران همان روش را بکار برد، که ریگان با شوروی سابق بکار برد. یعنی بار هزینه ها را سنگین و سنگین تر کند تا که رژیم ایران از پای درآید. غافل از این که ریگان، نخست با رژیم خمینی و سپس با روسها روشی را که او پیشنهاد می کند را بکار برد. روش پیشنهادی را از قول پارسینه (۵ دی ماه ۱۳۹۶) می آوریم:

*** ترامپ باید کشورهای منطقه را تجزیه کند:**

• مایکل ماکوفسکی، رئیس «مؤسسه یهود برای امنیت ملی آمریکا»، در یادداشتی که برای فاکس نیوز نوشته است، پیشنهاد کرده که ترامپ همان روش را با ایران بکار برد که ریگان برای اعمال فشار به اتحاد شوروی در پیش گرفته بود. یعنی حمایت از مخالفان بومی سلطه ایران در کشورهای مختلف.

مقابله با تهدید استراتژیک ایران نیازمند حضور نظامی ایالات متحده و ارائه کمک‌های نظامی به نیروهای محلی در سوریه و عراق است. همچنین لازم است حمایت بیشتری از متحدان منطقه‌ای واشنگتن، همچون اسرائیل و اردن، انجام بگیرد تا اقدامات تحریک آمیز ایران و نیروهای مورد حمایتش را محدود کنند.

این مقام سابق پنتاگون تاکید می‌کند که این رویکرد تهاجمی به تنهایی کافی نیست و واشنگتن باید بپذیرد که سوریه، عراق، لبنان و یمن سازه‌هایی مصنوعی و شکست خورده‌اند که اکنون زیر سلطه ایران قرار دارند و ایران از ظهور داعش استفاده کرد تا کنترلش بر این کشورها را تقویت کند. ماکوفسکی شکل موجود این چهار کشور را غیرطبیعی می‌داند که در راستای منافع ایران هستند. او می‌گوید مرزهای این کشورها را گویی «یک نقشه کش مست نابینا» کشیده است و این کشورها سازه‌هایی مصنوعی پس از جنگ جهانی اول هستند که اغلب از خاکستر امپراتوری عثمانی ساخته شده‌اند.

نقطه ضعف اصلی ایران در این کشورها وابستگی به رژیم‌های بی‌رحم است. ایالات متحده باید از نیروهای مخالف ایران در سوریه، عراق، لبنان، و یمن حمایت کند تا خودمختاری بیشتر نسبت به پایتخت‌هایشان پیدا کنند یا مستقل شوند. نتیجه چنین تحولی ایجاد کنفدراسیون‌های سست یا کشورهایی جدید با مرزهایی طبیعی‌تر برپایه مرزهای قومی و فرقه‌ای است. ترسیم دوباره مرزهای جدید بسیار پیچیده خواهد بود و ایالات متحده نمی‌تواند نتیجه آن را مشخص کند، اما می‌تواند بر آن تاثیر بگذارد. ایالات متحده باید از فدرال شدن باقی بخش‌های عراق حمایت کند. حمایت نظامی و سیاسی از کردهای این کشور را بیشتر کند، یک کنفدراسیون یا دولت‌های مستقل بر اساس خط‌کشی‌های مذهبی در سوریه ایجاد شود، به کشورهای شیعه همچون جمهوری آذربایجان نزدیک شود و به اختلافات قومی در ایران دامن زده شود.

رئیس جمهور ترامپ باید نسبت به ایران تهاجمی عمل کند. ساختار سیاسی کنونی خاورمیانه در خدمت منافع ایران است، و اکنون وقت زیر و رو شدن آن است.

• دانستی است که پیشنهاد کننده در وزارت دفاع امریکا کار می کرده است و این وزارت بود که همزمان، با اسرائیلی ها طرح تجزیه کشورهای خاورمیانه را تهیه کرد. از آن زمان بدین سو، امریکا و دستیارش در منطقه، مشغول اجرای این طرح هستند.

• طرفه این که سپاه فیلمی از سقوط امپراطوری روسیه ساخته که تلویزیون رژیم نیز آن را پخش کرده است. فیلم نشان می دهد چگونه با سنگین کردن بار هزینه های نظامی و غیر نظامی امپراطوری، آن امپراطوری از پا درآمده است. با وجود این، ایران همچنان گرفتار هفت جنگ (نظامی، ترور، اقتصادی، تبلیغاتی، دیپلماتیک، مذهبی، توسط گروه های تجزیه طلب) است.

• در ژوئن ۱۹۵۰ زمانی که امریکا در کره دخالت نظامی کرد، به این دلیل که شورای امنیت قادر به گرفتن تصمیم نیست (وتو روسیه سابق)، از مجمع عمومی سازمان ملل متحد اجازه مداخله نظامی در کره را گرفت. این بار، امریکا خود قطعنامه محکومیت اقدامش در شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل را وتو کرد. قطعنامه به مجمع عمومی سازمان ملل متحد برده شد. نخست قاعده دموکراسی را زیر پا گذاشت و دولتها را تهدید به قطع کمک امریکا در صورت دادن رأی موافق به قطعنامه کرد و سپس، نماینده اش گفت: رأی سازمان ملل متحد اثری بر تصمیم امریکا ندارد. امریکا سفارت خویش را به بیت المقدس منتقل خواهد کرد. یعنی، امروز، وارونه کار آن روز را می کند. در مورد عراق و افغانستان و سوریه و... نیز

وارونه قولی را انجام می‌دهد که بهنگام حمله نظامی به افغانستان و عراق، به مردم این دو کشور و کشورهای دیگر منطقه سپرده بود. گروه ریگان بوش، همین روش را در توافق محرمانه با خمینی و دستیاران او (اکتبر سورپرایز) بر سر گروگانها بکار بردند. روش وعده دادن و عمل نکردن به وعده را و دادن اسلحه را به اندازه ای که جنگ دو کشور ایران و عراق را از پا درآورد، ادامه دادند تا جام زهر را به خمینی نوشاندند. مک فارلین، مشاور امنیتی ریگان که در رأس هیأت امریکایی محرمانه به ایران رفت، نوشت: خمینی در برابر امریکا زانو زد.

*** یک سند و یک اعتراف در باره اکتبر سورپرایز و ربط آن با سیاست کنونی ترامپ در منطقه:**

- سند، گزارش محرمانه سیا در باره سازش پنهانی گروه ریگان / بوش با خمینی و دستیاران او است که در ۲۴ ژوئیه ۲۰۱۷ از قید محرمانه خارج شده است. باوجود این، «قسمت‌های حساس» آن، همچنان در قید سانسور است. عنوان متن منتشره این است: «یادداشت سیا که گزارش پیشاپیش در باره اکتبر سورپرایز ۱۹۸۰ است و از قید طبقه بندی خارج شده است».
- دانستنی است که این سند نیز مورد توجه کمیته تحقیق کنگره در باره «اکتبر سورپرایز» قرار نگرفته است؛
- سند می‌گوید:

– ایران مصمم است گروگانها را وسیله کمک به ریگان با هدف شکست خوردن کارتر کند تا امریکا تحقیر شود؛

– در اوائل اوت ۱۹۸۰، سیا به این نتیجه رسید که سخت سران ایران، از جمله شخص آیه‌الله خمینی، مصمم هستند که از گروگانها برای گرفتار شکست کردن کارتر در انتخابات ریاست جمهوری امریکا استفاده کنند. یادداشت روزی بعد از آن نوشته شده است که خمینی پیشنهاد ستاد

تبلیغاتی ریگان را در باره گروگانها پذیرفته بود. یا کمیته تحقیق از وجود آن بی اطلاع مانده و یا آن را نادیده گرفته است.

توضیح انقلاب اسلامی: مأموران ستاد انتخاباتی ریگان/بوش، از بهار ۱۹۸۰، با طرفی که «بیت خمینی» و دستیاران او بودند، رابطه پنهانی را برقرار کرده بودند. در ماه ژوئیه، دو دیدار میان طرفین در مادرید، انجام می گیرند و در یکی از آنها که حدود ۲۸ ژوئیه روی می دهد و در آن، کیسی، رییس ستاد انتخاباتی ریگان/بوش و کروی شرکت می کنند، توافق ابتدایی بعمل می آید.

– با آنکه سند ثابت نمی کند که ستاد انتخاباتی ریگان/بوش قصد معامله با ایران را داشته اند، اما بر مقاصد ایران تصریح می کند و **منطبق است با شرح هایی که افسران سیا، همچون ژرژ کاو و دوآن «دوی» کاریج، در باره اکتبر سورپرایز نوشته اند؛**

– سند محل تردید باقی نمی گذارد که خمینی و دیگر سخت سران مصمم بوده اند، در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، پوزیدنت کارتر را گرفتار شکست کنند. و نیز، می خواسته اند دنیا بداند خمینی قصد دارد از گروگانها در نمایان کردن ضعف امریکا بطور عام و ضعف کارتر، بطور خاص، استفاده کند. طرفه این که گزارش کنگره چهار دلیل برای رها نکردن گروگانها تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، آورده است، اما این دلیل که در یادداشت سیا بر آن تصریح شده است را نیاورده است!

توضیح انقلاب اسلامی: گزارش در اوائل اوت نوشته شده است. در آن تاریخ، هنوز قوای تحت امر صدام به ایران حمله نکرده بودند. آن زمان خمینی، باوجود ملاحظه گزارش ستاد ارتش و شنیدن توضیحات رییس ستاد و رییس اطلاعات ستاد ارتش، باور نداشت که قوای صدام در کار تدارک

حمله به ایران هستند. می گفت: هیچ کس به ایران حمله نمی کند. این دروغها را ارتشی ها می سازند برای این که پای آخوند را از ارتش قطع کنند. بعد از حمله ارتش صدام، وضعیت دیگر شد. این بار، باید از «گروگانها چون آتو برضد بنی صدر و کارتر استفاده کرد» (قول بهشتی). بنابراین، در اکتبر ۱۹۸۰، در پاریس، معامله پنهانی بر سر نگاه داشتن گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری، در ازای دریافت اسلحه کافی برای پیروزی ایران در جنگ، انجام گرفت. وقتی سازش پنهانی ایران گیت که دنباله سازش نخستین بود، رو شد، معلوم شد که سرهنگ نورث، طرف معامله با رژیم خمینی، چند نوبت قول بردن صدام را تجدید کرده است.

– بنابر یادداشت سیا، خمینی می خواسته است از او بمثابة کسی یاد شود که شاه و رژیم او و کارتر و حکومت او را سرنگون کرد.

توضیح انقلاب اسلامی: این قسمت از یادداشت تا بخواهی افشاگر است. چراکه بهنگام گروگانگیری و ماه های پس از آن، این جمله – که اینک معلوم می شود القای مأموران سیا بوده است – از زبان دستیاران خمینی، نمی افتاد. مرتب به او القاء می کردند که او شاه را برده و کارتر را هم خواهد برد. بعد هم که به ایران حمله شد، برای آنکه جنگ را برابر سیاست انگلیس و امریکا و اسراییل طولانی کنند، در خمینی القاء کردند و در مردم نیز که خمینی، سومی، یعنی صدام را نیز خواهد برد. بنابراین، سیا بر القاء پذیری شدید خمینی آگاه شده بود و از آن، برای استقرار ریگانسم در امریکا و طولانی کردن جنگ بمدت ۸ سال، کمال استفاده را کرد.

– گزارش می پذیرد که ایرانیها نسبت به این امر که در صورت انتخاب شدن به ریاست جمهوری، «ریگان در باره مشکل گروگانها موضع سخت تری را

اتخاذ خواهد کرد»، لاقید هستند. اگر در ماه اوت ۱۹۸۰، معنی این جمله، دانسته نبود، اینک دانسته است: گروگانها باید در دقایق نخست پس از انجام مراسم تحلیف ریگان، آزاد می شدند.

– قسمتی از یادداشت در باره تهدید به محاکمه شدن گروگانها، بخصوص آنها که عضو سیا بودند و نیز انتشار اسناد سفارت با هدف تحقیر امریکا و توجیه مشی سخت سران رژیم است و بر این است که برخی از آنها بعنوان جاسوس محکوم می شوند. امری که واقعیت نیافت و گویایی دارد. چرا که گروگانهای جاسوس محاکمه باید گردند، نیز ورد زبانها بود.

– و نیز یادداشت به اختلال ایجاد کردن در انتخابات امریکا توسط دانشجویان ایرانی و متحدان فلسطینی آنها در امریکا و تحریکات خمینی در منطقه شیعه نشین عربستان که منابع نفتی عربستان در آن است، نیز پرداخته است.

– بدین قرار، ولو یادداشت ثابت نمی کند ستاد انتخاباتی ریگان و بوش با خمینی و آدمهای او معامله کرده اند، اما می گوید و صریح که هر دو طرف یک هدف داشته اند و آن دچار شکست کردن کارتر بوده است. و نیز منطبق است با تاریخهای دیدارهایی که در آنها توافق ابتدایی بر سر گروگانها بعمل آمده است.

• پرونده ۳۴۰۰ صفحه اف بی آی در باره اکتبر سورپرایز، هنوز منتشر نشده است.

• نشانی:

<https://www.muckrock.com/news/archives/2017/jul/24/declassified-cia-memo-predicted-1980-october-surpr/>

● آلن درشویتز، که امریکایی و وکیل دادگستری و مدافع سرسخت ترامپ است، بی پرده و بی پروا می گوید: مراجعه ریگان به خمینی و دستیاران او، در

باره گروگانها، بهیچ‌رو غیر قانونی نبوده است. هم ریگان و هم کارتر این کار را کرده‌اند.

توضیح انقلاب اسلامی: وکیل دادگستری می‌داند که منطق صوری بکار می‌برد و توجیه او خلاف قانون است. زیرا مراجعه کارتر برای خلاص کردن گروگانها بود. او رییس جمهوری امریکا بود و موظف بود اعضای سفارت امریکا را که در تهران به گروگان گرفته شده بودند را رها کند. اما ریگان، نامزد ریاست جمهوری امریکا بود و برای رسیدن به ریاست جمهوری به خمینی و دستیاران او مراجعه کرده و هدفش نه رها کردن گروگانها که به تأخیر انداختن رهایی آنها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا بوده است.

*** هزینه خمینی، شاه و کارتر را برد و صدام را می‌برد، و هزینه ایران قدرت منطقه است چیست و چه خواهد شد؟:**

- خمینی شاه و کارتر را برد و صدام را می‌برد هزینه سنگینی بیار آورد: ضد انقلاب یعنی رژیم استبدادی، در شکل ولایت مطلقه فقیه، باز سازی شد. در طول هشت سال جنگ، نسلی که انقلاب کرده بود، نفله شد. یک نسل فرصت رشد را از دست داد و به قول رژیم، ۱۰۰۰ میلیارد دلار زیان وارد شد. خمینی جام زهر را سر کشید و انقلابی که در آن گل بر گلوله پیروز شده بود و الگوی جهانیان گشته بود، وحشت‌آور شد.

- ایران قدرت منطقه است، همان وسوسه است که خمینی را آلت فعل قدرتهایی کرد که می‌خواستند جنگ تا پامال شدن دو کشور ایران و عراق، ادامه پیدا کند. در وضعیت سنجی یکصد و هشتادم، هزینه‌ها را فهرست کرده

ایم. از راه فایده تکرار، آن را باز می‌آوریم و با هزینه‌ای که خطر تجزیه کشورهای منطقه و ایران است، کامل می‌کنیم:

۱. فقیر تر شدن منابع کشور و بیابان شدن ایران، یک قلم از هزینه‌ها است؛
۲. فقیرتر شدن مردم کشور و دولت قلم دوم این هزینه‌ها است؛
۳. بیشتر شدن هزینه‌های حفظ موقعیت خارجی، در سطح کشورهای منطقه قلم سوم این هزینه‌ها است؛
۴. خوردن و بردن منابع مشاع نفت و گاز در خلیج فارس، توسط همسایه‌ها و خوردن و بردن منابع دریای مازندران توسط روسها و دولتهای استبدادی دست نشانده، قلم چهارم این هزینه‌ها است. طرفه اینکه کشورهای ساحلی دریای مازندران از منابع آن بهره‌برداری می‌کنند و ایران نه؛
۵. تحریمها و اثر آن بر کمیت و کیفیت واردات و صادرات و سنگین تر شدن بهای کالاها و خدمات وارداتی و ارزان‌تر فروختن به خارج، قلم پنجم این هزینه‌ها است؛
۶. محروم شدن کشور از دسترسی به دانش و فن درخور برای بهره برداری از منابع نفت و گاز خویش، در نتیجه، غیر قابل استحصال شدن بخشی از منابع نفت کشور و هدر رفتن بخشی از بنزین بخاطر کهنگی تأسیسات، قلم ششم این هزینه‌ها است؛
۷. هزینه‌های سرسام آور بحران هسته‌ای.
۸. مهاجرت استعدادها و فرار سرمایه‌ها از کشور، قلم هشتم این هزینه‌ها است؛
۹. پرخطر شدن سرمایه‌گذاری در ایران، بخاطر گرفتار دائمی بحران‌های شدید بودن، بنابراین، نا معلوم بودن آینده نزدیک نیز، قلم نهم این هزینه‌ها است؛
۱۰. در نتیجه، افزایش میزان نارضایتی، همراه با فراگیر شدن انواع آسیبهای اجتماعی، قلم دهم این هزینه‌ها است. و

۱۱. افزایش هزینه‌های مهار جامعه و مقابله با تهدیدهای خارجی، از جمله افزایش هزینه‌های نظامی و انتظامی و مسلط شدن مافیاهای نظامی - مالی بر اقتصاد و دولت، قلم یازدهم این هزینه‌ها است.
۱۲. خطر اجرایی شدن طرح تجزیه کشورهای منطقه، از جمله ایران.

وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و دوم:

در آئینه جنبش

۱۳ دی ۱۳۹۶ برابر ۳ ژانویه ۲۰۱۸

* گزارش‌های دریافتی از ایران:

۱. نخستین گزارش در روز اجتماع مشهد: علم الهدی و رئیسی اجتماعی ترتیب داده‌اند، برضد روحانی، تعداد، از چند صد نفر تجاوز نمی‌کند. هدف از آن، از آن خود کردن اجتماع برپا کردن و خارج کردن سلاح «فشار از پائین و معامله در بالا» از دست اصلاح طلبان و اعتدالیون و زمینه سازی برای انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۴۰۰ که از قرار، رئیسی خود را برای شرکت در آن آماده می‌کند.

با توجه به اهمیتی که دو شهر مذهبی قم و مشهد برای بقای ولایت مطلقه فقیه دارد و لزوم تشدید ترس در این دو حوزه دینی، شعارها القا و سرداده شدند.

- روحانی و پیش از او معاون اول او، بدون نام بردن، این دو را بانی روشن کردن آتشی دانستند که برپا کردند و مهار از دست ترتیب دهندگان بدر رفت.
- بعد از آنکه جنبش از مهار بیرون رفت، سازمان دهندگان و شعار سازان اولی، جنبش را به وابسته‌ها نسبت دادند و یک «نماینده محافظه کار میانه رو» بنام جعفرزاده ایمن آبادی آنان را بخاطر به دروغ چسباندن جنبش به دو دسته وابسته، انتقاد کرد.

۲. گزارش دوم بعد از فراگیر شدن جنبش است که هنوز در مرحله ابتدائی است و اگر نتواند از خطرهای پرهیزد و موانع را از سر راه بردارد و کسری‌ها را جبران کند، سرکوب می‌شود:

گویا پیش‌بینی‌هایی که در مورد پروژه جانشینی دارند درست از آب درمی‌آیند. البته بسیار پیچیده عمل می‌کنند. از تحرکات اخیر بوی خوبی به مشام نمی‌رسد. در اینکه تعمدی در آن است شکی نیست. اما در اینکه آیا بتوانند آن طور که می‌خواهند کنترلش کنند تردید وجود دارد. فعال کردن جناح احمدی نژاد و تخریب لاریجانی‌ها و آشکار کردن ضعفهای حکومت روحانی و فضا را داغ کردن حکایت از فاز جدیدی از برنامه دارد. به نظر می‌رسد می‌خواهند پتانسیل جنبشهای مردمی را تخلیه کنند تا در آینده نزدیک فاز مهمی از پروژه را در دستور کار قرار دهند.

این جنبش هویت ندارد و شعارهایشان هدایت شده‌اند. منتظر حکومت نظامیان باید بود. سیستمهای امنیتی دارند مماشات می‌کنند وگرنه چطور در سال ۸۸ آن حجم عظیم را کنترل می‌کردند و حال نمی‌توانند. به شعارها باید دقت کرد به خشونت‌ها باید دقت کرد به ری استارتی‌ها باید دقت کرد که خواستگانشان کجاست.

جو کشور را عمدا می‌خواهند به سمت امنیتی - نظامی شدن سوق دهند تا آنچه می‌خواهند و سخت است، انجام دهند. در این میان خیلی‌ها را هم حذف خواهند نمود. قیمت تخم مرغ را یک شبه بالا بردند و استارت خوردن اعتراضها طبیعی نیست اساسا گران شدن ناگهانی یک کالا بدون رخ دادن تغییر در بستر تولیدی آن طبیعی نیست. باید توجه نمود در خصوص موسسات مالی چرا هیچ کس هیچ اقدامی در آرامش مردم نکرد بلکه نمک هم به زخمها می‌پاشیدند. تعمدی در کار است.

۳. گزارش سوم در ۱۱ دیماه ۹۶، پنجمین روز جنبش: این اجتماعات در شهرها مشکوک است بدین‌خاطر که شخصیت‌های ملی به آن نپیوسته‌اند. شکل و محتوای اغتشاش را دارد و نه جنبش را.

با توجه به گزارشهای بالا و رویه‌ها و سخنان دو جناح رژیم و نیز شرکت کنندگان در تحرک‌ها در شهرها و جهت‌یابی آنها که شعارها بدست می‌دهند و معلوم می‌کنند که در کار تحول به یک حرکت خودانگیخته هستند یا خیر، در این امر واقع اجتماعی می‌باید نظر می‌شد و راه‌کاری منطبق با واقعیت، با هدفهای مشخص، می‌باید سنجیده و درپیش گرفته می‌شد. راه‌کارها که اتخاذ و رویه شدند، گویای ماهیت‌های گروه‌بندی‌های سیاسی و نیز قدرتهای خارجی شدند:

*** درآینه جنبش، ماهیت‌ها نمایان شدند:**

۱. گروه‌های وابسته، درجا، سه کار کردند و ماهیت خویش را شفاف، در معرض دید همگان قراردادند:

۱/۱. جنبش را بنام خود به ثبت رساندن؛

۱/۲. ترامپ را به یاری فراخواندن که درجا اجابت شد. و

۱/۳. ماهیت زورمدار خود را بیش از پیش نمایان کردن: از تهدیدکردن به چوبه‌های دار و تا باران ناسزا باریدن بر سر هرکس که واقعیت را آن‌سان که رخ داده بود گفت. رانده شده‌های انقلاب، یعنی بقایای استبداد پهلوی‌ها، دین ستیزی خویش را نیز آشکار کردند بدان امید که ارباب امریکائی را خوش می‌آید. غافل از این‌که رویه آنها از موانع گسترش جنبش می‌شود و تنها بکار توجیه سرکوب خونین جنبش می‌آید

۲. در امریکا، ترامپ یادش رفت که ایرانیان را تروریست خوانده بود و به یاد حقوق بشر افتاد و دم از حمایت از جنبش زد. در عوض،

- روسها، حامی رژیم شدند و «اغتشاش و آشوب» در ایران را محکوم کردند و به امریکا اعتراض کردند که چرا در امور داخلی ایران دخالت می‌کند. پنداری عمل آنها در محکوم کردن جنبش ایرانیان، دخالت در امور ایران نیست!
- اتحادیه اروپا نیز موضع گرفت: وضعیت در ایران را زیر نظر داریم و امیدواریم حق تجمع مسالمت‌آمیز رعایت شود.

۳. آن دسته از اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گرایانی که می‌بینند مردم دیگر حاضر نیستند نقش مرده در ید غسال را بازی کنند، درجا ماهیت قدرت‌پرست خویش را آشکار کردند. ایران را در حال تبدیل شدن به سوریه دیدند و خواستار برچیدن بساط اغتشاش شدند. معلوم کردند که همان ماهیت را دارند که در کودتای خرداد ۱۳۶۰ داشتند. طرفه اینکه از جبار و دستیاران او نخواستند که استبداد مطلقه همه خیانت و جنایت و فساد را رها کند، بلکه خواستار سرکوب جنبش‌کنندگان شدند.

۴. و بدیل ایستاده بر حقوق مردم ایران، واقعیت را همان‌سان که روی داده است، دید و میان نفی یا سکوت و یا کوشش برای بیرون آوردن جنبش از مدار بسته بد و بدتر (این یا آن استبداد) و یا ناممکن کردن استفاده رژیم از آن، برای مقاصد از نوع زمینه‌سازی برای تحمیل جانشین خامنه‌ای به مردم ایران و برداشتن موانع از سر راه همگانی کردن جنبش و رفع خطرهای، راه برداشتن موانع را برگزیدند:

*** امر واقع اجتماعی از نوع عصیان و شورش و جنبش، آزمون است:**

بر فرض صحت گزارش‌ها و این که در آغاز، عوامل رژیم، خود، اجتماع مشهد را سازمان دادند و هدف «تخلیه پتانسیل جنبش» و باهدف اجرای طرح تعیین جانشین خامنه‌ای، کدام روش را باید برگزید؟

• سکوت و نظاره گر قربانی شدن مردم در جنبش و اجرای طرح جبار و دستیاران او، آیا کاری جز شرکت در جنایت و خیانت به مردم ایران است؟ کدام شخصیت وطن دوستی می تواند مسئولیت این سکوت را بپذیرد. آیا این دست زدن به خودکشی نیست؟

• نفی کردن: تحرکات مشکوک هستند و مردم در آن شرکت نکنید. نتیجه، سرکوب شدن شرکت کننده در «تحرکات» و فعل پذیر ماندن بخش بزرگی از مردم و اجرای طرح جباران با همدستی نفی کنندگان.

• آنها که به حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق ایران بمثابة عضو جامعه جهانی باور دارند و بر اصل ولایت جمهور مردم یا حاکمیت ملی بر دو پایه استقلال و آزادی، ایستاده اند، راه کار را ورود در ابتلا می دانند. امرواقع اجتماعی را نباید در دست جبار و دستیاران او و قدرتهای بیگانه رها کرد. باید از دست آنها بدرآورد و در همگانی کردن آن کوشید. جنبش شهرهای ایران، دو سرنوشت بیشتر نمی تواند پیدا کند: همگانی نشدن، بنابراین، سرکوب شدن و همگانی شدن و تغییر از استبداد به مردم سالاری را، بدون مداخله قدرت خارجی، و بدون خشونت ممکن کردن.

بفرض عدم توفیق در همگانی کردن جنبش، این راه کار، هم اکنون، دارای این دست آوردها است:

۱. هردو جناح رژیم، دیگر نمی توانند مردم ایران را بازیچه رقابت بر سر قدرت کنند؛

۲. طرح جانشین تراشی برای خامنه ای به یمن جنبشی که محل عمل خویش را بیرون از رژیم و درون ایران برگزید، به خون شرکت کنندگان در جنبش، شسته شد و ولایت مطلقه فقیه، یکبار دیگر، مهر عدم مشروعیت خورد؛

۳. این جنبش حلقه ای از جنبش ها شد که از کودتای خرداد ۱۳۶۰، بر ضد انقلاب و هدفهای آن و منتخب مردم ایران، استمرار جسته است. بنابراین،

جا برای تردید نگذاشت که رژیم ولایت مطلقه فقیه محکوم به زوال است.
و

۴. هرگاه اجتماع مشهد همان می ماند که سازمان دهندگان طراحی کرده بودند و با همان شکل و محتوا در شهرهای دیگر تکرار می شد، البته جبار و دستیاران او، طرح خود را با موفقیت به اجرا می گذاشتند. خطرناک ترین وضعیت نیز بوجود می آمد و آن گرفتار شدن مردم ایران در مدار بسته بد و بدتر: یکی رژیم ولایت مطلقه فقیه و دیگری اتحاد امریکا و اسرائیل و سعودیها و دست نشانندگان آنها که تهدید شدن ایران به تجزیه، یکی از پیآمدهای آن است.

کوشش برای همگانی کردن جنبش، به خاطر نشان کردن خطرهای و روش پرهیز از آنها و یادآور شدن کسری ها و پیشنهاد چگونگی جبران آنها و نشان دادن مانع های همگانی شدن و شرکت در برداشتن آنها است. بر مردها است که بر تردید خویش غلبه کنند و بدانند که شرکت در ابتلا، وقتی شرکت کنندگان بر حق می ایستند، مصون از هرگونه آسیب است.

وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و سوم:

وقتی مردم از حصار مثلث زورپرست بیرون میروند و

هستی ایران که میسوزد:

۲۱ دی ۱۳۹۶ برابر ۱۱ ژانویه ۲۰۱۷

در ۱۷ دیماه ۱۳۹۶، نوار گفتگوهای جواد خادم در برنامه جهان آرا، در شبکه تلویزیونی افق، انتشار یافت. بنابراین، جا برای تردید نماند که اجتماع نخستین، در مشهد، سازمان یافته بوده و شعارهای نخستین نیز نه خود انگیخته که سازمان یافته بوده‌اند. به سخن دیگر، گفته‌های او مصدق صحت گزارشهای واصل است که در وضعیت سنجی ۱۸۲ نقل شدند. اینک اطلاع ما از آنچه برآستی روی داده، به واقعیت آن‌سان که واقع شده است، بسیار نزدیک است:

* جواد خادم می‌گوید:

■ از ماه‌ها پیش تظاهرات تدارک دیده می‌شده‌اند. قرار بر این بوده است که شعار سیاسی نباشد و شعارهای اقتصادی باشند. سه ماه بطول انجامند. چهار تنی که گردانندگان اصلی تظاهرات بوده‌اند، دستگیر شده‌اند.

دانستنی است که جواد خادم، "وزیر" دولت بختیار، در کودتای نوژه نیز شرکت داشت و به خارج از ایران گریخت. آن کودتا، سبب دستگیری و اعدام بسیاری از افسران نیروی هوایی و پاشیده شدن شیرازه نیروی هوایی و زمینی شد. هدف کودتا این بود که بهنگام حمله عراق به ایران، ارتش ایران متلاشی و توانا به دفاع از کشور نباشد. آن بار، حزب جمهوری اسلامی و سپاه، با

کسب اجازه از خمینی، کودتا را حربه کردند و با آن به جان ارتش افتادند و این بار نیز، طرح او و دستیارانش را علم الهدی و رئیس برای رسیدن به هدفهای خویش به اجرا گذاشتند. اطلاع واصل حاکی است که علم الهدی و داماد او رئیس و سپاه، نقشه خود را با استفاده از طرح خادم انجام داده‌اند:

❖ پوسترها و شعارهایی که در تظاهرات چند صد نفری مشهد بکار گرفته شدند، توسط سپاه و باند علم الهدی و رئیس تهیه شده بودند. خادم می‌گوید قرار بر دادن شعار سیاسی نبوده است. اما شعارهای سیاسی، از جمله، مرگ بر روحانی و رضا شاه روح شاد، در آن اجتماع داده شدند و در قم نیز تکرار شدند. پس این شعارها را علم الهدی و رئیس و سپاه ساخته‌اند و در مشهد و قم سر داده‌اند. از جمله برای ایجاد ترس در این دو حوزه و وصول به هدفهای دیگر (نگاه کنید به وضعیت سنجی ۱۸۲).

اگر هم اطلاعی دریافت نمی‌شد، دستگیر کردن چهار تنی که خادم با آنها در ارتباط بوده است، می‌گوید که اطلاعات سپاه آنها را شناسائی کرده بود. اطلاع رسیده به ما می‌گوید سپاه و بسیج با علم الهدی و رئیس، در برپا کردن تظاهرات، همکاری داشته‌اند. آنها طرح خادم را برای دستیابی به هدفهای خود به اجرا گذاشته‌اند. هدفهای اجتماع همان‌ها بوده‌اند که در وضعیت سنجی ۱۸۲ بر شمرده شده‌اند. اینک که خادم ماجرا را بازگفته‌است، آنها که نسبت به جنبش بدبین بودند، براین نظرند که از طرح خادم که در واقع طرح امریکائی است، سپاه در خالی کردن نیروئی استفاده کرده است که در سینه‌ها متراکم شده و می‌توانست سبب انفجار اجتماعی بزرگی بگردد.

❖ باز اگر اطلاعی دریافت نمی‌شد، شعارها خود می‌گویند کدامها دستوری و کدامها خودجوش هستند. در حقیقت، بطور عمده، شعارها سه دسته هستند:

۱. شعارهایی که گویای رویارویی سه رأس مثلث با یکدیگر هستند. این شعارها دستوری اند و هرگز همگانی نمی‌شوند. شعارها بسود پهلوی از این نوع هستند. هم‌گویای تقابل وارثان رژیم پهلوی با رژیم ولایت مطلقه فقیه و هم‌گویای نگاه‌داشتن مردم کشور در حصار بسته مثلث زورپرست (رژیم ولایت فقیه و پهلوی‌طلب‌ها و گروه رجوی بعلاوه استالینیست‌های گوناگون) هستند. این شعارها خودجوش نیستند و نمی‌توانند همگانی شوند زیرا هیچ ایرانی خود نمی‌تواند بدان عمل کند. در بردارنده هیچ حقی از حقوق نیستند و بر فرض که واقعاً طرفداران سرداده باشند، تنها گویای ترجیح این زورپرست بر آن زورپرست هستند؛

۲. شعارهایی که گویای مخالفت با رژیم ولایت مطلقه هستند: شعارهایی از نوع، «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر اصل ولایت فقیه» و ... از این نوع هستند.

۳. شعارهایی که گویای خواست شرکت‌کنندگان در جنبش هستند. از این شعارها نیز، آنهایی خودانگیخته هستند که گویای حق یا حقوقی باشند که همه شهروندان آنها را دارند و هر شهروند می‌تواند بدان عمل کند و یا در عملی کردن آن شرکت کند. شعارهایی از نوع «بریز بیرون هموطن، حقوق‌تو فریاد بزن» و یا «استقلال، آزادی، جمهوری ایران» از این نوع هستند.

هر زمان که جنبش روی به همگانی شدن بنهد، شعارهایی سر داده خواهند شد که هم بیانگر نه به استبداد حاکم باشند و هم آری به جامعه باز، بنابراین، مستقل و آزاد و حقوق‌مند. نظیر نه به ولایت فقیه و آری به جمهوری شورائی. بدین‌قرار، شعارهای نوع اول، دستوری بوده‌اند و سردادن آنها هم گویای رابطه سه رأس مثلث با یکدیگر و هم گویای چگونگی استفاده جناح «اصول‌گرای» رژیم و سپاه، بمثابة حزب سیاسی مسلح، از دو رأس دیگر مثلث است و هم‌گویای چگونگی مداخله قدرت حامی دو رأس مثلث زورپرست رقیب در ماجرا و نیز بهره‌برداری از آن مداخله‌اند.

بدین خاطر بود که بیرون بردن جنبش از حصار مثلث زورپرست، یک ضرورت بود:

*** و نسل جوان کشور جنبش را از حصار مثلث زورپرست خارج کرد:**

فراخواندن مردم کشور به جنبش همگانی کارآترین روش برای خارج کردن جنبش از حصار مثلث زورپرست بود. هشدارها در باره ضرورت بدربردن جنبش از چهار مدار بسته باید تکرار شوند وقتی که جنبش از مدارهای بسته بدر آید و همگانی شود و، درجا، خواست‌ها را عملیاتی کند تا که هدفی که استقرار جمهوری ایران بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی است تحقق یابد.

شرکت جوانان در افزون بر ۸۰ شهر کشور و ترکیب شرکت کنندگان در جنبش، یعنی جوانان تحصیل کرده و دانشجویان و قشرهای متوسط به پائین، امر واقعی دارای چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است:

- بعد سیاسی آن می‌گوید: مدعای رژیم که گویا قشرهای فقیر جامعه جدانبار او هستند، دروغ است. ترکیب جنبش می‌گوید نیروی محرکه جهت‌یاب، برخورداری از حقوق و جمهوری بر اصول استقلال و آزادی را هدف می‌شناسد و نیز، جمهور مردم ایران این خواست را دارند. افزون براین، می‌گوید که با دو امر واقع مهم دیگر هم مجموعه می‌دهد: امر واقع اول این که درون رژیم بیش از آن از هم پاشیده که جناح‌های درگیر، بقای رژیم را بر نزاع خود با یکدیگر مقدم بشمارند. امر واقع دوم این که شرکت کنندگان در جنبش می‌توانند اجتماعی را که جناحی از رژیم، ترتیب می‌دهد، از حصار مثلث زورپرست بیرون برند و به جنبشی خواهان تغییر رژیم بدل سازند.

این امر واقع مستمر است و بسا جهان شمول است: برخاستن اجتماعی که چائوشسکو، دیکتاتور رومانی ترتیب داده بود، برضد او و ساقط کردن

رژیم او، به شکست کشیده شدن کوتای نظامیان روسیه با حضور مردم در صحنه و انقلاب ایران و...؛

• بعد اقتصادی آن میگوید: فقر همگانی شده است و جامعه امروز ایران بر فقر خویش و بر فقر طبیعتِ وطن خود آگاه است و میدانکه رژیم بر حل مسائل اقتصادی - که خود ایجاد کرده است و میکند -، توانا نیست. برنامه اقتصاد تولید محور را این رژیم نمیتواند اجرا کند و مانع اصلی آن نیز، ولایت مطلقه فقیه و ستونپایه های این استبداد هستند؛

• بعد فرهنگی این امر واقع می گوید: جامعه امروز ایران آگاه است که رژیم ولایت مطلقه فقیه دین را از خود بیگانه می کند (دین را پله کردین، مردم را ذله کردین). دولت دینی ناشدنی و دین دولتی، خالی از حقوق و پر از توجیه گرای استبداد مطلقه است.

• بعد اجتماعی می گوید: رژیم ولایت فقیه فاقد پایگاه اجتماعی است. در حقیقت، رژیم تک پایه ای است (تنها پایه آن، بنیاد دین یا روحانیت است که بخش عمده آن با ولایت فقیه موافق نیست) که تکیه گاه اصلی آن قدرتهای خارجی هستند و به تعادل قوا میان آنها بند است. این تعادل قوای ناپایدار نیز، توانائی حفظ رژیم را در برابر یک جنبش همگانی ندارد.

بدین قرار، همگانی تر شدن جنبش به هدفهای مهمی، هدفهایی که در وضعیت سنجی ۱۸۲ برشمرده شدند بعلاوه امر واقعی که جنبش است، دست یافته است. و نیز، این امر واقع می گوید: تقابل ملت با رژیم، جانشین شدن رژیم با دولت حقوق مدار را اجتناب ناپذیر کرده است. بخصوص که جنبش کنندگان و دیگر مردم ایران از زبان خامنه ای می شنوند که او خود می دانسته است که لایق رهبری نیست:

*** خامنه‌ای می‌دانسته است با رهبر شدن او، مردم ایران خون خواهند گریست:**

انتشار فیلم گفتگوهای اعضای «مجلس خبرگان» اول در باره «رهبری» خامنه‌ای و این امر که خامنه‌ای، خود خویش را فاقد کفایت و فقاقت لازم برای تصدی مقام رهبری می‌دانسته و گفته است مسلمانان از این که کسی چون او رهبر می‌شود، باید خون بگیرند، در همان حال که به شرکت کنندگان در جنبش می‌گوید حق با آنها است و هرگاه از جنبش بازایستند و اگر آن را همگانی نکنند، آنها خون خواهند گریست و هستی ایران همچنان خواهد سوخت، بمنزله امر واقع، بعدها گوناگون و بس گویا دارد:

- بلحاظ بعد سیاسی، دلیلی قوی‌تر از دلیل جنبش بر هم پاشیدگی درونی رژیم، انتشار سری‌ترین و بسا مهمترین سند رژیم از بایگانی سری‌ترین اسناد رژیم است. سند در وضعیتی منتشر می‌شود که، در آن، رژیم بکار سرکوب جنبش است. مردم ایران از زبان خامنه‌ای می‌شنوند که جنبش جنبش کنندگان برحق است. زیرا عاملی که رژیم استبدادی را هستی سوز کرده است، کسی است که خود گفته است مردم باید خون گریه کنند از رهبر شدن کسی چون او. با این حال، سند این گویائی را نیز دارد که وقتی کسی «رهبر» شده است که خود میدانسته است لایق نیست و سواد لازم را نیز ندارد، چرا چون او کسی نتواند جانشین او شود؟

- از منظر دینی، سند منتشره می‌گوید: نه تنها خمینی که اعضای «مجلس خبرگان» نیز، قدرت را اصل، و دین را وسیله و فرع می‌دانسته‌اند و گر نه، بنابر اصل «اقرار عقلا علی انفسهم جایز» و بنابر این که او را بعنوان «مجتهد متجری» عضو آن مجلس کرده بودند، نمی‌توانستند چنین کسی را «رهبر» کنند. بنابراین، شعار جنبش کنندگان، «دین را پله کردین، مردم را ذله کردین» گویای آگاهی جامعه از این واقعیت است که ملاتاریا دین را وسیله کرده است.

• از دیدگاه اقتصادی، نوار منتشره می‌گوید عامل سوختن هستی کشور، ایران‌گیتی‌ها هستند. یعنی کسانی که عامل طولانی شدن جنگ بمدت ۸ سال، و طرف معامله پنهانی با حکومت ریگان/بوش بودند. آن ماجرا از پرده بیرون افتاد و افتضاحی بین‌المللی شد. ایران‌گیتی‌ها یعنی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و دستیاران آن، به ریگان پیغام داده بودند که هرگاه امریکا از دولتی حمایت کند که آنها در اختیار می‌گیرند، حاضرند حتی خمینی را نیز بکشند. بنابراین، وضعیت امروز ایران، فقر سیاه مردم و بیابان شدن ایران و اقتصاد رانت و مصرف محور، فرآورده رژیم ولایت مطلقه فقیه است و مسئول اول، نیز، خامنه‌ای است. و

• بعد اجتماعی انتشار نوار بمثابه امر واقع اجتماعی، حاکی از این است که جنبش اجتناب ناپذیر و محکوم به ادامه است. چراکه نیروهای محرکه، از جمله نسل جوان، برای این که بتوانند در جامعه امروز ایران بکار افتند، نیاز به نظام اجتماعی باز دارند. بنابراین، کسانی که در درون رژیم هستند و به بایگانی اسناد سری دسترسی دارند نیز به این نتیجه رسیده‌اند که وجود ولایت مطلقه فقیه و «رهبری» چون خامنه‌ای با رشد ایران به کنار، با بقای ایران ناسازگار است.

حقیقت این است که وضعیت ایران چنان است که هیچ استبدادی با بقای ایران سازگار نیست. و جنبش وقتی همگانی می‌شود که جنبش از هفتخوان عبور کند تا که همگانی شود. از جمله، جمهور مردم ایران باید بر این واقعیت وجدان پیدا کنند که مثلث زورپرست یکی از هفتخوان‌ها است و این وجدان، باید وجدان ملی آنان بگردد و بخواهد جمهور مردم برای استقرار جمهوری بر پایه استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، به جنبش همگانی درآیند.

وضعیت سنجی یکصد هشتاد و چهارم:

هدفهای چهارگانه ترامپ:

۲۸ دی ۱۳۹۶ برابر ۱۸ ژانویه ۲۰۱۸
در خور یادآوری است که وضعیت سنجی یک صد و هفتادم، در ۱۱ اکتبر ۲۰۱۷، انتشار یافت. در آن وضعیت سنجی، هدف های ترامپ و حکومت او را از تهدید به خارج شدن از قرارداد وین (برجام)، بر شمردیم. در ۱۲ ژانویه ۲۰۱۸، ترامپ اجازه تعلیق تحریم های مرتبط با برنامه اتمی ایران را امضاء کرد. در همان روز، تهدید کرد که برای آخرین بار این اجازه نامه را امضاء می کند. کنگره آمریکا و ایران و طرف های گفتگو با آن، چهار ماه وقت دارند خواست های او را در قرارداد وین وارد کنند وگرنه، او دیگر اجازه نامه را امضاء نخواهد کرد. او خواست های خود را در بیانیه ای، اعلان کرده است:

* هدف های ترامپ که باید در قرارداد وین (برجام) گنجانده شوند:

• در بیانیه ترامپ آمده است:
تعلیق تحریم ها بر ضد ایران، «آخرین فرصت» برای نجات توافقنامه است. من آماده ام در باره توافق وین با کنگره همکاری کنم، اما شرط اینکه لایحه ای در این باره را امضاء کنم، این است که چهار خواست مهم در آن گنجانده شده باشند. قانون مصوب کنگره،

۱. باید از ایران بخواهد با بازرسی های بدون اطلاع قبلی توسط بازرسان بین المللی، از تمام تأسیسات نظامی خود، موافقت کند؛

۲. باید از ایران بخواهد که هرگز در صدد تحصیل سلاح هسته ای نشود و در این باره، به نحو اطمینان بخش، تضمین دهد؛

۳. ایران بپذیرد که قرارداد وین تجدید نظر شده، تاریخ انقضاء نداشته باشند.

۴. باید در قانون ایالات متحده به صراحت قید گردد که برنامه موشکی دور برد و برنامه تولید سلاح های اتمی از یکدیگر جدایی ناپذیرند. بنابراین، ایران باید بپذیرد که حق تولید موشک های دور برد را ندارد.

اگر ایران با هیچ کدام از این خواست ها موافقت نکند، تحریم های آمریکا بر ضد ایران که به برنامه اتمی این کشور مربوط می شوند، خود بخود، از سر گرفته خواهند شد.

نخست خاطر نشان کنیم که در آنچه به تولید سلاح های هسته ای مربوط می شود، قرارداد وین، تاریخ انقضاء ندارد. آژانس بین المللی انرژی اتمی، با اطلاع قبلی، می تواند از تأسیسات اتمی نیز بازرسی کند. و سپس خواست های چهارگانه را با «مواد استراتژیک جدید» حکومت ترامپ مقایسه می کنیم که سه ماه و چند روز پیش از این، در وضعیت سنجی یکصد و هفتاد، شناسایی و توجه ایرانیان به آنها جلب شد و نیز، یادآور می شویم که در ماه ژانویه ۲۰۱۸، وجود طرح مشترک آمریکا و اسرائیل بر ضد رژیم ایران، اعلان و اتحاد محمد بن سلمان و ترامپ و نتانیاهو آشکار شد. این اتحاد شوم نیز، در آن وضعیت سنجی، خاطر نشان شده بودند. آن پیش بینی را، نه تنها بخاطر اعلان خواست های چهارگانه، که بیشتر به خاطر

استفاده از رژیم ولایت مطلقه فقیه برای تضعیف بازهم بیشتر و بسا تجزیه ایران، عیناً نقل می‌کنیم:

*** پیش بینی مواد «استراتژی جدید» که قرار است ترامپ در روزهای آینده اعلان کند:**

۱. او کاربردی که سبب از دست رفتن «برجام» بمثابة سلاح بگردد، به «برجام» نخواهد داد. لذا، برجام را برجا نگاه می‌دارد برای توجیه بکار بردن سلاح های دیگر:

۲. همیشگی کردن مهار برنامه اتمی ایران، مجبور کردن ایران به تولید نکردن موشک های دوربرد و ناگزیر کردنش از دست کشیدن از حمایت از تروریسم و پایان بخشیدن به مداخلات در کشورهای منطقه، دست آویزهای او برای نگاه داشتن ایران در حلقه آتش (پایگاه های نظامی و اطلاعاتی) و مشغول نگاهداشتن رژیم ولایت فقیه به هفت جنگ بس فرساینده است؛

۳. تعارض جدید با ترکیه که سبب شده است اردوغان بخواهد که سفیر کنونی امریکا، ترکیه را ترک کند، گویا است. گویای این واقعیت است که، از دید مردم منطقه، امریکای امروز، فاقد اعتبار است. بنابراین، حفظ موقعیت و «منافع» امریکا در منطقه، حکومتی از نوع حکومت ترامپ را ناگزیر می‌کند، در خاورمیانه، به یک طرف بچسبد و با طرف دیگر رویه خصومت آمیز در پیش گیرد. خصومت با ایران مستند است به «دلایل» برشمرده در بند دوم؛

۴. سیاست وابسته نگاه داشتن کشورهای نفت خیز، به لحاظ اقتصادی، سیاست جدیدی نیست. بکار بردن برنامه استقلال اقتصادی، در پی انقلاب ایران، از جمله، سبب شد که طرح گروگانگیری در امریکا ریخته و در ایران اجرا شود. از گروگانگیری بدین سو، اقتصاد ایران زیر فشار تحریم ها است. خامنه ای به قرارداد وین تن داد تا مگر تحریم ها پایان پذیرند. قرار بر لغو تحریم هایی شد که در رابطه با برنامه اتمی ایران وضع شده بودند. تحریم ها بر روی کاغذ لغو شدند، اما در عمل نه. اروپاییان می گویند بانک های رتبه اول، حاضر به کار با ایران نشده اند، اما بانک های متوسط با ایران کار می کنند. واقعیت این است که

۴/۱. امریکا تحریم های جدیدی وضع کرده است ولو بهانه، برنامه اتمی ایران نیست؛

۴/۲. جو ترس از سرمایه گذاری در ایران را ترامپ و حکومت او تا بخواهی سنگین کرده است؛

۴/۳. وقتی ترامپ از ژنرال ها می خواهد برنامه عمل نظامی تهیه کنند، هدفش جز ایجاد ترس شدید از هرگونه سرمایه گذاری در اقتصاد ایران و تضعیف موقعیت ایران در منطقه و تقویت موقعیت ائتلاف سعودی ها با اسرائیل، چه می تواند باشد؟؛

۴/۴. نگاه داشتن ایران در جنگ های فرسایشی (موضوع بند دوم)، از جمله کاربردهای وضعیت جنگی، برای مقابله با وضعیت داخلی و خارجی امریکا (به شرح بالا) است؛

۴/۵. با توجه به وضعیت داخلی و خارجی که حکومت ترامپ در آن است، چاره ای جز میدان دادن بازهم بیشتر به «متحدانش» در منطقه، یعنی جبهه اسرائیل و دولت سعودی ندارد. و

۴/۶. کشاندن جنگ ها به درون ایران هم تدبیری از تدابیر ترامپ و حکومت او است. جنگ اقتصادی که از گروگانگیری بدین سو، اقتصاد ایران را تخریب می کند، همراه می شود با منازعات پر شمار دیگر (بیکاری، فقر،

آسیب های اجتماعی، کم آبی و عوارض بیابان شدن کشور و تعارض مذهبی و قومی و فلج مالی و سیاسی رژیم ولایت مطلقه فقیه). در نتیجه،

۵. هدف «استراتژی کلی» حکومت ترامپ، نه ساقط کردن رژیم- ولو پیش از این، وزیران خارجه و دفاع او از آن سخن گفته اند- که در ناتوان نگاه داشتن آن و استفاده از آن، در حفظ موقعیت و «منافع» امریکا در منطقه است.

۶. در واقع، هدف اصلی امریکا، با توجه به وضعیتی که یافته است، به قول ترامپ، «بازیافت عظمت» است. به سخن روشن، جلوگیری از انحطاط و انحلال بمثابة «تنها ابرقدرت» است. در وضعیت کنونی امریکا و وضعیت کشورهای دیگر جهان، این کار، حتی کند کردن روند انحطاط و انحلال، ممکن نیست جز از راه تضعیف رقیبان و کشورهای واقع در واپسین منطقه های تحت سلطه و نفوذ. اتحاد نظامیان و سرمایه داران امریکا، با شعار «اول امریکا»، هم فرآورده وضعیت امروز امریکا است، و هم برای به اجرا گذاشتن استراتژی تضعیف رقیبان و حفظ سلطه امریکا بر مناطق در حال رها شدن از این سلطه است. تضعیف در بر می گیرد، تجزیه را. بنابراین، در استراتژی جدید، اگر هم بر زبان ترامپ نیاید، تجزیه، بمثابة وسیله تضعیف باید لحاظ شود. در برابر این خطر، این وجدان ملی است که می باید غنا و شفافیت و قوتی بتمام بجوید که نیازمند جانشین شدن رژیم با دولت حقوقمدار و اصول راهنما شدن استقلال و آزادی و موازنه عدمی بمثابة اصل راهنمای روابط ایران با انیران، است.

این واقعیت ها در وضعیت سنجی های پیش از آن نیز خاطر نشان شده بودند. موگرینی، مسئول سیاست خارجی اروپا، نیز می گوید این اتحادیه با ظریف بر سر گفتگوهای جدی در باره برنامه موشکی ایران و سیاست ایران

در کشورهای منطقه و جنبش اخیر توافق کرده اند. به تازگی نیز، یک کارشناس بر این نظر شده است که رژیم ولایت مطلقه فقیه، سه کار کرده است که سبب سقوطش می شوند:

*** سه خطای راهبردی که سبب سقوط رژیم ایران می شوند:**

یکی آندرسون (Becky Anderson)، تحلیل گر امور خاورمیانه، در گفتگو با CNN (به تاریخ ۱۴ ژانویه ۲۰۱۸)، گفته است سه خطای بزرگ زیر، سبب سقوط رژیم ایران می شوند:

۱. تقلب در انتخابات برای به ریاست جمهوری رساندن احمدی نژاد و در پی آن، سرکوب مردم عادی که برای اعتراض به جنبش درآمدند، در سال ۱۳۸۸. از دید او، گرچه رژیم سرکوب های خون ریزتر از این سرکوب کرده است، اما این سرکوب از نوع دیگر است. مردم عادی، بخاطر اعتراض به تقلب در انتخابات، سرکوب شده اند. مردم بی دفاع، به دستور خامنه ای به گلوله بسته شدند و آنان کینه خامنه ای را به دل گرفته اند؛

۲. تقلا برای دستیابی به سلاح اتمی. میلیاردها دلار خرج شد و رژیم مجبور شد، ساخته های خود را ویران کند و تحریم ها، ایران را سال ها به عقب بردند. و

۳. وارد شدن در جنگ سوریه: هزینه پشتیبانی و تدارکات نیروی ۶۰ هزار نفری افغانی و عراقی و پاکستانی و لبنانی و افراد سپاه پاسداران مستقر در سوریه، سرسام آور است و هر کشور ثروتمندی را از پای در می آورد چه رسد به اقتصاد منحط و گرفتار فساد ایران.

بر این سه عامل، باید افزود عامل استبداد از خود بیگانه ساز دین، و فاسد کننده دولت، و محکوم کننده اقتصاد به مصرف و رانت محوری را، که سبب تخریب نیروهای محرکه و گریزانیدن بخشی از آنها- بخصوص استعدادها و سرمایه ها و انرژی و مواد کانی- به خارج از ایران است. در حال حاضر، رژیم به ارتکاب همه خطاهای راهبردی خود ادامه می دهد:

۱. بار دیگر، جنبش مردم ایران را با خونریزی در خیابان ها و کشتن زیر شکنجه در زندان ها، سرکوب می کند. این بار، دانشجویان و تحصیل کرده های بی کار و قشرهای متوسط به پایین جامعه را سرکوب می کند.

۲. بحران اتمی ادامه دارد و حالا دیگر روشن است که مثلث شوم ترامپ و نتانیاهو و محمد بن سلمان، نه رژیم، که تضعیف و تجزیه ایران را هدف قرار داده اند. دیگر تنها قرارداد وین را وسیله تشدید فشار بر ایران نمی کنند، بلکه رژیم ولایت مطلقه فقیه غرق در فساد و جنایت و خیانت را وسیله تضعیف و از پا درآوردن ایران می کنند. بنابراین، رژیم، هم عامل تباهی ایران است، و هم در ویران کردن ایران، مددکاری چون مثلث شوم دارد. خطر بیش از آن بزرگ است که ایرانیان بتوانند نسبت به آن لاقید بمانند.

۳. بدین قرار، رژیم، هزینه یک نیروی ۶۰ هزار نفری در سوریه را می پردازد. بر آن باید افزود کمک های مالی و نفتی و تسلیحاتی که به رژیم سوریه می کند. با توجه به این امر که امریکا می گوید قصد دارد از استقرار یک نیروی ۳۰ هزار نفری در سوریه، در منطقه کردنشین مجاور ترکیه، حمایت مالی و تسلیحاتی و نفرتی کند، و اردوغان تهدید می کند که هرگز نخواهد گذاشت این نیرو شکل بگیرد، پس مثلث شوم بنا ندارد بگذارد رژیم ولایت مطلقه

فقیه دست خود را از جنگ سوریه بشوید. افزون بر این، رژیم، ایران را در ۶ جنگ دیگر نیز گرفتار کرده است: جنگ اقتصادی که شدتی بتمام بخود گرفته است، جنگ از طریق گروه های مسلح وابسته (جنگ نیابتی)، جنگ از طریق سازمان های ترور، جنگ دیپلماتیک، جنگ تبلیغاتی، و جنگ مذهبی.

با توجه به این مهم که مشاوران ترامپ- که به قول اشیگل دارد انسانیت را به قهقرا، و به عصر آتش، باز می گردانند- به صراحت از لزوم تجزیه ایران سخن می گویند و با توجه به دو طرح دیرین اسرائیلی و امریکایی (وزارت دفاع امریکا) در باره تجزیه کشورهای منطق - که استقرار نیروی ۳۰ هزار نفری تحت حمایت امریکا در خاک سوریه، جز تجزیه سوریه معنی نمی دهد-، از جمله ایران، نیروهای مسلح، ارتش و بیشتر سپاه، باید مسئولیت خویش را بشناسند: هرگاه به اسناد سفارت امریکا که رژیم خود انتشار داده است، مراجعه کنند، در می یابند امریکاییان چگونه به این نتیجه رسیدند که برای بازگرداندن ایران به موقعیت زیر سلطه، می باید از طریق خمینی و ملاتاریا عمل کنند. افتضاح های اکتبر سورپرایز و ایران گیت نیز حکایت های روشنی هستند از وسیله کردن خمینی و ملاتاریا برای ادامه یافتن جنگ، که به قول، هم وزیر دفاع وقت انگلستان، و هم سفیر وقت انگلستان در عراق، هدفش تضعیف این دو کشور بود. بر آن ها است که بخود آیند و پیش از آنکه ایران، توان از دست بدهد، از ایفا کردن نقش ستون فقرات رژیم، دست بردارند .

وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و پنج:

مردمی که قلمرو دولت را گسترده میکنند، خود را به

مرگ آوری و ویرانگری قدرت می سپارند

۰۵ بهمن ۱۳۹۶ برابر ۲۵ ژانویه ۲۰۱۸

*** دو امر واقع مستمر و جهان شمول و قاعده‌ای که به**

شهروندان همه کشورها خاطر نشان می کنند:

• این خبر به زبان‌های مختلف و در کشورهای گوناگون منتشر شده است: مؤسسه آکسفام گزارش کرده است که شکاف میان ابرثروتمندان و تمامی دیگر مردم جهان، در سال ۲۰۱۷، افزایش یافته است. اقلیتی کوچک همچنان صاحب بخش اعظم ثروت جهان است. در حقیقت، حدود ۸۲ درصد ثروتی که سال گذشته تولید شد از آن یک درصد از ثروتمند ترین افراد جهان شد. درحالی که درآمد ۵۰ درصد جمعیت فقیرتر جهان، هیچ افزایش نیافت.

• مصاحبه‌ای با ادگار مورن، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی انتشار یافته و در کتابی با عنوان «زمان آن است که تمدن را تغییر دهیم»، انتشار پیدا کرده است. از پرسشها، یکی در باره، حاصل قانون‌هائی است که، در کشورهای غرب، به دلیل مبارزه با تروریسم وضع شدند و آزادی‌ها را محدود کردند. او توضیح می‌دهد چرا قانونها، نتیجه منتظر را بار نیآورده‌اند. طوری

که هم آزادی‌ها محدود شده‌اند و هم امنیت مطلوب بدست نیامده است. از دید او، علت این است: مردمی که مسئولیت خویش را بر عهده نگیرند و بر دوش دولت بگذارند، هم می‌گذارند آزادی‌های آنها، محدود شود و هم امنیت پیدا نمی‌کنند. زیرا در سطح جامعه و توسط خود مردم است که می‌باید عوامل پدیدآورنده تروریسم، از میان برداشته شوند. و این کار، نیازمند مسئولیت شناسی شهروندان و عمل به مسئولیت خویش در برخورداری شدن از امنیت است.

دو امر واقع مستمر و جهان شمول بالا و توضیح و علت‌یابی ادگار مورن، همان واقعیت را بازگو می‌کنند که بنی‌صدر، نیم قرن است پیوسته خاطر نشان می‌کند: خلاء را زور پر می‌کند. مردمی که حقوق خویش را نمی‌شناسند و ارزش مسئولیت عمل به حقوق را نمی‌دانند، خود را تابع حکم زور می‌کنند و در توجیه وضعیتی که خود برای خود می‌سازند، می‌گویند: ما ملت سزاوار زور هستیم! در حقیقت، امر واقع مستمر اول می‌گوید کارگران و دهقانان و قشرهای دیگری که جز بخشی از حاصل کار خود را ندارند، حقوق خویش را نمی‌شناسند و بدانها عمل نمی‌کنند و حاصل کار خود را از آن خود نمی‌کنند، در نتیجه، یک در صد ثروتمندان جهان، صاحب ۸۲ درصد ثروتی می‌شوند که در سال مسیحی گذشته، تولید شده است. چون آنها بر حقوق خویش نمی‌ایستند، ثروت تولید شده، توسط یک درصد ابر ثروتمند، برهم انباشته می‌شود و، در همان حال، منابع موجود در طبیعت را فقیرتر و محیط زیست را آلوده‌تر می‌کند. و امر واقع دوم می‌گوید: در جامعه‌ها، به میزانی که شهروندان به حقوق خویش عمل نمی‌کنند، قلمرو دولت و اقلیت بخور و ببر را گسترده‌تر و این دو را قدرتمندتر می‌کنند. گرچه دولت، برآیند روابط قوای درونی جامعه و روابط بیرونی آن است، اما وقتی در سطح جامعه به حقوق عمل نمی‌شود، یعنی شهروندان، مسئولیت عمل به حقوق را زمین می‌گذارند، بنابر قاعده، خلاءها پدید می‌آورند و این خلاءها را زور پر می‌کند. دقیق‌تر بخواهیم،

ترکیب ویران‌گری که در رابطه قوای فرد با فرد و گروه با گروه بکار می‌رود، بزرگ‌تر می‌شود. این ترکیب را هم شهروندان، در رابطه با یکدیگر، بکار می‌برند و هم با این کار، میدان عمل دولت را وسیع‌تر می‌کنند و هم دولت، نیروهای محرکه را با زور ترکیب، و در تخریب بکار می‌برد. حاصل آن، وضعیتی می‌شود که مردم ایران، امروز در آنند:

*** سرکوب‌شوندگان، سرکوب‌گران می‌شوند اگر:**

امر واقع مستمر و جهان‌شمول دیگر این است: هر تحولی که، در محدوده روابط قوا، انجام بگیرد و سرکوب‌شونده را جانشین سرکوب‌گر کند، هم آن رابطه برجا می‌ماند و هم سرکوب‌گر جدید، سرکوب‌گر، بس هارتر می‌شود. در انقلاب‌ها که تأمل کنیم، می‌بینیم استبدادیان جدید، درنده‌خوتر از استبدادیان خلع‌ید شده از کار درآمده‌اند. آنها که اسطوره قدرت را می‌پرستند، می‌گویند: تقصیر انقلاب است. در واقع، انقلاب قربانی شده را پوشش می‌کنند تا مردم ندانند علت این است که از روابط قوا بدر نیامده‌اند. به سخن دیگر، هنوز مدار بسته روابط قوا را ترک نکرده، بدان بازگشته‌اند و تنها اقلیت زورگو را با اقلیت دیگری جانشین کرده‌اند.

اما چرا استبدادیان جدید، درنده‌خوتر می‌شوند؟ زیرا استبداد پیشین با مانعی روبرو بود که مردم هستند. مردمی که ندانند حقوق انسان، ذاتی حیات آنها بعنوان انسان و حقوق شهروندی، ذاتی حیات آنها بمثابه شهروند است و این حقوق را خود دارند و باید بدان عمل کنند، فریب این دروغ را می‌خورند که حقوق از آنها گرفته شده است و باید مطالبه کنند. اما وقتی انقلاب روی می‌دهد و اقلیتی بنام آنها، دولت را تصرف می‌کند، دیگر با مقاومتی روبرو نیست. بنابر قاعده، خلاء را زور پر می‌کند. از این‌رو سرکوب‌شوندگان دیروز، سرکوب‌گران امروز می‌شوند. قدرت خارجی نیز مددکار آنها در

سرکوبگری می‌شود. چرا که برای بازگرداندن رژیم جدید به روابط قوای پیشین، مرتب بر فشار خود می‌افزاید.

از این رو، برای این که سرکوب شونده‌گان، سرکوبگران نشوند، مردم باید به آن نوع از جنبش روی آورند که:

۱. آنها را از روابط قوا خارج کند. و

۲. این خارج شدن، از راه شناسائی حقوق و عمل به حقوق انجام بگیرد. در نتیجه،

۳. قلمرو دولت جبار، محدود و محدودتر شود و به صفر میل کند.

راه کار بایسته، این است و برخلاف پنداری همه فریب، این راه کار زمان تحول را نیز بسیار کوتاه می‌کند. پندار همه فریب، القاء می‌کند که شناسائی حقوق و عمل به آنها و رابطه‌ها را رابطه‌های حق با حق کردن به زمانی بس دراز نیاز دارد. در کوتاه مدت، به زور، باید موانع را از پیش پا برداشت. حاصل این دروغ که، در روزهای پس از سقوط رژیم شاه، به پاسداران و سپس بسیجی‌ها القاء شد، چهل سال مرگ و ویرانی و شتاب گرفتن بیابان شدن سرزمین ایران است. مانع‌ها برجا ماندند و مسئله‌های جدید ساخته و بر مسائلی افزوده شدند که رژیم شاه ساخته بود. چرا؟ زیرا سرکوب شونده‌گان، سرکوبگران شدند و گروگان‌گیری و جنگ و تحریم‌ها را هم دست‌آویز تصرف دولت و سرکوبگری هرچه شدیدتر کردند. کشور در روابط مسلط - زیر سلطه ماند و شتاب و شدت به غارت رفتن منابع ملی و صدور استعدادهای و سرمایه‌ها هم بیشتر شد.

اگر، در جریان انقلاب، مردم شرکت کننده در انقلاب، از راه عمل به حقوق خود، از مدار بسته روابط قوا با یکدیگر بیرون آمده بودند، اگر انسان کرامتمند و حقوقمند و بامنزلت را انسان مسئول و مسئول عمل به حقوق خویش، می‌شناختند، امروز، ایران الگوی تمدن دیگری بود که غرب، غربی که فرهنگ و تمدن خویش را متعالی می‌انگاشت، در جستجوی آن است. زمان کوتاه یافتن فرهنگ استقلال

و آزادی، جای به زمان دراز ضد فرهنگ استبداد ولایت مطلقه فقیه داد و این است وضعیتی که مردم ایران و وطن آنها در آن است.

* راه بیرون رفتن از بن‌بست:

۱. مردم ایران انقلاب مشروطیت کردند و سرکوب شوندگان، سرکوبگران شدند (استبداد رضاخانی). هزینه سنگین استبداد سیاه رضاخانی و از آن پس، جنبش ملی کردن صنعت نفت و انقلاب ۵۷ و فرصت رشد انسان و عمران طبیعتی که سوخت، هزینه بسیار سنگین رهائی از آن استبداد شد. آن دوره، دوره دین و فرهنگ استقلال و آزادی ستیزی بود. در پی انقلاب ۵۷، سرکوب شوندگان، سرکوبگران شدند و دین را دست‌آویز سرکوبگری و جنگ و ویران‌گری کردند. جبار، اکثریت بزرگ مخالف «اسلام ناب محمدی» (= ولایت مطلقه فقیه ضد دین) را رده‌بندی کرد: از غیر خودی تا دشمن. هزینه این تجربه نیز تا بخواهی سنگین است. اینک دو پرسشی که یکایک ما ایرانیان باید از خود بکنیم این‌ها هستند:

- چرا بجای رهائی، بیشتر اسیر استبداد شدیم؟
 - اگر نخواهیم در دور باطل این دو تجربه ویران‌گر بمانیم، چه باید‌مان کرد؟
- برای این که پاسخ صحیحی برای دو پرسش بجوئیم، لازم است بدانیم این امر، یک امر جهان شمول است: در جهان ما، یک طرف، کارگزاران سرمایه‌داری هستند که در ویران کردن نیروهای محرکه، اندازه نمی‌شناسند و یک طرف دیگر، گروه‌های قدرت باوری هستند که، هر روز به نامی، نژاد (نازیسم)، طبقه کارگر (استالینیسم)، ترقی (پهلویسم و استبدادهای همانند آن)، اسلام (خمینیسم و داعشیسم)، زوج سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند و مردم کشورها را میان دو سنگ آسیاب نگاه می‌دارند. در همان کتاب، از ادگار مورن نیز در این باره پرسش می‌شود و او پس از تشریح مدار بسته‌ای که این دو پدید می‌آورند، چاره را در بیرون آمدن از این مدار می‌داند.

بنابراین، پاسخ پرسش اول این است: زیرا در سطح فرد با فرد و در سطح گروه با گروه در مدار بسته روابط قوا مانده‌ایم و در سطح جامعه ملی، رفتار مثلث زورپرستیم. و پاسخ پرسش دوم این می‌شود: هرگاه بخواهیم، از تجربه امروز (رژیم ولایت مطلقه فقیه) به تجربه دیروز (رژیم پهلوی یا همانند آن) بازگردیم، خود را محکوم به تحقیر و فعل‌پذیری و کزکردگی ناشی از آن کرده‌ایم و خود و وطن خویش را به پویائی مرگ سپرده‌ایم.

۲. برای بیرون آمدن از مدار بسته روابط قوا و برای اینکه امر واقعی که، سرکوبگر شدن سرکوب شونده است، تکرار نشود و برای این که زمان تحول را کوتاه کنیم، باید حقوق خویش را بشناسیم و مسئولیت عمل به آنها را در شأن انسان درخور این عنوان بدانیم. بلادرنگ، هسته‌های حقوقمند را تشکیل دهیم و بمثابه الگو و عامل، جامعه مدنی را که بیابان حقوق‌سوز گشته است، مزرعه حقوق بگردانیم.

۳. تجربه بس کارآی دوران انقلاب را به یاد بیاوریم: ما مردم ایران، از راه به صفر رساندن قلمرو رژیم استبدادی شاه، آن رژیم را ساقط کردیم. بنابراین، بر ماست که قلمروهای را شناسائی کنیم که خود برای استبداد ولایت مطلقه فقیه ایجاد کرده‌ایم و بکوشیم این قلمروها را، از نو، مال خود کنیم. یک چند از آن قلمروهای را که رها کردیم، خاطر نشان کنیم:

۳/۱. انقلاب و هدف‌های آن - که در ۲۰ اصل، تدوین شدند - را از دست فروهشتیم. صحنه را ترک گفتیم و پاسداری انقلاب را به خمینی و ملاتاریا و «نهادهای انقلاب»، یعنی همان اقلیتی سپردیم که بنام سرکوب شوندگان، دولت را تصرف کردند. هشدارها را نیز نشنیدیم و از نو به مدار بسته روابط قوا بازگشتیم و دست این اقلیت را در سبانه‌ترین سرکوبها بازگذاشتیم؛

۳/۲. دین‌ها و مرام‌ها، فکرهای راهنمای انسان‌ها هستند. با از دست دادن اختیار خود بر آنها و در اختیار خمینی شناختن «اسلام عزیز» او، به او و دستیاران او امکان دادیم دین را وسیله توجیه قدرتمداری کنند و با هر بار بکار بردن قدرت، آن را از خود بیگانه گردانند. ما خود نیز غافل بودیم که با هر رابطه قوائی که برقرار می‌کنیم، برای مثال، با هر دروغی که می‌گوئیم، فکر راهنمای خود را هرچه باشد، از خود بیگانه می‌کنیم. زیرا مجبورش می‌کنیم دروغگوئی ما را توجیه کند. طرفه این که گناه خود را هم به گردن اندیشه راهنما می‌اندازیم. بنابراین، در سطح خود و در سطح رابطه با یکدیگر و در سطح رابطه با رژیم، باید فکرهای راهنمای خود را از مالکیت قدرت، خارج کنیم. **این همان راه‌کاری است که همه شهروندان همه جامعه‌ها می‌باید بکار برند، هرگاه بخواهند استقلال و آزادی و زیست در استقلال و آزادی را بازیابند.**

۳/۳. با عمل به حقوق و رعایت حقوق یکدیگر و بجا آوردن حقوق طبیعت، باید رژیم را از وسیع‌ترین قلمرو خویش محروم کنیم. مهم‌تر از آن، در سطح فرد و روابط فرد با فرد و روابط فرد با گروه و فرد با جامعه و جامعه با طبیعت، قلمرو قدرت را از آن ستانده و از آن خویشتن مستقل و آزاد خود کنیم. از جمله، بر جمهور مردمی که جز کار خویش ندارند است که بر حق خود از حاصل کار خویش بایستند. بر مردم ایران است که منابع ثروت کشور را از آن خود بدانند و از آن خود کنند. هر کار را که خود می‌توانند انجام دهند و حق آنها است که انجام دهند، به دولت وانگذارند. زمین و محیط زیست از آن آنها است. اگر خود، آن را آبادان کرده بودند، کجا ایران بیابان می‌شد؟

۳/۴. با بکاربردن قواعد خشونت‌زدائی، قلمرو قوای سرکوب رژیم را نیز از آن بستانیم. در نتیجه، تحول را تحول بمعنای خارج شدن از مدار بسته روابط قوا و وارد شدن به فراخنای استقلال و آزادی بگردانیم. هرگاه چنین کنیم، این‌بار، می‌توانیم مطمئن باشیم سرکوب شوندگان، سرکوب‌گران نمی‌شوند و

ما ایرانیان در ساختن فرهنگی دیگر، فرهنگ استقلال و آزادی، پیشگام می شویم.

بدین سان، در عمل، شعارها باید گویای حقی از حقوق یا مجموع حقوق باشند و با عمل به حقوق، همراه بگردند. هر شرکت کننده در جنبش، باید خویشتن را الگو/ بدیل بداند و بشود. اعضای هسته‌های حقوقمند که تشکیل می‌شوند، باید تغییر دادن ذهنیت خویش، با هدف بازشناسی منزلت خویش و برابری انسان‌ها از زن و مرد را کار اول خویش کنند. تغییر ذهنیت را با تمرین برابری در حقوق و کرامت، بنابراین، در منزلت، همراه کنند. بر ایرانیان است که بدانند بمیزانی که ذهنیت خویش را تغییر می‌دهند و زن، در ذهنیت خود او و در ذهنیت مرد، حقوقمند، کرامتمند و صاحب منزلت انسان مستقل و آزاد می‌شود، بمثابة نیروی محرکه تغییر، فعال می‌شود.

با بکاربردن این راه کارها، تا بخواهی، قلمرو رژیم ولایت مطلقه فقیه محدود می‌شود. بدین سان، راه کار همه زمانی و همه مکانی، کاستن از قلمرو رژیم و افزودن بر قلمرو شهروندان حقوقمند است.

وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و ششم:

موجها فرو نمیخوانند و پرچم مقاومت برافراشته

میشود، اما؟

۱۲ بهمن ۱۳۹۶ برابر ۱ فوریه ۲۰۱۸

وقتی عوامل پدید آورنده یک جنبش برجايند، سرکوب نمی تواند موجها را فرو بخواباند. عوامل پدید آورنده جنبش، دو دسته اند: دسته اول، عواملی هستند که در رژیم پدید می آیند و دسته دوم عواملی هستند که در جامعه پدید می آیند. از جنبش ماه دی بدین سو، دو عامل از عواملی که در رژیم پدید آمده اند، خود را نمایان تر در معرض دید قرار داده اند:

*** وقتی رژیم برانگیزنده مردم به جنبش می شود:**

دو عامل نمایان، یک ضعف «رهبر» و دیگری انعطاف ناپذیری رژیم هستند:

۱. ضعف «رهبر» تنها ناشی از ناتوانی جسمی او نیست، بلکه ناشی از سه رویداد جدید نیز هست:

- یکی انتشار مذاکرات مجلس خبرگان اول، بگاه تعیین جانشین خمینی است. انتشار این مذاکرات بر مردم ایران معلوم می کند که همه آنچه در باره، عدم صلاحیت «فقهی» و علمی و سیاسی خامنه ای، از زمان تحمیل او به مردم ایران، گفته شده اند، صحیح بوده اند. مذاکرات آن مجلس براین مردم

معلوم می‌کنند که اعضای آن و شخص خامنه‌ای می‌دانسته‌اند او فاقد صلاحیتها و «رهبر» کردن او، نقض قانون اساسی و نیز نقض هرآنچه فقها در باره مجتهد و مجتهد جامع‌الشرائط گفته‌اند و نقض حق امانت داری بوده است. جعل نامه از قول خمینی و جعل قول باز از قول او، جرم بوده و استناد به آنها در گزینش «رهبر» نیز جرم بوده است. اعضای آن مجلس و شخص خامنه‌ای مجرم بوده‌اند و هستند.

- و دیگری، تبهکاریها، او را در حوزه‌های دینی، بی‌اعتبار کرده‌اند. سکوت روحانیان برای آنها بهائی سنگین پیدا کرده است. اینک روحانیان مشاهده می‌کنند این ضرب‌المثل که «آتش خشک و تر را با هم می‌سوزاند»، واقعیت دارد. قدرت طلبی و افراط در اعمال قدرت، روحانیان را بی‌اعتبار کرده است. نامه‌های اعتراض به خامنه‌ای نتیجه احساس خطر و، در همان حال، توجه خطری است که ولایت مطلقه فقیه و شخص خامنه‌ای برای همه آنها پدید آورده‌اند.

- انحطاط اخلاقی و فسادها، که دروغ‌سازی و دروغ‌پراکنی، نمایان‌ترین انحطاط‌ها است و بیشتر بیت رهبری و قوه قضائی و سپاه و بسیج و دادگاه انقلاب و صدا و سیما که تحت اداره مستقیم خامنه‌ای هستند - تبرئه یک «سعید جون» دیگری (فاسدی بنام سعید طوسی معلم قرآن مجتبی خامنه‌ای و امثالهم) مرتکب آزار جنسی به خردسالان، نمونه‌ای از بسیار نمونه‌ها از دخالت او و بیت او در قوه قضائی است -، بدان گرفتارند، سبب شده است که جامعه او را نماد انحطاط اخلاقی و فساد بداند.

از سوی خامنه‌ای عملی که گویای توجه او به سه عامل ضعف «رهبری» او و بیماری که اثر آن سه عامل را تشدید می‌کند، مشاهده نمی‌شود. آنچه مشاهده می‌شود، شدت و شتاب بخشیدن به انحطاط اخلاقی است. نسبت دادن جنبش به دشمن و اغتشاش و... خواندن آن و تن ندادن به انتقاد از خود و دست کشیدن از خودکامگی، آشکارتر از همیشه، در معرض دید همگان است.

۲. انعطاف‌ناپذیری رژیم از ناتوانی او است. چرا که درست وقتی باید

انعطاف بخرج بدهد، انعطاف ناپذیرتر می‌شود:

- شدت بخشیدن به سرکوب: زندانی و سر به نیست کردن و کشتن زیر شکنجه. طرفه این که مدتها به «نمایندگان» مجلس اجازه بازدید از زندان را ندادند. سپس اجازه دادند. بازدید انجام گرفت بدون خبرنگار! دستگیری های گسترده و روزمره و «پرونده محارب» برای دستگیرشدگان تشکیل دادن، از موارد دیگر تشدید سرکوب هستند.

- برنامه‌های رادیو/ تلویزیون رژیم گویای تشدید سانسور، افزودن بر میزان جعل، دروغ و پراکندن آن، ساختن فیلم‌ها بر ضد استادگان بر استقلال و آزادی و دیگر حقوق ایرانیان و تحقیر بازهم بیشتر شهروندان ایران، خصوصاً "اشغال" خواندن مردم شرکت کننده در جنبش. طرفه این که وزارت کشور در گزارش خود به «رئیس» جمهوری، تصریح می‌کند که ۷۵ درصد مردم با شرکت کنندگان در جنبش، همدل بوده‌اند. بنابراین، حتی بنابر گزارش وزارت کشور، یک اکثریت سه چهارمی مردم ایران، مخالف رژیم هستند و روزمره تحقیر می‌شوند.

- ترکیب بودجه دولت آشکارترین انعطاف‌ناپذیری دستگاه ولایت مطلقه فقیه است: سهم «دولت با اسلحه» (سپاه و بسیج) و دستگاه‌های وابسته به «بیت رهبری»، در همانحال که بیشترین سهم را از بودجه دولت دارند، افزایش خارج از اندازه - در قیاس با بودجه‌های دیگر - یافته است. در عوض، بودجه عمرانی ناچیزتر شده است. در حقیقت، سهم مردم از بودجه ای که حاصل فروش ثروتهای آنها و قرضه است، تورم ناشی از هزینه شدن بودجه و بیکاری است.

- نتیجه شرکت در جنگهای هفت گانه - که جنگ اقتصادی شدتی بتمام پیدا کرده است - قوت گرفتن داعش در شرق کشور، در افغانستان، است. خامنه‌ای می‌گوید: امریکا داعش را به افغانستان صادر کرده است برای این

که حضور خود را در کشورهای منطقه توجیه کند و کشورهای منطقه گرفتار جنگ بمانند و دولت صهیونیست‌ها، با خاطری آسوده، سیاست خود را در منطقه پیش ببرد. بر فرض که او خود مدعایش را راست بداند، لاجرم، باید به این پرسش پاسخ بدهد: او چرا ایران را در این جنگ‌ها درگیر کرده است؟ می‌گفت: اگر در سوریه و عراق با داعش نجنگیم، باید در کرمانشاه و همدان بجنگیم، نتیجه آن جنگیدن این شده است که واواک و اطلاعات سپاه می‌گویند، در غرب کشور، در جنگ با یک گروه داعشی، سه پاسدار کشته شده است و در شرق ایران، در افغانستان، داعش سر برآورده است.

نیک که تأمل کنیم می‌بینیم، رژیم ولایت مطلقه فقیه، نه حقوق ملی که «نظام ولایت مطلقه فقیه» را اوجب واجبات می‌داند و تعیین‌کننده سیاست خارجی کشور، این «اوجب واجبات» است. حاضر هم نیست بسود حقوق ملی انعطاف بخرج دهد.

• «اصول‌گرایان» که وابسته به او هستند نیز، در نزاع بر سر قدرت با حکومت روحانی، - باوجود گرایش شدید روحانی به خامنه‌ای و سپاه - تن به انعطاف نمی‌دهد. در حقیقت، در جنگ مغلوبه‌ای که گرایشهای موجود در رژیم بدان گرفتارند، بخصوص گرایشهای «اصول‌گرا»، شمشیر را از رو بسته‌اند و کوتاه نیز نمی‌آیند.

این دو عامل، همراه با عاملهای دیگر - بر خواننده است که برای اطلاع از عاملهای دیگر و تشخیص وضعیت واقعی رژیم، به کتاب انقلاب نوشته ابوالحسن بنی‌صدر رجوع کند -، رژیم ولایت مطلقه فقیه را ضعیف و ضعیف‌تر و برانگیزنده مردم ایران به جنبش می‌کنند:

*** وقتی سه چهارم مردم حامی جنبش هستند و زنان روسری سفید را پرچم برخاستن به استقامت می‌کند:**

۱. بنابر گزارش وزارت کشور به «رئیس» جمهوری - به شرح بالا -، ۷۵ درصد مردم با جنبش کنندگان همدل بوده‌اند اما بدان نپیوسته‌اند. این گزارش، دو واقعیت مهم را تصدیق می‌کند: رژیم در کشور، تکیه‌گاه اجتماعی ناچیزی دارد و اکثریت بزرگ بی‌تفاوت نیست و دلش با جنبش کنندگان است اما هنوز به جنبش کنندگان نپیوسته است. بدین‌سان، موانع ذهنی و عینی وجود دارند که باید برداشته شوند تا جنبش همگانی و تغییر مسالمت آمیز دولت قدرتمدار به دولت حقوقمدار، میسر گردد.

۲. اقدام زنان جوان، در همانحال که اعتراض است به حجاب اجباری که قرآن هم نگفته و قدرتمداری ملاتاریا واجب کرده، گویای توجه به یکی از موانع یا خوان‌های هفتگانه، یعنی خشونت و خطر همگانی شدن آن است. در جنگ، وقتی پرچم سفید برافراشته می‌شود، علامت تسلیم است. اما وقتی زنانی روسری اجباری را از سر بر می‌گیرند و پرچم اعتراض به جبر رژیم جبار می‌کنند و آن را ترجمان اراده خویش به استقامت در برابر جبار می‌گردانند، کار آنها می‌تواند ابراز اراده به نیفتادن درخوان سوم، خوان خشونت، نیز هست.

بدین‌قرار، شعارها و رفتارها، گویای توجه جنبش کنندگان به لزوم رهایی از سه خوان هستند (در باره خوانهایی که جنبش باید از آنها عبور کند، مراجعه کنید به مصاحبه ژاله وفا با تلویزیون سپیده استقلال و آزادی):

- خوانی که مدار بسته درون رژیم است و هر جنبشی که در آن محبوس شود، خود را محکوم به سرکوب شدن می‌کند؛

- خوانی که مثلث زورپرست است و این‌بار، رژیم، با فریب و نیرنگ، ترس از مثلث ترامپ - نتان یاهو - بن سلمان و اسلحه آماده برای دادن به گروه‌های وابسته را دست‌آویز سرکوب و وسیله بازداشتن ۷۵ درصدی به جنبش کرد که اینک خود اعتراف می‌کند، مخالف رژیم هستند. دستیار رژیم در بکار بردن زبان فریب، دو رأس دیگر مثلث زور پرست بودند. باتوجه به این

واقعیت که ایرانیان استقلال و آزادی نمی‌جویند و توانا به رشد در استقلال و آزادی نمی‌شوند، اگر مثلث زورپرست صحنه سیاسی را ترک نکنند و ولایت جمهور مردم استقرار قطعی پیدا نکند، جنبش باید از این خوان با موفقیت عبور کند.

• خوان سومی که خشونت است. در امریکا، کشوری که می‌گوید در جنگ با تروریسم است، کسانی نه تنها ایرانیان را به خشونت همه با همه تشویق می‌کنند، بلکه وعده می‌دهند اسلحه فراوان آماده تحویل شدن به ایرانیان است. بدیهی است این سان تبلیغ خشونت‌گری، اکثریت بزرگ را از تبدیل شدن ایران به سوریه و افغانستان و یمن می‌ترساند، بنابر این، بسود رژیم است. با این حال، مثلث ترامپ و نتان یاهو و بن سلمان نیز سود می‌برد زیرا با ایجاد ترس از همگانی شدن خشونت و تجزیه، هم رژیم ولایت مطلقه فقیه را بی ثبات می‌کند و هم رژیم‌های منطقه را ناگزیر از تسلیم شدن به خواستهای خود می‌کند.

روسری‌ها که پرچم سفید می‌شوند، فراخوان زن بمثابه آموزگار عشق و زندگی در عشق به نسل جوان کشور به نایفتاد در دام خشونت و رهاشدن از خوان سوم است. هرگاه خشونت‌زدائی روش همگانی شود، و شعارها نیز گویای وجدان بر حقوق و زندگی حقوقمند بگردند، ایرانیان، با رهائی از خوان سوم، می‌توانند صاحب اراده استوار و غیر قابل شکست به زیستن در استقلال و آزادی بگردند و منزلت شهروند حقوقمند بجویند.

هنوز جنبش کنندگان باید از چهار خوان دیگر عبور کنند تا که یکبار برای همیشه، از دولت استبدادی و روابط استبدادی بایکدیگر، برهند:

• خوان چهارم، خوان تعصب‌های دینی و ضد دینی است. ایرانی که دو تجربه بس پرهزینه پهلویسم و خمینیسم را به خود دیده است، هم بخاطر نماندن در این خوان و هم از رهگذر آگاهی از این واقعیت که این نه با دین و مرام که با قدرت است که می‌توان و می‌باید دشمن شد و از راه عمل

به حقوق و رابطه‌ها را رابطه‌های حق با حق کردن، بر آن پیروز گشت. زیرا هر دین و هر مرامی را قدرت از خود بیگانه می‌کند چرا که کار دین یا مرام را توجیه توقعات خود می‌گرداند. بنابراین، پیش از همه، اختیار دین و مرام است که باید از قدرت ستاند تا از آن شهروندان بگردند.

- خوان پنجم، تبعیض‌ها و مرزهای قومی هستند. رفتار مردم ایران وقتی هموطنان کرد گرفتار زلزله شدند، گویای توجه آنان و مردم کرد به ضرورت نیفتادن در دام تبعیض‌ها و مرزهای قومی است. رعایت حقوق در سطح جامعه مدنی و نوید زیستن در صلح و رعایت حق اختلاف و برخورداری از حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی شهروندی، توسط خود ایرانیان، عبور موفقیت‌آمیز از این خوان را نیز ممکن می‌کند.

- خوان ششم، نابرابری‌های جنسی هستند. یکی از اصل‌های راهنمای انقلاب ایران، برابری زنان و مردان در حقوق و منزلت و کرامت بود. اما به دنبال بازسازی استبداد، بحکم آنکه قدرت نیازمند سلسله مراتب سازی و مافوق و مادون گردانی است، در منظر رژیم ملاتاریا، زن «ضعیفه» و دون انسان شد. بدین‌سان، در دو استبداد، یکی استبداد پهلوی‌ها و دیگری استبداد ملاتاریا، زن وسیله توجیه استبداد شد. چرا؟ زیرا در ذهنیت‌ها قدرت مدار و قدرت محور، مرد فوق و زن دون است. این ذهنیت است که تا تغییر نکند و زنان و مردان ایران، یکدیگر را انسانهائی همانند و همسر در حقوق و کرامت و منزلت نشناسند، نه جنبش همگانی می‌شود و نه بدون آنکه زنان استقلال و آزادی بجویند، جامعه ایرانی، جامعه باز و توانا به رشد می‌شود. این سخن حق را بنی‌صدر، در دوران انقلاب گفت: **استقلال و آزادی با استقلال و آزادی زن شروع می‌شود.**

- خوان هفتم، خوان اندیشه‌های راهنما است. گرایشهای دینی و غیر دینی می‌باید به نقد اندیشه‌های راهنمای خود برخیزند تا که بیان‌های استقلال و آزادی بگردند و با ویژگی‌های ایرانیت که ادامه حیات ملی را تا امروز ممکن

کرده‌اند، همخوانی بجویند. تا که کثرت آراء و عقاید که ضرور دموکراسی است با اشتراک در ویژگی‌های ایرانیت، بخصوص استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، همزاد شود.

وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و هفتم:

وقتی روحانی میگوید علت گرانی دلار اقتصادی

نیست، روانی و تبلیغاتی است؟!

۱۹ بهمن ۱۳۹۶ برابر ۸ فوریه ۲۰۱۸

■ قیمت هر دلار به مرز ۴۸۰۰ تومان رسید. وارونه قول روحانی در مصاحبه مطبوعاتی واقعیت پیدا کرد. او گفته بود قیمت دلار پائین می‌آید. قیمت دلار پائین نیامد و بالا رفت. اینک می‌گوید، علت گران شدن دلار اقتصادی نیست، روانی و تبلیغاتی است. اگر فرض کنیم چون نمی‌داند و مردم را نادان تصور می‌کند و می‌داند سانسور مانع از نقد سخن او است، دروغ می‌گوید، او خود را در معرض ایراد بزرگ‌تری قرار می‌دهد: نمی‌داند امر واقعی که قیمت دلار است، بدین‌خاطر که در دوران شاه، بسود وارد کنندگان و کنسرسیوم، بطور مصنوعی، در حد یک سوم ارزش برابری واقعی، پائین نگاه داشته شده بود، بخصوص از گروگانگیری بدین‌سو، مدام در افزایش است و امروز، ۴۸۰ برابر بهای آن، در آغاز گروگانگیری است. این افزایش قیمت، بنابراین که بعدهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نیز دارد، تنها فرآورده تبلیغات و حالت روانی مردم کشور نیست. وقتی ۳ درصد مردم کشور سودهای کلان از این گرانی به جیب می‌زنند، وقتی بودجه دولت کسری هنگفت دارد و بخشی از این گرانی باید با گران فروختن دلار تأمین شود، وقتی ایران در گیر هفت جنگ است و جنگ اقتصادی شدت گرفته است، وقتی جنبش اعتراضی مردم کشور، پاسخی جز سرکوب نمی‌یابد، وقتی مردم

خبر خشک شدن دریاچه ارومیه را به میزان ۹۵ درصد می‌خوانند و می‌خوانند که جنگلهای زاگروس نیز در معرض خشک شدن قرار گرفته‌اند، بنابراین، منظره آینده را تحمل‌ناپذیر می‌یابند، وقتی از هم گسیختگی رژیم بر مردم آشکار می‌شود، وقتی حجم نقدینه به سه برابر میزان آن در پایان حکومت احمدی نژاد افزایش پیدا می‌کند و این افزایش را تنها بودجه دولت تحمیل می‌کند، وقتی...، کسی که مقام ریاست جمهوری را تصدی می‌کند، چگونه می‌تواند به خود اجازه دهد این‌سان، آشکار، دروغ بگوید و نادانی خود را از علت‌های تأثیر تبلیغات و ناباوری به ارزش پول ملی و باور به ارزش ارز خارجی، به تماشای همگان گذارد؟:

*** در پایان سال جاری، حجم نقدینه ۱۵۰۰ هزار میلیارد تومان خواهد شد:**

■ نخست این ارزیابی را بخوانیم که در ۱۰ فروردین ۱۳۹۶، یعنی در روزهای اول سال جاری، بعمل آمده و خبرگزاری مهر در همان تاریخ، انتشارش داده است:

به گزارش خبرگزاری مهر، به نقل از اتاق بازرگانی تهران، وحید شقاقی شهری در خصوص رشد نقدینگی گفته‌است:

«اگر فرایند تغییر حجم نقدینگی اقتصاد ایران را بررسی کنیم، در پایان دولت هشتم (دوره دوم حکومت خاتمی)، رقم نقدینگی ایران حدود ۶۰ هزار میلیارد تومان بوده است؛ اما وقتی دولت دهم (حکومت احمدی نژاد) به پایان رسید، این رقم به ۴۹۲ هزار میلیارد تومان رسیده بود و اکنون بر اساس آخرین آمارهای بانک مرکزی، رقم نقدینگی کشور در دی ۹۵ به ۱۱۹۶ هزار میلیارد ریال رسیده است. بر اساس این رویه، می‌توان برآورد کرد که نقدینگی کشور در سال ۹۶ حتی با کمتر شدن درصد رشد نسبت به سال جاری به حوالی ۱۵۰۰ هزار میلیارد

تومان برسد؛ در شرایطی که کل تولید ناخالص داخلی کشور حدود ۱۲۰۰ هزار میلیارد تومان است».

■ سخن وحید شقاقی شهری دو واقعیت مهم در بردارد:

۱. در پایان حکومت احمدی نژاد، حجم نقدینگی، در قیاس با سال آخر حکومت خاتمی، ۸ برابر و بیشتر شده است. و در دوره حکومت روحانی، که از دوره دوم ریاست جمهوری او، هنوز سالی نگذشته است، حجم نقدینه، از سه برابر حجم نقدینه در پایان حکومت احمدی نژاد، نیز، بیشتر شده است.

۲. در سال جاری، حجم نقدینه از تولید ناخالص داخلی، ۳۰۰ هزار میلیارد تومان بیشتر می شود: حجم نقدینه، ۱۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی می شود. بدیهی است که تولید ناخالص داخلی، در بر می گیرد هزینه های دولت که بخشی از آن با ایجاد پول انجام می گیرد و واردات و همه آنچه را که در اقتصاد تخریب خوانده می شود. لذا، حجم نقدینه، در قیاس با تولید واقعی، بسا چهار برابر است.

هر ایرانی باید پرسد: از حکومت خاتمی تا پایان سال جاری، تولید کشاورزی و صنعتی چه اندازه رشد کرده است که ایجاب کرده است تا حجم نقدینگی از ۶۰ هزار میلیارد تومان به ۱۵۰۰ (بنابر برآورد دیگری، می تواند به ۱۷۰۰ هزار میلیارد تومان بالغ شود) هزار میلیارد تومان برسد، به سخن دیگر ۲۵ برابر شود؟

■ اقتصاد دانان به این پرسش، باید پاسخ بایسته را بدهند. باید به مردم کشور بگویند که در اقتصادهای تولید محور، نسبت حجم نقدینه به تولید ناخالص داخلی بستگی به عواملی چند دارد. از آن جمله اند عامل اعتماد به ارزش پول (تورم نزدیک به صفر) و وجود اقتصاد تولید محور و اندازه رشد آن. در باره اقتصاد امریکا، گفته اند: در فاصله ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۵، با کاهش ۳۵ درصد از حجم نقدینه، ۴۵ درصد از حجم تولید ناخالص داخلی کاسته

شد. در نتیجه، اقتصاد دانان لیبرال بر این نظر شده‌اند که افزایش میزان حجم باید تابع دو هدف باشد. یکی سبب تورم نشود و دیگری سبب افزایش سطح تولید بگردد. هرگاه دستگاه تولید توانا بر افزودن بمیزان تولید نباشد، افزایش حجم نقدینه فاجعه ببار می‌آورد. وقتی عوامل دیگر، از جمله، مصرف و رانت محور بودن اقتصاد و فقدان امنیت داخلی و خارجی و تحریم و جنگ‌های هفت‌گانه و تورم مزمن و بیکاری و بی‌اعتمادی به ارزش پول ملی و دولت و مدیریت اقتصادی و فسادها و نابسامانی و توزیع سخت نابرابر درآمدها، هم وجود داشته باشند ابعاد این فاجعه بزرگ می‌شود.

بنابر گزارش بانک جهانی، در سال ۲۰۱۶ میلادی (۱۳۹۵)، نسبت حجم پول به تولید ناخالص داخلی در آمریکا، ۹۰ درصد و در ایران هم ۹۰ درصد بوده است (از آن سال تا مارس ۲۰۱۸، نسبت نقدینه به تولید ناخالص داخلی، از ۹۰ درصد به ۱۲۵ درصد افزایش یافته است!). قیاس صوری ما را مطمئن می‌کند که جای نگرانی نیست. زیرا نسبتها برابر هستند. هرگاه با چین مقایسه صوری کنیم، باز هم راضی‌تر می‌شویم. زیرا در چین، حجم نقدینه دو برابر (۲۰۸ درصد) تولید ناخالص داخلی است. اما مقایسه واقعی ما را آگاه می‌کند که اقتصادهای آمریکا و چین تولید محور و در مقیاس جهان فعال هستند. عوامل موجود در اقتصاد مصرف و رانت محور ایران، در آمریکا و چین وجود ندارند، سهل است، بلکه این دو در جهان موقعیت مسلط دارند. آمریکا از رهگذر سیاست ارزی (دلار پول جهانی است)، تورم نیز صادر می‌کند. بدین‌قرار،

*** حجم نقدینه در اقتصاد مصرف و رانت محور، عامل ویران‌گرهای زیر است:**

۱. هم اقتصاددانانی که پول را خنثی تصور می‌کنند و هم اقتصاددانان پیرو کینز، اقتصاددان انگلیسی دوران بعد از جنگ جهانی دوم، بر این نظر هستند

که افزایش حجم نقدینه دو اثر دارد: **تورم و سلب اعتماد مردم از پول و سیاست پولی**. جانبداران نظر کینز، برآنند که سبب افزایش مصرف، بنابراین، افزایش تولید نیز می‌شود. اما برای این که افزایش تولید ممکن باشد، لازم است که ساختار اقتصاد توانائی افزایش تولید را داشته باشد. اگر نه، بر اثر ضریب تکاثر، به نسبتی بیشتر از افزایش حجم، سبب شدت گرفتن تورم و ناگزیر شدن کشور به گشودن دروازه‌های کشور به روی واردات می‌شود. این امر، سبب وارد شدن ضربه شدید به ساختار تولید و کمیابی و گرانی ارزها می‌شود:

۲. در مورد ایران، با توجه به جنگ اقتصادی که سبب کاهش درآمد ارزی شده است، ۱۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی شدن حجم نقدینه، تورم و گرانی قیمت ارزها را اجتناب ناپذیر می‌کند. زیرا پدیده، هم زمان، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است. توضیح این که

• اقتصادی است نه تنها به این خاطر که دستگاه تولید افزایش میزان نقدینه را طلب نکرده است، بلکه افزایش بودجه دولت که برداشتی از تولید ملی نیست و حاصل فروش نفت و گاز و... و کسری کمر شکن بودجه - که افزودن مداوم و بمیزان زیاد بر حجم پول را اجتناب ناپذیر می‌کند - است، ایجابش کرده است. افزون بر این، نرخ بهره می‌گوید که هم نگرانی مردم بابت افزایش میزان تورم و پائین آمدن روز افزون ارزش ریال، شدید است و هم رجحان نقدینه (استفاده از فرصتها برای بردن و خوردن رانت‌های بزرگ) بیش از اندازه است. این یکی از عوامل تبدیل ریال به ارزهای خارجی است.

• سیاسی است هم بدین خاطر که رژیم کشور را گرفتار هفت جنگ کرده است و ایران مرتب تحریم و تهدید می‌شود و هم بدین خاطر که دولت از جامعه ملی بیگانه است و سیاست اقتصادیش را ساختار دولت ولایت مطلقه فقیه تعیین می‌کند. بدین خاطر است که اقتصاد ایران که در دوران مرجع

انقلاب، تدابیری برای تولید محور شدنش به اجرا گذاشته شدند، به دنبال کودتا، باز، همان اقتصاد مصرف و رانت محور دوران پهلوی شد.

• اجتماعی است هم بخاطر توزیع بشدت نابرابر درآمدها در سطح مناطق کشور و در سطح مردم کشور و هم بدین خاطر که حجم عظیم نقدینه، نزد یک اقلیت کوچک متمرکز می‌شود و این اقلیت کوچک این حجم عظیم را در آن فعالیت‌های کوتاه مدت بکار می‌اندازند که درآمد بیش از اندازه عاید می‌کنند. و هم بخاطر آن که مال بخشی از ترکیبی است که تعیین کننده منزلت اجتماعی است.

• فرهنگی است هم بخاطر آن که در استبداد و اقتصاد مصرف محور، خلق فرهنگ جای خود را به مصرف «فرهنگ مصرف» می‌دهد. هم بدین خاطر که در این استبداد، سلسله مراتب اجتماعی بر محور قدرت شکل گرفته است و نوع مصرف گویای موقعیت هر کس در این سلسله مراتب است و هم بخاطر طرز فکرهای توجیه کننده لزوم «همرنگ جماعت شدن» و هم بخاطر مشروع انگاری مسابقه در استفاده از فرصت‌های رانت‌خواری و مافیاسازی و هم بخاطر تمایل به ترک کشور و زندگی در «جامعه‌های مرفه» و هم بخاطر بی‌اعتمادی نسبت به دوام رژیم و وخامت بارتر شدن زندگی قشرهای ناهمگون از لحاظ فرهنگی و دینی و مرامی، در نتیجه، تشدید ترسها که رژیم القا کننده اول آنها است.

بدین‌قرار، هرگاه امر واقعی که افزایش ویران‌گر حجم نقدینه است، بطور مستمر، چهار بعد بالا را نداشت، بنابراین، چهار دسته عوامل بالا را در بر نداشت و اثرات ویران‌گرش را ببار نمی‌آورد، بدیهی است که «روان» و «تبلیغ» قیمت هر دلار را تا ۴۸۰۰ تومان بالا نمی‌برد:

۳. حجم عظیم نقدینه وقتی ساختار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، تبدیل شدن آن را به سرمایه و بکار افتادنش را در تولید، ناممکن می‌کند، بمبی می‌شود با انفجارهای پی‌درپی، نه تنها در کوتاه مدت و میان

مدت، که در دراز مدت هم. عوامل چهارگانه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مسیری که انفجارهای حجم عظیم نقدینه، در آن، انجام می گیرند، را معلوم می کنند:

- خرید ارز خارجی، هم بخاطر ثابت نگاه داشتن و بلکه افزایش دادن دارائی و هم بلحاظ استفاده از فرصت های رانت خواری (قاچاق یکی از فرصت ها و فرصتی دائمی است)

- صدور سرمایه.

- فعالیتهای اقتصادی کوتاه مدت برخوردار از امنیت و سود بالا،

- رباخواری یکی از شیوه های استثمار است، جهت دادن به فعالیت های اقتصادی شیوه دیگر و بسیار ویران گرتری است. چراکه فعالیتهای اقتصادی که، در آنها، سود کم تر از نرخ بهره می شود، زیان می دهند و کسی بطرف آنها نمی رود. تدبیر صفرکردن نرخ بهره برای فعالیتهای تولیدی و حفظ نرخ بهره برای فعالیتی بازرگانی (عمده واردات) را نخست بنی صدر بکار برد. سپس در اقتصادهای صنعتی، وقتی بیکاری شدت گرفت، سود آورکردن فعالیتهای تولیدی، ناچیزکردن نرخ بهره را اجتناب ناپذیر کرد.

- تخریب شدن توان کار جمعیت کشور بخاطر آن که ساختار تولید کار عرضه نمی کند، در نتیجه تخریب نیروهای محرکه دیگر. بنابراین،

- تشدید بیکاری و گسترش آسیب های اجتماعی. در نتیجه،

- یأس از رژیم و روی آوردن به جنبش برای تغییر آن. بدین خاطر است که جنبش ها در رژیم ولایت مطلقه فقیه، امر واقع مستمری شده اند و حالا دیگر، جنتی نیز از وضعیتی می ترسد که در سالهای آینده می تواند پیش آید.

*** راه کاری که رژیم توانا به عملی کردن آن نیست:**

۱. تغییر ساختار دولت و تغییر ساختار نظام اجتماعی تا که دولت حقوقمدار و نظام اجتماعی باز شود و توانا به به کار انداختن نیروهای محرکه در رشد؛ گردد

۲. تغییر ساختار اقتصاد مصرف محور به اقتصاد تولید محور. و

۳. جذب مازاد حجم نقدینه که با وجود دو تغییر بالا، می تواند به سرمایه بدل و در تولید بکار افتد. بخصوص که تغییر ساختار بودجه و تغییر ساختار اعتبارات بانکی و تغییر ساختار واردات و صادرات کشور، تبدیل حجم نقدینه به سرمایه را آسان می کنند.

۴. منطبق کردن سیاست آموزشی کشور با ایجابات رشد انسان و عمران طبیعت و آموزش و پرورش نیروی محرکه ای که انسان است برای آنکه نیروهای محرکه دیگر را تولید و در رشد بکار گیرد. در نتیجه،

۵. برخورداری ایرانیان از استقلال و آزادی و دیگر حقوق، حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه ایرانی بعنوان عضو جامعه جهانی.

۵ تغییر بنیادی بالا باید همراه شوند با

۶. تغییر سیاست خارجی کشور از رهگذر محور شدن حقوق ملی و حقوق جامعه ایرانی و حقوق طبیعت در سیاست خارجی، بنابراین، پایان بخشیدن به جنگهای هفت گانه و منطبق شدن سیاست خارجی کشور با خواست مردم جامعه ها که برخورداری از حقوق است. این تغییر بسا باید پیشاپیش انجام بگیرد.

خوانندگانی که بخواهند با **برنامه جامع عمل اقتصادی** آشنائی پیدا کنند، به سایت بنی صدر و سایت انقلاب اسلامی می توانند مراجعه کنند.

وضعیت سنجی یکصد و هشتاد و هشتم:

رفراندوم

۲۶ بهمن ۱۳۹۶ برابر ۱۵ فوریه ۲۰۱۸

در ۲۲ بهمن ۱۳۹۶، روحانی پس از این که از ایران، بهشتی به تصویر کشید که گویا بخشی از گرداندگان رژیم نیز آن را نمی بینند، مدعی شد هرکس قانون اساسی را که، در آن، ولایت مطلقه فقیه، محور آن است، قبول دارد، انقلابی است. در پایان سخن نیز، حربه رفراندوم را از آن خود کرد وقتی گفت:

* روحانی دم از رفراندوم می زند:

روحانی گفته است:

«میراث بزرگ امام ما قانون اساسی است. قانون اساسی را پاس بداریم، از ظرفیت قانون اساسی استفاده کنیم. خیلی از مسائلی که ما امروز به عنوان مشکل در مسئله روابط اجتماعی و سرمایه گذاری ها داریم عمل نکردن به قانون اساسی است. قانون اساسی معیار ماست. هر که قانون اساسی را قبول دارد انقلابی است همه باید بیاییم. مجلس، قوه قضاییه و نیروهای مسلح همه به قانون اساسی عمل کنیم. قانون اساسی بن بست ها را برداشته و ظرفیت بسیار بزرگی دارد.

اگر جایی با هم بحث داریم، به اصل ۵۹ قانون اساسی مراجعه کنیم. اصل ۵۹ قانون اساسی می‌گوید برخی موارد قانونگذاری و اعمال قوه مقننه مراجعه به آرای مستقیم مردم است، اگر در مسئله‌ای اختلاف داریم، دعوا و شعار ندارد، صندوق آرا را بیاوریم، طبق اصل ۵۹ قانون اساسی هرچه مردم گفتند به آن عمل کنیم. این ظرفیت قانون اساسی ما است. آستانه تحمل را بالا ببریم».

نخست بدانیم که برابر قانون اساسی بازنگری شده، اختیار برگزاری همه پرسی که بنابر اصل ۵۹، از آن رئیس جمهوری و مجلس بود، از این دو سلب و به «رهبر» داده شده است. بنابراین، اختیار با خامنه‌ای است. افزون بر این، برابر قانون اساسی بازنگری شده، هماهنگ کننده و رفع اختلاف کننده سه قوه نیز «رهبر» است. بدین سان، علاوه بر این که، همه پرسی برای رفع اختلاف، ناقض اختیار «رهبر» است، این او است که می‌تواند با برگزاری همه پرسی موافقت کند یا نکند.

پرسش این است: روحانی که می‌داند حل و فصل اختلاف‌ها با «رهبر» است و این او است که «فصل الخطاب» است و نیز می‌داند که اختیار برگزار کردن یا نکردن همه پرسی هم با او است، چرا در پایان سخنرانی، همه پرسی را پیش می‌کشد؟ به این پرسش، پاسخ‌هایی چند داده شده‌اند:

۱. تثبیت موقعیت خود بمثابة «تنها» منتخب مردم سراسر کشور و زمینه سازی برای «رهبر» شدن. کسانی به قوه تخیل خود میدان داده و این قوه، تا شاهد منظره‌ای شوند که تأیید «رهبر» آینده توسط همه پرسی است، پیش رفته است. به سخن دیگر، پس از انتخاب شدن رهبر توسط مجلس خبرگان، مردم هم، در یک همه پرسی، گزینش خبرگان را تصدیق یا تکذیب خواهند کرد!.

۲. ارگان سپاه (تسنیم) مدعی شده است که روحانی، به راه بنی‌صدر رفته است. بنابراین، پذیرفته است که نزاع میان دو طرف جدی است. اما آن زمان، برابر اصل ۵۹، رئیس جمهوری بود که با موافقت مجلس، دستور انجام همه پرسى را مى‌داد. همه پرسى همواره برای پایان بخشیدن به بحران است. آن زمان نیز، سران حزب جمهوری اسلامی مجلس قلابی را وسیله کودتای خزنه کرده بودند. این شد که وقتی بنی‌صدر همه پرسى را پیشنهاد کرد، خمینی که بنابر قانون اساسی، حق مداخله نداشت، گفت: ۳۵ میلیون بگویند بله من می‌گویم نه و، بنابر یادداشتهای هاشمی رفسنجانی، دستور داد که مجلس زودتر کار بنی‌صدر را تمام کند.

اما آیا رویارویی در درون رژیم چنان شده است که روحانی چاره را همه پرسى یافته است؟ اگر پاسخ آری باشد، طرف او کیست؟ اصول‌گرایان - روحانی در سخنرانی آنها را به اتحاد می‌خواند - بدون سپاه، وجودی ناچیز دارند. بنابراین، اگر نزاعی در میان باشد، نزاع با سپاه و ابواب جمعی آن است. یک نوبت سران سپاه با روحانی به گفتگو نشستند. بعد از آن، گفته شد که مصالحه کرده‌اند. باوجود این، شاخه تبلیغاتی دستگاه ولایت مطلقه فقیه و سپاه، بطور مستمر، روحانی را تحت حمله‌های تبلیغاتی خود نگاه داشته است. اگر نزاع آشتی‌ناپذیر شده باشد، بدان معنی است که خامنه‌ای عملاً از کار افتاده است. برخی علامتهای از کار افتادگی او را نیز مشاهده کردنی می‌دانند. از جمله می‌گویند: پس از آن‌که وزیر دفاع دستور رهبر را که بنا بر آن، سپاه و ارتش باید تأسیسات اقتصادی خود را واگذار کنند؛ ابلاغ کرد، نماینده سپاه گفت: ما این دستور را نشنیده‌ایم.

۳. با، سلاح همه پرسى را از آن خود کردن، او با یک تیر دو نشان می‌زند: ۳/۱. در آنچه به سیاست خارجی مربوط می‌شود، او خطاب به امریکا، بطور خاص و به غرب بطور عام، می‌گوید: راهکار شما حمایت از من و نه

تضعیف من باید باشد. آنچه شما می‌کنید، در عمل، تقویت جناح «اقتدارگرا» است؛

۳/۲. شعار رفراندوم را از آن خود می‌کند و بر موج اعتراضات سوار می‌شود و نارضائی همگانی را سلاح می‌کند برای تضعیف رقیب و تقویت خود و موقعیت متفوق جستن در درون رژیم؛

۴. پوست خبریزه زیرپای او گذاشته‌اند و او هم نادانسته پا روی آن گذاشته و سر خورده است. توضیح این که وقتی همه پرسى زمینه پیدا کرد، امکان می‌دهد طرح خامنه‌ای در حذف ریاست جمهوری انتخابی و جانشین شدنش با گزینش رئیس جمهوری توسط مجلس و یا حتی حذف آن، به همه پرسى مهندسی شده، گذاشته و تصویب شود. احتمال فریب خوردن و «جوگیر شدن» چندان قوی نیست. چرا که روحانی تأکید می‌کند که اگر انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس نبود، انقلاب هم نبود.

اما آنچه که از واقعیت در سخن او است، این است:

• الف. فصل الخطاب را مردم دانستن، ولو به زبان، نفی «رهبر» بمثابة «فصل الخطاب» است. روحانی گفت تشکیل اجتماع حق مردم است، اما وقتی جبهه ملی از او خواست با راهپیمائی به دعوت این جبهه موافقت کند، بر همگان آشکار کرد که قول او، هم غیر از فعل رژیم است و هم در مقایسه با فعل رژیم، پیشیزی نمی‌ارزد. بنابراین، گرچه قول او در باره همه‌پرسی هم پیشیزی نمی‌ارزد و مجاز است نه واقعیت، اما، سخن او گویای ضعف مفرط رژیم ولایت مطلقه فقیه است. به سخن دیگر، هرگاه مردم ایران به جنبش خویش ادامه دهند و آنرا همگانی کنند، تغییر دولت قدرت محور به دولت حقوقمدار و گذار از نظام اجتماعی نیمه بسته به نظام اجتماعی باز، تحقق یافتنی است. و مهم‌تر این که،

• ب. هسته عقلانی چهار فرض بالا این است که وضعیت کنونی قابل ادامه نیست. رژیم تک پایه‌ای که از راه محور کردن قدرت خارجی در سیاست داخلی و خارجی، برای سلطه بر جامعه، تعادل برقرار می‌کرد، بخاطر هزینه کمرشکن این تعادل سازی، آنهم در روابط مسلط - زیر سلطه، کار خود را به بن‌بست کشانده است. بنابراین، راهکار، متکی کردن دولت به ملت برخوردار از حقوق است. این تغییر نیازمند تغییر ساختار دولت از قدرت محور به حقوق محور است و این تغییر نیازمند بدیل معتقد به استقلال و آزادی و جذب ناپذیر در ساختار دولت قدرت محور، بنابراین، توانا به تغییر آن است. تغییر آن بر اصل استقلال، رها کردن دولت از وابستگی‌های خارجی و قدرت محوری است و تغییر آن بر اصل آزادی، تابع ملت کردن دولت حقوقمدار است: تصمیم را مردم می‌گیرند و دولت در اداره برگزیدگان آنها، تصمیم مردم را اجرا می‌کنند.

باوجود این،

✱ شعار رفرا ندوم و واقعیت؟:

سلیمانی، فرمانده سپاه قدس، به روحانی و احمدی نژاد اخطار کرده است که نقش اپوزیسیون را بازی نکنند. از دید او، قصد روحانی، از آن خود کردن سلاح رفرا ندوم و سوار شدن بر موج و جهت دادن به موجها بر ضد رقیبانش در رژیم است. راستی این است که هر چهار احتمال بالا یک واقعیت را باز می‌گویند و آن این است که روحانی مطمئن است با وجود رژیم، رفرا ندوم برضد رژیم ناممکن است. هر رفرا ندومی هم که رژیم برگزار کند، مهندسی شده و حاصل آن بسود رژیم می‌شود.

نظارت سازمان ملل بر رفرا ندوم، وقتی رژیم برجا است، ناشدنی است. زیرا، علاوه بر این که تجربه چند انتخابات تحت نظارت ناظران بین‌المللی،

ثابت کرد که این نظارت مانع از تقلب نمی‌شود، تا رژیم برجا است، بدان تن نخواهد داد. سازمان ملل متحد هم برابر اساس نامه خود، از مداخله در امور داخلی کشورها، ممنوع است. وگرنه، تنها در ایران نیست، در فراوان کشورها، آن سازمان از این گونه رفتارندوم‌ها را باید تصدی کند.

فایده طرح همه پرسی تحت نظارت چیست؟ این فایده را دارد که افکار عمومی دنیا هم آگاه می‌شود که رژیم فاقد پایگاه است و هم نسبت به مبارزه مردم ایران برای تغییر رژیم ولایت مطلقه فقیه به دولت حقوقمدار، حساس می‌شود و بر اثر آن آگاهی و این حساسیت، جهانیان به حمایت از مبارزه مردم ایران بر می‌خیزند.

در عوض، چند اشکال است:

۱. ابهام. نه معلوم است که شکل و محتوای دولت جانشین چیست و نه معلوم است که برگزار کننده انتخابات تحت نظارت چیست؟

۲. از آنجا که بدون موافقت رژیم ولایت فقیه، سازمان ملل نمی‌تواند عمل کند، پس لاجرم باید از رژیم خواست که با رفتارندومی برای تغییر خود، تحت نظارت سازمان ملل متحد، موافقت کند.

۳. بدین قرار، دولت ولایت مطلقه فقیه باید با رفتارندوم موافقت کند و از سازمان ملل متحد بخواهد که بر آن نظارت کند. اما مقام تصمیم گیرنده سازمان ملل که باید با تقاضا موافقت کند، کیست؟ در واقع، ۵ کشور دارنده حق وتو. آیا رژیمی که برای انحلال خود باید از این ۵ کشور تقاضای موافقت با نظارت بر رفتارندوم را بکند، کار آسان‌تر را که تأمین منافع آنها و برجا ماندن است را نخواهد کرد؟

۴. ایجاد فرصت برای رژیم در بکاربردن همه‌پرسی، در تثبیت خود.

۵. نقش مردم ایران چیست؟ انتظار تا زمانی که رژیم با تقاضا موافقت کند، یا عمل؟ اگر مردم باید عمل کنند و کار را به جایی برسانند که همه‌پرسی ممکن شود، پس شعار رفتارندوم بی‌محل می‌شود و جای خود را به شعار

جنبش باید همگانی بگردد و تا پیروزی ادامه یابد، می‌دهد. کار صحیح فراخواندن مردم به همگانی کردن جنبش و ادامه آن تا پیروزی است.

عامل تغییر، مردم ایران هستند و این تغییر را خود باید تصدی کنند. بنابراین، هم بدیل باید شفاف باشد و هم رژیم جانشین باید شفاف باشد و هم قانون اساسی آینده و هم قانون اساسی دوران گذار و هم برنامه عمل باید شفاف و پیشاپیش در اختیار مردم قرار گیرند تا جنبش آنها قابلیت همگانی شدن را بیابد و در شفافیت ادامه بجوید. سرانجام، تغییر بر اصول استقلال و آزادی، در شفافیت تمام، انجام بگیرد. به ترتیبی که، در جریان تغییر، ایرانیان فرهنگ استقلال و آزادی بیابند و دولت حقوقمدار ترجمان این فرهنگ بگردد.

وضعیت سنجی یک صد و هشتاد و نهم:

سیاست نظامی جدید امریکا و «بحران موشکی»؟

۰۳ اسفند ۱۳۹۶ برابر ۲۲ فوریه ۲۰۱۸

* چند اطلاع مهم:

- ماکرون، رئیس جمهوری فرانسه، می گوید: برنامه موشکی ایران باید زیر نظارت بین المللی قرار گیرد. روزنامه لوموند (۲۰ فوریه ۲۰۱۸) مصاحبه خود با نوبخت، سخنگوی حکومت روحانی را انتشار داده است. نوبخت می گوید انتظار دارد که رئیس جمهوری فرانسه، موضع مسئولانه تر اتخاذ کند. او از اروپا می خواهد در باره برجام متحد باشند تا اگر امریکا از توافق وین خارج شد، نبودش جبران شود. و باز می گوید: ایران در باره امنیت و سیاست دفاعی خود، مذاکره نمی کند؛
- در همین تاریخ، تیلرسون، وزیر خارجه امریکا، در قبال «برجام»، رویه نرم تری اتخاذ کرده است؛
- سخن از تسلیم قطعنامه ای برضد ایران توسط کشورهای امریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان، بخاطر در اختیار قراردادن موشک بالستیک به حوثی های یمن است.
- به گزارش خبرگزاری فارس، در ۲۵ بهمن ۱۳۹۶، در آیین یادبود عماد مغنیه، قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس، گفته است: «دشمن می داند، اما باید با جدیت بداند که قصاص خون عماد مغنیه، شلیک موشک و کشتن یک نفر نیست، قصاص این خون ها، نابودی رژیم صهیونیستی [اسرائیل]

است و دشمن می‌داند که این یک امر حتمی است؛ این وعده الهی است که حتماً تحقق پیدا خواهد کرد.»

و در ۳۰ بهمن ۹۶، در حضور، ظریف، «وزیر» خارجه رژیم ولایت فقیه، لاوروف، وزیر خارجه روسیه، در همایش بین‌المللی اندیشکده والدایی، مرکز مطالعات وابسته به کاخ کرملین، گفته است: اظهاراتی در مورد محو اسرائیل از نقشه دنیا پذیرفتنی نیست.

- ژنرال نیتزان آلون، فرمانده عملیات قوای اسرائیل، در مصاحبه با رادیو ارتش گفته است: «در سال ۲۰۱۸ احتمال برخوردهای نظامی وجود دارد. نه لزوماً بخاطر تمایل هر یک از کشورهای طرف ما، بلکه بخاطر وخامت تدریجی اوضاع. به همین خاطر ما ابعاد آمادگی خود را افزایش داده‌ایم. اسد، با درهم شکستن آخرین گروه‌های مقاومت شورشیان در ادلب، به تدریج، در جنوب غرب کشور، به مرزهای اسرائیل و اردن، نزدیک می‌شود. متحدان رژیم سوریه فرصتی خواهند یافت تا توجه خود را به اسرائیل معطوف کنند».
- سیاست جدید نظامی امریکا: افزایش هزینه‌های نظامی و تولید سلاحهای اتمی تاکتیکی جدید که ضعیف و با توان تخریب محدود هستند است و تهدید به بکار بردن آن برضد کشورهای غیر اتمی، در جنگ پیشگیرانه، خطر جنگ را افزایش داده و سبب نگرانی کشورهای متحد امریکا نیز شده است.

این خبرها هم گویای افزوده شدن بحرانی جدید بر بحران جنگهای هفتگانه‌اند و هم نقش رژیم و اسرائیل و حکومت ترامپ را در برانگیختن بحران جدید و خطر حمله نظامی به ایران، روشن، می‌نمایانند:

*** سیاست نظامی جدید امریکا و تهدید ایران به حمله نظامی**

؟:

• در ۲ فوریه ۲۰۱۸، وزارت دفاع امریکا سیاست نظامی جدید امریکا را به این شرح، اعلان کرد:

۱. افزایش بودجه نظامی امریکا،

۲. تکامل بخشیدن به سلاحهای اتمی تاکتیکی با برد محدود و اثر تخریبی ضعیف،

۳. تهدید کشورها به بکار بردن این سلاح، نه تنها در مقام مقابله، که بهنگام اقدام به جنگ پیشگیرانه و برضد کشورهای نیز که فاقد سلاح هسته‌ای هستند.

• بنابر ارزیابی کارشناسان، از جمله، روبرت بیبو **Robert Bibeau** کشورهای ردیف اولی که مد نظر سیاست نظامی امریکا هستند، عبارتند از: - روسیه بخاطر آنکه کشور صادر کننده نفت و گاز است و بازوی نظامی ابرقدرت اقتصادی و مالی است که چین است؛

- چین بمثابه قدرت اقتصادی و نظامی رقیب؛

- کره شمالی بخاطر آنکه کشوری مجهز به سلاح اتمی است و میان دو غول، یکی امریکا و دیگری چین که در پی سلطه بر جهانند؛ قرار گرفته است.

- ایران بخاطر این که به چین نفت صادر می کند و بخاطر آنکه در برابر مقاصد سلطه جویانه امریکا ایستاده است. ایران از این که دلار تنها پول در مبادلات بازرگانش باشد، امتناع می کند.

- اتحادیه اروپا، متحد امریکا، این اتمام حجت را از امریکا، دریافت کرده است: «در این ماجرای نظامی که سلاح هسته‌ای می تواند بکار گرفته شود، یا با ما هستید و یا برما هستید». بدین سان، اروپا با این خطر روبرو است که چون دو جنگ جهانی پیشین، صحنه جنگ جهانی سوم بگردد. و تردید جدی وجود دارد که سران اروپا بدان تن دهند که کشورهاشان صحنه جنگ جدید بگردد.

- تمامی کشورهای دنیا، اعم از بزرگ یا کوچک، متحد یا دشمن امریکا، توسط وزارت دفاع امریکا تهدید به انتقام اتمی می‌شوند اگر جرأت ایستادگی در برابر سلطه‌جوئی امریکا را به خود بدهند؛

- خود مردم امریکا نیز اگر در مقام اعتراض به فقر روزافزون خود (در یک برآورد دقیق، فقیران امریکا یک جمعیت ۱۲۰ میلیون نفری را تشکیل می‌دهند) برآیند.

*** چرا سیاست نظامی جدید امریکا در این زمان ابراز می‌شود؟**

۱- سرمایه داری امریکا و جمعی بزرگ از ژنرالهای امریکا متوحش شده اند. زیرا می‌دانند که بنای اقتصاد امریکا در حال فرو ریختن است. دلار تهدید می‌شود و بدین تهدید، چوب بست بانکی اقتصاد امریکا تهدید به فرو ریختن می‌شود. بزرگی رقم قرضه امریکا، هوش ربا است؛ کسر بازرگانی خارجی امریکا کمرشکن است و کشتی اقتصاد امریکا را تهدید به غرق شدن می‌کند. فقر و بیکاری واقعی از اندازه بیرون است و تنش‌های اجتماعی ناشی از آنها، هر روز ملموس‌تر می‌شوند. جامعه امریکا در معرض متلاشی شدن است. در این نشانی، می‌توان یک رشته مقاله‌ها در باره وضعیت واقعی امریکا یافت (<http://www.les7duquebec.com>)؛

۲. دونالد ترامپ انزوا طلب نیست، بلکه جانبدار سلطه امریکا بر جهان است. امریکا قراردادهای خود را با کشورهای دیگر دنیا، موضوع تجدید نظر کرده است. شاخ و شانه کشیدنهای دونالد ترامپ هدفی جز مجبور کردن دولت‌های رقیب به تن دادن به شرائط امریکا ندارد؛

۳. بنابراین، انتشار پر سر و صدای سیاست نظامی جدید امریکا و تأکید بر پرخاشگر بودن این سیاست، هدفی جز ناگزیر کردن قشرهای حاکم در

کشورهای مختلف به حفظ دلار بمثابة پولی که بدان مبادلات بازرگانی را انجام می‌دهند و تمکین کردن از احکام بازرگانی امریکا (نمونه کانادا) ندارد.

*** نتایج سیاست نظامی جدید امریکا چه می‌توانند باشند؟:**

۱. اعلان این سیاست اثر اولش این است که جبهه مخالف (چین و روسیه و ایران) را به یکدیگر، نزدیک می‌کند. موضع خامنه‌ای بدون ابهام است: در برابر امریکا، به روسیه و چین است که باید نزدیک شد.

کشورهای چین و روسیه و ایران نیز روی به مسابقه تسلیحاتی خواهند آورد. این امر بهدر دادن نیروهای محرکه، نیروی کار و سرمایه و منابع در تولید تسلیحات و بنابراین، بدتر شدن وضعیت اقتصادی این کشورها، بخصوص ایران، می‌شود. زیرا سرمایه‌ها و دیگر نیروهای محرکه را از قلمرو اجتماعی به قلمرو نظامی می‌برد؛

۲. هم اکنون کشورهای اروپا برآن شده‌اند که تجدید تسلیحات کنند. هم اکنون برخی از این کشورها بر بودجه نظامی خود افزوده‌اند. اتحادیه اروپا، نخستین قدرت اقتصادی و بازرگانی دنیا است. اما ممکن است این موقعیت را بخاطر تن دادن به فشار امریکا از دست بدهند؛

۳. شماری از کشورهای دنیا که به سلاح اتمی مجهز نیستند، برآن می‌شوند که سلاح اتمی تهیه کنند تا که از خود در برابر تهدید اتمی امریکا محافظت کنند؛

۴. بنا بر تحقیق‌های جدید در باره علت‌های اسلام ستیزی و اسلام هراسی که امریکا بطور خاص و غرب بطور عام، یکی در شمار مهم‌ترین‌ها این است

که امریکا چون دیگر توانا به تفوق اقتصادی از راه رقابت نیست، بر آن است که مانع از رشد کشورهای دیگر دنیا بگردد. کشورهای مسلمان بیشتر باید تخریب شوند زیرا این کشورها منابع عظیم نفت و گاز دارند. رژیم ولایت مطلقه فقیه که حاصل سازش‌های پنهانی با امریکا و غرب و نیز باج دادن به روس و چین و... است، بخاطر از خود بیگانه کردن دین در بیان قدرتی که ولایت مطلقه فقیه است دستیار بزرگ امریکا و غرب در اسلام هراسی و اسلام ستیزی است. گروه‌های دیگری چون داعش و القاعده و... که امریکا و غرب پدید آورندگان آنند نیز، کار اسلام هراسان و اسلام ستیزان را آسان می‌کنند.

یادآور می‌شود که در دوران بنی‌صدر که او برنامه اقتصاد تولید محور را به اجرا می‌گذاشت، کیسینجر، وزیر خارجه اسبق امریکا که از طراحان گروگانگیری نیز بود، گفته بود: امریکا تحمل دو ژاپن در آسیا را نمی‌کند. و

۵. با این سیاست نظامی امریکا، جهان به پرتگاه جنگ جهانی سوم نزدیک تر خواهد شد.

*** آیا امریکا می‌تواند هدفهای خود را متحقق گرداند؟:**

پاسخ این پرسش منفی است. زیرا

۱. تهدید به سلاح اتمی، ادامه همان سیاست تهدید نظامی از قرن هژدهم، زمان تولد این قدرت است. نباید از یاد برد که این قدرت سلطه‌گر در جنگ دائمی در این و آن قاره است. عملاً، امریکا هیچ‌گاه در صلح نبوده است. اشخاص خوش باور می‌پنداشتند که با ورود افراد مسلح به صحنه جنگ، تحت پرچم سازمانهای شبه اسلامی داعش و القاعده و...، امریکائیان قوای خود را از افغانستان و عراق و سوریه بیرون خواهند برد. اما حکومت ترامپ

اعلام کرد قوای خود را بطور نامحدود در سوریه نگاه می‌دارد. همین کار را در افغانستان می‌کند؛

۲. از پایان جنگ دوم جهانی بدین سو، بودجه نظامی امریکا مهم‌ترین بودجه نظامی در جهان است. با وجود این، از شکست امریکا در ویتنام (در ۱۹۷۳) بدین سو، امریکا عملاً هیچ جنگی را نبرده است و این برغم کشتار عظیم غیر نظامیان کشورهای مختلفی که در آنها قوای امریکا وارد جنگ شده‌اند. هراندازه بیشتر پول خرج تسلیحات می‌کند، اثر بخشی هزینه‌ها کمتر می‌شود. مشکل ارتش امریکا تسلیحات آن نیست بلکه سربازان امریکائی هستند که دیگر حاضر نیستند بخاطر سرمایه‌داری بکشند و کشته شوند.

۳. سیاست نظامی جدید بیان‌گر احساس یأس دستگاه مالی امریکا است که وحشت زده ناظر فروریختن نظام اقتصادی و مالی منحنی این کشور است و مایوسانه تقلا می‌کند مانع آن شود. و

۴. برغم تحمیل‌ها که سرمایه‌داران امریکا به قشرهای زحمتکش امریکا و جهان روا می‌دارند، اقتصاد امریکا دیگر توان رقابت با اقتصادهای دیگر را ندارد. این اقتصاد دارد فرو می‌ریزد، در همان حال که قدرتهای اقتصادی متفوق (چین و متحدانش و اتحادیه اروپا)، دارند خلائی را پر می‌کنند که واپس روی اقتصاد امریکا، پدید می‌آورد.

*** انحطاط دو ابرقدرت که نیم قرن پیش از این پیش بینی علمی شد و راه‌کار کشوری چون ایران:**

۱. واقعیت امروز که انحلال شوروی سابق، بمثابة ابرقدرت، و ورود ابرقدرت دیگر، امریکا، به مرحله انحطاط است، در ۱۹۷۰، وقوع نیافته

بود. به یمن تحقیق، امری که اینک واقع شده است، مشاهده کردنی شد. آن زمان، نه تنها تمایلهای جانبدار آن دو ابرقدرت، آن ارزیابی را که حاصل مطالعه دینامیک‌ها بود، فهم نمی‌کردند و نمی‌پذیرفتند، بلکه آنها هم که خود را مستقل از آن دو می‌خواندند، «تئوری» بی‌رابطه با واقعیت می‌انگاشتند. هرگاه واقعیت امروز را آن روز، دست کم، واقع شدنی فرض می‌کردند، ایران نه در دام گروگان‌گیری می‌افتاد و نه گرفتار محاصره اقتصادی و جنگ ۸ ساله می‌شد و نه کارش به افتادن در ورطه بس خطرناک جنگهای هفت‌گانه می‌کشید و، نه امروز، با شانتاژ اتمی امریکا روبرو می‌گشت.

۲. یکبار دیگر، باید هشدار داد که راه‌کار، ورود در جبهه بندی روس و چین در برابر امریکا و متحدانش نیست. راه‌کار، برپایه موازنه عدمی، بنابراین، حقوق ملی، رابطه برقرار کردن با انیران است. از اتفاق، سیاست نظامی جدید امریکا، بدین‌خاطر که جبران ناتوان شدن اقتصادی با توسل به شانتاژ نظامی است، فرصتی دیگر برای کشوری چون ایران است که به جای تهدیدهای توخالی کردن که برای باج ستاندن غرب و شرق از ایران، دستمایه می‌شوند موقعیت را برای بنای اقتصادی تولید محور و بیابان زدائی، مغتنم بشمارد و از امکانه‌های بسیار که سیاست جدید نظامی امریکا، ایجاد می‌کند، سود جوید.

افسوس که عقل قدرتمدار خامنه‌ای و عقلهای معتاد به زور گفتن و خورد و برد کردن که سران مافیاهای نظامی - مالی دارند، واقعیت‌ها را اندر نمی‌یابند. با وجود این، چاره مردم ایران ناچار نیست: اعتماد به توانائی خویش و برخاستن به استقامت برای بنای دولت و نظام اجتماعی بر پایه استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی گذاشتن، چاره کار است.

وضعیت سنجی یک صد و نود:

تهدید به خفقان اقتصادی در بن بست

۱۰ اسفند ۱۳۹۶ برابر ۱ مارس ۲۰۱۸

* اعتراف‌ها و رویدادها و زبان آنها:

❖ وقتی خامنه‌ای بخاطر عقب ماندن در عدالت، پوزش می‌خواهد، در واقع، اعتراف می‌کند که رژیم ولایت مطلقه فقیه پایگاه ادعائی خود (مستضعفان) را از دست داده است.

❖ وقتی کارگران فولاد، در اهواز، در محل و در وقت اقامه نماز جمعه، اجتماع می‌کنند و شعار می‌دهند: «مرگ بر کارگر، درود بر ستم‌گر»، یعنی این‌که قشرهای زحمتکش جامعه ایران، نه تنها از رژیم ولایت مطلقه فقیه مأیوس هستند، بلکه آن را ستمگر و حامی اقلیت ستمگر و رانت خوار می‌دانند.

❖ وقتی روحانی راه‌کار را فراندوم می‌شناسد، یعنی رژیم در بن بست است و به گمان او، با انجام همه پرسی، کشور از بن بست خارج می‌شود. در واقع، بن‌مایه سخن او این است که دیگر، «رهبر» فصل الخطاب نیست و نمی‌تواند مشکل‌های برف انبار شده را حل کند، چرا که ولایت مطلقه فقیه و خود او مشکلِ مشکل ساز است.

❖ و وقتی روحانی می‌گوید اسلامی کردن دانشگاه شکست خورده است، ولو شیخ صادق لاریجانی و شریعتمداری او را به تیر سخنان سخیف و تحقیرآمیز ببندند، سخن او اعتراف به یک واقعیت است و آن این است که رابطه دین و علم، رابطه سلطه اولی بر دومی یا دومی بر اولی نیست. اگر شد، کار را به بن‌بست می‌کشاند و دانشگاه‌های ایران در بن‌بست هستند. خارج شدن از بن‌بست نیازمند تغییر رابطه دین با علم است. این تغییر رابطه نیاز دارد به انقلاب در دین تا که خود گردد. یعنی بیان استقلال و آزادی بر اصل موازنه عدمی بگردد. این اصل است که بکار اهل دانش می‌آید چرا که، بدان، عقول اهل دانش از خودانگیختگی، استقلال و آزادی، برخوردار می‌شوند و به یمن این همانی جستن با هستی، می‌توانند بر موضوع شناخت خود احاطه بجویند و آن را نزدیک به همان که هست بشناسند.

❖ قرآن حجابی را که ملاتاریا مدعی است، مقرر نکرده است. در باره واجب‌ها نیز، مجبور کردن کسی به عمل به آنها را، آن‌هم، با ضرب و شتم و زندان، مقرر نکرده و تصریح کرده است که در دین اکراه نیست. بر انسان است که بداند، حقوق، ذاتی حیات هستند و عمل به آنها فریضه است. زیرا کیفیت و کمیت حیات بستگی به عمل کردن و یا عمل نکردن به حقوق دارد. باوجود این، قرآن نگفته است اگر کسی حقوق ذاتی حیات خود را نشناخت و بدانها عمل نکرد، باید به این یا آن مجازات محکوم شود. اجباری کردن روسری و جرم گرداندن برهنه کردن سر و مجازات کردن زنی که چنین کند، عملی ضد دین است. سبب سنگین شدن جو خشونت در جامعه می‌شود. پیش از انقلاب، در دوران انقلاب و، از آن پس، به استمرار، بنی‌صدر خاطر نشان کرده است و می‌کند که استقلال و آزادی و رشد در استقلال و آزادی، بر میزان عدالت اجتماعی، با استقلال و آزادی زن آغاز می‌گیرد. وقتی روسری گویای تحقیر زن با توسری و نشان دهنده دست رژیم بر بالای سر زنان، برای توسری زدن است، زن، احساس

مستقل و آزاد بودن نمی‌کند، سهل است، احساس حقارت و ذلت می‌کند. جامعه‌ای که، در آن، زنان احساس حقارت و ذلت می‌کنند، انبان خشونت‌های ویران‌گر، بنابراین گرفتار آسیب‌ها می‌شود. اگر مردم می‌دانستند عدالت میزان تمیز حق از ناحق است، این‌را نیز می‌دانستند که زور، ناحق و عمل به حق، حق است:

*** اگر ایرانیان می‌دانستند عدالت میزان تمیز حق از ناحق است:**

بیان‌های قدرت زبان فریب بکار می‌برند و، بدان، کلمه را نگاه می‌دارند و معنی و تعریف آن را تغییر می‌دهند. عدالت نیز این‌سان، تغییر معنی و تعریف داده است: میزان تمیز حق از ناحق – که تنها در بیان استقلال و آزادی می‌تواند این تعریف را بیابد – می‌شود هدفی که در آینده نامعلوم می‌توان بدان رسید. تمامی بیان‌های قدرت که توجیه‌گر سازمانها و دولت‌های قدرت محور می‌شوند، عدالت را، وقتی هم به برابری تعریف می‌کنند، هدفی می‌باوراند که در آینده متحقق خواهد شد. اما قدرت، وجود خود را از تضاد نابرابرها دارد. پس وعده عدالت بمعنای برابری، سراب است و هرگز متحقق نخواهد شد سهل است، قدرت، نابرابری را روزافزون خواهد کرد. از این‌رو،

۱. هرگاه اکثریت بزرگ جامعه که زحمتکشان هستند، بدانند که عدالت میزان تمیز حق از ناحق است، درجا، در می‌یابند که نه تنها کارکردن حق هر انسان است، بلکه، بنابر میزانی که عدالت است، مالکیت آنها بر کار خود ایجاب می‌کند که وسیله کار و امکان کار، در همه جا و همه وقت، در اختیار همگان قرار داشته باشد و حاصل کار به کار تعلق بگیرد. میزان شدن عدالت، یعنی این که از روز نخست، رابطه کنونی مالکیت انسان بر کار (مالکیت شخصی) با مالکیت خصوصی (مالکیت بر ابزار و امکانات) تغییر کند.

یعنی مالکیت خصوصی تابع مالکیت شخصی بگردد. هرگاه چنین می‌شد، مصرف و رانت محور کردن اقتصاد ناممکن می‌گشت. بنابراین،

۲. اگر عدالت میزان تمیز حق از ناحق می‌شد، بودجه دولت برداشتی از تولید ملی می‌گشت و ترکیب آن را فراهم آوردن امکان‌ها و ابزار تعیین می‌کرد و کار دولت در اختیار همگان قراردادن آنها، می‌شد. وارونه رابطه کنونی بودجه با تولید داخلی و وارونه ترکیبی که هم اکنون دارد، می‌شد.

۲/۱. نظام بانکی با دستگاه تولید مدار جریان سرمایه به تولید را پدید می‌آورد و کارش جریان سرمایه در اقتصاد تولید محور می‌شد. همراه با سرمایه، دیگر نیروهای محرکه نیز در اقتصاد تولید محور جریان می‌یافتند. در نتیجه،

۲/۲. چند و چون ساختار واردات و صادرات را نه امکان‌های رانت‌خواری و جلوگیری از تورم سیخکی، که نیازهای اقتصاد تولید محور به نیروهای محرکه تعیین می‌کردند.

۲/۳. دانشگاه‌ها نیز افزون بر تعلیم و تربیت نیروی محرکه‌ای که نیروی محرکه ساز است (دانشجویان)، دو نیروی محرکه مهم، دانش و فن را تولید و در اختیار اقتصاد تولید محور قرار می‌دادند.

۲/۴. توزیع درآمدها در سطح شهروندان و در سطح کشور و نیز توزیع امکان‌ها و نیروهای محرکه، رشد هم‌آهنگ مردم کشور و عمران طبیعت را ممکن می‌گرداند.

۲/۵. در حال حاضر، اقتصاد مصرف محور نمی‌تواند بطور مداوم بر شمار بیکاران نیفزاید. در نتیجه، دولتی که بانی این اقتصاد است، برای کاستن از فشار بیکاران، بر حجم دیوان‌سالاری می‌افزاید. اگر عدالت میزان تمیز حق از ناحق بود، این انسان صاحب حق کار بود که باید میزان نیروهای محرکه و چند و چون ترکیب و بکار افتادنشان را در تولید، معین می‌کرد.

۳. اگر عدالت میزان بود، تبعیض‌های جنسی و قومی و... از میان بر می‌خواستند و جمهور ایرانیان، یکسان، از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق خود بمثابة عضو جامعه جهانی برخوردار می‌شدند. بنابراین، ولایت از آن جمهور مردم می‌شد و دین و مرام از مالکیت قدرت - از جمله دولت - رها می‌گشتند. دولت ناگزیر می‌شد تابع حقوق پنج‌گانه بگردد و متناسب با نقش خود در رشد انسان و عمران طبیعت، تغییر ساختار بدهد: دولت قدرت محور دولت مردم‌سالار و حقوق محور بگردد.

۴. هرگاه عدالت میزان تمیز حق از ناحق می‌شد، در پی انقلابی که، در آن، گل بر گلوله پیروز شد، از فردای سقوط رژیم شاه، قواعد خشونت زدائی به اجرا گذاشته می‌شدند و ایران سرزمین صلح و دوستی همه با همه و شادی و صاحب سرمایه اجتماعی عظیم و دیگر سرمایه‌ها می‌شد و ایران بیابان و سرزمین آسیب‌های اجتماعی تهدید کننده حیات ملی نمی‌گشت. و

۴/۱. نیروی محرکه (تحصیل‌کرده‌ها) نیروی محرکه ساز، از ایران نمی‌گریختند و هر کار را ذی صلاحیتی تصدی می‌کرد و جامعه ایرانی الگوی رشد انسان و عمران طبیعت می‌شد؛

۴/۲. در پی انقلابی که در آن، گل بر گلوله پیروز شد، رژیم ولایت مطلقه فقیه استقرار نمی‌جست و خشونت صادر نمی‌کرد و یکی از عوامل فرو رفتن و فروماندن در جنگ‌ها و خشونت‌ها نمی‌شد و دینی که نامش قبول سلم است را از خود بیگانه و توجیه‌گر خشونت نمی‌گرداند.

۵. هرگاه عدالت میزان تمیز حق از ناحق می‌شد، از روز نخست، رابطه جامعه ایران با جامعه‌های دیگر، برونق حقوق ملی، تغییر می‌یافت تا که مردم کشور در بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، بر وفق موازنه عدمی،

استقلال و آزادی می‌جستند و رشد می‌کردند و چون امروز گرفتار جنگهای هفت‌گانه و آماج سیاست نظامی جدید امریکا نمی‌شدند:

*** چرا امریکا مصمم است ایران را گرفتار خفقان اقتصادی کند:**

«چرا امریکا مصمم است ایران را گرفتار خفقان اقتصادی کند»، موضوع مقاله‌ای است که روزنامه نگار فرانسوی، در تاریخ ۲۵ فوریه ۲۰۱۸، انتشار داده‌است. از دید او، علت این است که ایران، از زمین به مدیترانه وصل شده است. بنابراین، امریکا تعادل قوا میان روسیه و ایران در منطقه را به زیان منافع خود می‌داند و مصمم است ایران را خفه کند.

اما «کمر بند شیعه» کمر بند ویرانی و مرگ و ضعف است. این کمر بند، خود وسیله در ضعف اقتصادی نگاه‌داشتن ایران و نیز عراق و سوریه است. اسرائیل ایران را تهدید به جنگ در سوریه می‌کند. امریکا و متحدان اروپائیش قطعنامه محکوم کردن ایران بخاطر مداخله در یمن را تسلیم شورای امنیت می‌کنند و روسیه آن را وتو می‌کند. نماینده امریکا در سازمان ملل متحد تهدید می‌کند امریکا تصمیم‌هایی را در مورد ایران به اجرا می‌گذارد که از دست روسیه، در جلوگیری از آن، کاری ساخته نباشد. به این ترتیب، امریکا و متحدانش هم ایران را در جنگ‌ها گرفتار نگاه می‌دارند و هم نزد مردم منطقه، ایران را از عوامل، بلکه تنها عامل مرگ و ویرانی جلوه می‌دهند و هم بر بهانه‌ها برای تشدید فشار اقتصادی بر ایران، مرتب می‌افزایند.

یکبار دیگر، امرهایی که واقع می‌شوند به ما می‌گویند چرا امریکا و متحدانش می‌خواهند ایران را گرفتار خفقان اقتصادی کنند. می‌گویند: امریکا بمثابة ابر قدرت در حال انحطاط، به نسبتی بیش از آنچه افول می‌کند، به ویران‌گری نیازمندتر می‌شود. چراکه حفظ موقعیت مسلط خویش و دیر پا کردن بردن و خوردن ثروتهای منطقه را در گرو

هرچه ضعیف‌تر کردن کشورهای منطقه، بخصوص کشورهای نفت خیز می‌بیند. عربستان و شیخ‌نشین‌ها مستثنی نیستند. الا این‌که ضعیف نگاه داشتن آنها از راه ناگزیر کردنشان در بر دوش گرفتن هزینه‌های سنگین تسلیحاتی و دیگر هزینه‌های تعادل قوا در منطقه و بازگرداندن درآمدهای نفتی به اقتصاد امریکا و ایفای نقش پشتوانه دلار بمثابة پول بین‌المللی انجام می‌گیرد. این واقعیت را همگان دریافته‌اند از چه رو، رژیم ولایت مطلقه فقیه در نمی‌یابد؟ چرا، در می‌یابد. الا این‌که نیاز خود به محوری که امریکا و متحدانش در سیاست داخلی و خارجی است را حیاتی می‌داند. این است که خود را در وضعیتی قرار داده است که نه راه پس دارد و نه راه پیش. در این وضعیت، اگر بنا بر این بود:

۱. اگر عدالت میزان تمیز حق از ناحق بود، نظام سرمایه‌داری کار طبیعت و منابع موجود در آن را نمی‌ساخت و چنان نمی‌کرد که یک درصد برابر ۹۹ درصد ثروت داشته باشد. میان کشورها، بجای روابط مسلط - زیر سلطه که عامل ویرانی روزافزون نیروهای محرکه و طبیعت و منابع آن است، رابطه‌های حق با حق، سبب تعاون جهانیان در رشد انسان و عمران طبیعت می‌شد و جهان امروز، گرفتار مسابقه تسلیحاتی و نیز افزایش میزان تخریب نیروهای محرکه بخاطر به حداکثر رساندن سود و دست بالا را پیدا کردن در سلطه‌گری اقتصادی، نمی‌گشت.

و مردم ایران که برای رها شدن از سلطه همه جانبه، با هدف کردن استقلال و آزادی، انقلاب کردند، تن به بازسازی استبداد وابسته نمی‌دادند و ماندن جامعه‌ها در روابط مسلط - زیرسلطه را توجیه بازماندن در این رابطه نمی‌کردند و، برنامه استقلال و آزادی را به اجرا می‌گذاشتند و، امروز، کشور آنها الگو برای جهانیان می‌بود.

۲. امروز نیز، عدالت بمثابه میزان تمیز حق از ناحق، به مردم ایران می‌آموزد که در روابط مسلط - زیرسلطه، راهکاری جز تخریب نیروهای محرکه وجود ندارد. بفرض که ایران بر تمامی منطقه مسلط هم بگردد، حاصلی که برای ایران خواهد داشت، هرچه سنگین‌تر و کمرشکن‌تر شدن بار اقتصادی اینگونه سلطه‌گری است. چراکه از یمن و سوریه و لبنان و حتی عراق، جریان سرمایه و دیگر نیروهای محرکه بطرف ایران، برقرار نمی‌شود. نه تنها بدین خاطر که به طرف این کشورها - منهای عراق - از ایران نیروهای محرکه جریان دارند، بلکه بدین خاطر نیز که اقتصاد ایران مصرف‌محور است و خود مبتلی به صدور نیروهای محرکه و تخریب آنها است. هرگاه رژیم حفظ خود را اوجب واجبات نمی‌دانست و حتی می‌خواست در منطقه موقعیت متفوق پیدا کند، کار اولش، ایجاد اقتصاد تولید محور نیرومند می‌باید می‌شد. و می‌دانیم که این اقتصاد با استبداد ولایت مطلقه فقیه سازگار نیست، اینست که تدابیری را عقیم گذاشت که در بهار انقلاب، برای بنای اقتصاد تولید محور به اجرا گذاشته شدند. وقتی هم خامنه‌ای از «اقتصاد مقاومتی» سخن گفت، تدابیر پیشنهادی در برنامه عمل را مثله کرد تا که بنای اقتصاد تولید محور ناممکن گردد. با این‌که او و دستیارانش می‌دانستند و می‌دانند اگر امریکا در پی خفه کردن اقتصاد ایران است بدین خاطر است که مجاری تنفسی این اقتصاد در اختیار اقتصاد مسلط است.

۳. عدالت بمثابه میزان تمیز حق از ناحق، به ایرانیان هشدار می‌دهد: در اقتصاد مصرف و رانت محور، میزان «رشد اقتصادی» بهمان اندازه که بزرگ می‌شود، میزان تخریب نیروهای محرکه و طبیعت را افزایش می‌دهد. چراکه معنای آن صدور بیشتر نفت و ورود بیشتر و افزایش حجم نقدینه، بمبی در انفجاری دائمی و آلودگی بیشتر

محیط زیست و شتاب گرفتن بیابان شدن ایران است. عدالت بمثابه میزان به مردم ایران هشدار می‌دهد که هم‌اکنون در غرب، اقتصاد دانان نسبت به آینده نزدیک کشورهای صنعتی هشدار می‌دهند که باید تا فرصت هست، به «رشد اقتصادی» که در واقع رشد تخریب نیروهای محرکه توسط سرمایه‌داری است، پایان داد. بسیاری سخن از «ضد رشد» میان می‌آورند و، آرام آرام، رشد بر پایه استقلال و آزادی (نگاه کنید به کتاب رشد جلد اول، نوشته ابوالحسن بنی‌صدر) را، بمثابه رشد انسان و عمران طبیعت، مطرح می‌کنند. در این وضعیت، اگر فرض کنیم فرصت‌های ایران بتمامه نسوخته باشند، عاجل‌ترین کار، خارج شدن از روابط قوا، در سطح منطقه و جهان و به اجرا گذاشتن الگوی اقتصادی جدیدی بر میزان عدالت، عدالت بمثابه میزان تمیز حق از ناحق است.

برخوانندگان این وضعیت سنجی است که آن را پایه‌های برنامه تفصیلی عمل در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بدانند و از راه «رادیو بازار»، یعنی به بحث گذاشتن آن با یکدیگر و انتشار آن، نسبت به ضرورت تغییرکردن و تغیردادن وجدان همگانی پدید آورند.

وضعیت سنجی یک‌صد و نود و یکم:

نقش جاسوسی در ایجاد بحران اتمی و نیاز به

استقلال؟

۱۷ اسفند ۱۳۹۶ برابر ۸ مارس ۲۰۱۸

ایران از دوران قاجار تا امروز، گرفتار وابسته‌ها به قدرتهای خارجی است. هم دولت در اختیار آنها است و هم به اندازه کافی خود فروخته در اختیار دارند برای این‌که مسئله بسازند و آن را به بحرانی سخت بدل کنند. در ایجاد بحران اتمی که ایران را گرفتار تحریم گردانده و اینک آن را یکی از هدفهای «سیاست نظامی جدید» امریکا کرده است، توسط رژیم و گروه‌هایی پدید آمده است که خویشتن را از استقلال و آزادی محروم و به خدمت بیگانگان در آمده‌اند. بتازگی، در ۳ مارس ۲۰۱۸، گارت پورتر به استناد اسناد محرمانه سیا، نقش «ایرانی»‌های جاسوس و سازمان مجاهدین خلق را، بمثابة آلت فعل موساد اسرائیل، در ایجاد این بحران، یکبار دیگر، خاطر نشان کرده است:

*** «عملیات مرلین» Operation Merlin برای کشف برنامه**

اتمی ایران:

■ جفری استرلینگ، مسئول عملیات مرلین در سیا، که در سال ۲۰۱۵، بخاطر لودادن جزئیات این عملیات به جیمس رایزن، خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز، زندانی شده بود بعد از گذراندن ۴۲ ماه زندان، در ماه

ژانویه، آزاد شد. او به این علت محکوم شد که افشای عملیات به امنیت ملی امریکا صدمه زده است.

محکوم شدن او بدین خاطر بود که فرض بر این بود که ایران در کار ساختن بمب اتمی بوده و عملیات محرمانه سیا برای پی بردن به اندازه پیشرفت برنامه اتمی ایران بوده است. در حقیقت، او زندانی شد زیرا معلوم شد فرض، معتبر نبوده و نیازی به عملیات مرلین نبوده است. توضیح این که نخستین برآورد اطلاعات ملی امریکا در سال ۲۰۰۱، در این باره که ایران برنامه تولید سلاح اتمی را در دست اجرا دارد، نتیجه اعمال نفوذ معاون اداره عملیات سیا، جیمس پاویت James L. Pavitt بوده است. در مورد ایران، او از دیک چنی، معاون رئیس جمهوری در مورد تولید سلاح کشتار جمعی عراق، جدی تر بود. تاریخچه کامل تعامل اداره عملیات و اداره تحلیل اطلاعات سیا معلوم می کند که او در سال ۱۹۹۹ یک گزارشی در بردارنده اعلان خطر نسبت به برنامه اتمی ایران ساخته بود تا که موافقت کلینتون، رئیس جمهوری وقت امریکا را نسبت به عملیات مرلین بدست آورد.

❖ **پاویت عملیات مرلین را طراحی می کند: ماجرای عملیات مرلین را**

بدون توجه به دوستی بسیار نزدیک پاویت با جورج تنت، رئیس وقت سیا، نمی توان اندر یافت. ارتقای مقام پاویت و مدیر اداره عملیات شدن او دلیلی جز دوستی او با تنت نداشت. دوستی این دو بدانحد بود که وقتی تنت، در ۳ ژوئن ۲۰۰۴ سیا را ترک گفت، پاویت نیز خود را بازنشسته کرد.

وقتی، در ۱۹۹۳، او عضو مرکز جلوگیری از بسط اسلحه اتمی سیا شد، به این فکر افتاد که در اداره عملیات سیا، دایره ای ایجاد شود که فقط به کار جلوگیری از انتشار اسلحه اتمی بپردازد. او پیشنهاد کرد که این دایره جدید این اختیار را داشته باشد که نه تنها اطلاعات در این باره جمع آوری کند، بلکه بتواند دست به عملیات سری برای جلوگیری از انتشار سلاح

هسته‌ای نیز بزند. و این کار را با مأموران مخفی خود انجام دهد که در پوشش شخصی و نه رسمی، عمل می‌کنند.

در ۱۹۹۵، بمحض اینکه تنت به معاونت سیا منصوب شد، پاویت مدیر دایره جلوگیری از انتشار سلاح هسته‌ای در اداره عملیات سیا شد. و درجا، به طراحی طرح عملیات مهم در مورد ایران مشغول شد. در مارس ۱۹۹۶، «دفتر طرح‌های ویژه» اداره عملیات سیا، برنامه‌ای را طراحی کرد برای اینکه، نقشه دستکاری شده سامانه روسی منفجر کردن سلاح اتمی TBA-486 russe "Fireset" را به ایرانی‌ها بدهد. هدف این بود که ایرانی‌ها با بکار بردن آن، ساخته‌های خویش را از بین ببرند.

بنابر سندی که در ۱۹۹۷، از قید سری بودن خارج شد، می‌گوید که یک مهندس روسی که به امریکا مهاجرت کرده بود، به استخدام سیا در می‌آید و مأمور می‌شود که آن نقشه را به ایران بدهد و در باره برنامه اتمی ایران اطلاعات کسب کند. این برغم آنکه سیا به این نتیجه نرسیده بود که ایران در حال ساختن بمب اتمی است.

■ سند دیگری که در ماه مه ۱۹۹۷ از قید محرمانه خارج شد، می‌گوید: «هدف تحصیل اطلاع موثق در باره برنامه تولید سلاح اتمی ایران است». علت آن این بود که تنت، رئیس سیا، نیاز به توجیه عملیات مرلین داشت تا مگر، رئیس جمهوری اجازه اجرای آن را صادر کند. پاویت که طرح عملیات محرمانه بر ضد ایران را در جیب داشت، در ژوئیه ۱۹۹۷، معاون اداره عملیات سیا شد. بنا بر سند دیگری، در ۲ فوریه ۱۹۹۸، اداره عملیات سیا به دوایر دیگر سیا، اعلام کرد که یک گروه آزمایشگاهی توانسته است نقشه دستکاری شده که باید به ایرانی‌ها داده شود را ساخته است. یک نقص دیگر هم در نقشه ایجاد شد تا که چاشنی، سلاح اتمی را منفجر نکند.

این همه بخاطر آنکه برابر قانونی که بعد از برملاء شدن افتضاح ایران گیت وضع شد، سیا مجبور بود هر طرح عملیاتی را به تصویب رئیس جمهوری برساند. پاویت در اواسط ۱۹۹۹، نقشه ساختگی را دریافت کرد. با وجود

این، مانعی بر سر راه تحصیل موافقت ریاست جمهوری بود و آن این که موضع رسمی اداره اطلاعات سیا بر این بود که ایران برنامه تولید سلاح اتمی ندارد. گزارشی که سیا در سه ماه اول ۱۹۹۹ برای کنگره تهیه کرد و در آغاز سال ۲۰۰۰ به کنگره تسلیم شد، حاصل گفتگو میان آنهائی بود که می گفتند ایران برنامه تولید سلاح هسته ای ندارد و آنهائی که می گفتند دارد. گزارش به ترتیبی تهیه شد که نظر دو طرف را تأمین کند. بنابراین، نمی گفت ایران در کار ساختن بمب اتمی است بلکه می گفت زیرساخت ها را ایجاد می کند و هرگاه «اراده کند» می تواند به تولید سلاح هسته ای روی بیاورد.

این گزارش برای اینکه رئیس جمهوری اجازه عملیات را بدهد کافی نبود. این شد که تنت و پاولیت دست بکار شدند تا که نقشه دستکاری شده را بعنوان نقشه واقعی در اختیار ایرانیان قرار دهند. در مقاله ای که جیمس رازن در ۱۷ ژانویه ۲۰۰۰ در نیویورک تایمز انتشار داد، سیا این امکان را که ایران حالا دارای ظرفیت تولید بمب اتمی است، دیگر رد نمی کرد. بسا ممکن است که بمبی نیز ساخته باشد.

رایزن و میلر گزارش کردند، در سامبر ۱۹۹۹، توجیه مقامات حکومت کلینتون را شروع کرده بود. توجیه او به هیچ مدرکی گویای دست بکار تولید بمب اتمی بودن ایران، استناد نمی کرد. به ناتوانی دوایر اطلاعاتی امریکا از سر درآوردن از چند و چون اخذ تکنولوژی و مواد اتمی توسط ایران از بازار سیاه، استناد می کرد. بدیهی است ارزیابی جدیدی که تنت در توجیه مقامات حکومت بکار می برد را اداره جاسوسی و اطلاعات سیا تهیه نکرده بود. چون مک لوگلین، معاون این اداره، در پاسخ به پرسشی گفته بود او از این ارزیابی اطلاع ندارد. و وقتی نویسنده از او پرسید آیا این ارزیابی که اینهمه در وسائل ارتباط جمعی موضوع بحث شده، وجود داشت و او بیاد نمی آورد و یا اصلاً وجود نداشت، او به این پرسش پاسخ نداد. بدون تردید، تنت و پاولیت از روش معمول سیا خارج شدند تا بتوانند گزارشی را تهیه کنند فاقد دلیل و مدرک اما مساعد نظر آنها مبنی بر به اجرا گذاشتن طرح عملیات مرلین.

سند دیگری از اسناد سیا که در ۱۸ نوامبر ۱۹۹۹ از قید محرمانه خارج شد، حاکی از آن است که به مهاجر روسی دستور داده شد یک سفر احتمالی به وین را، در اوائل سال ۲۰۰۰، تدارک ببیند. در اوائل ماه مارس ۲۰۰۰، مهاجر روسی نقشه دستکاری شده را به هیأت نمایندگی ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی داد.

۳- پاپویت گروه جاسوسی، برای جاسوسی در ایران، در مورد برنامه اتمی را تشکیل می‌دهد:

اداره عملیات سیا تحت نظر پاپویت گروهی از مأموران مخفی را رهبری می‌کرد که مأمور بودند جاسوس نیز استخدام کنند برای کسب اطلاعاتی که بکار تخریب کامل تأسیسات اتمی ایران و عراق می‌آمدند. این اداره نه تنها فعالیت این مأموران را مهار می‌کرد، بلکه محتوای گزارشهای آنها را مهار می‌کرد تا همان بشوند که مدیر می‌خواهد. بدین‌سان، نقش دوگانه اداره عملیات تنازع منافع وخامت باری را بوجود می‌آورد. چرا که اداره خود، سود مستقیم در ارزیابی اطلاعاتی داشت که در باره ایران تحصیل می‌شد. زیرا می‌خواست گویای نظر او دال بر وجود برنامه تولید سلاح هسته‌ای باشند. بنابراین، اطلاعاتی که مغایر این نظر بود، مورد اعتناء قرار نمی‌گرفتند.

اینست آنچه واقعاً در سال ۲۰۰۱ روی داده است. یک عضو اداره عملیات سیا که فارسی و عربی را روان صحبت می‌کرد، در ۱۹۹۵، اقدام به استخدام جاسوس برای کسب اطلاعات از ایران و عراق کرده بود. استعدادهای او در این زمینه بر مدیران اداره عملیات معلوم بودند: در ۲۰۰۱، وعده داده شد که نشان اطلاعات و ارتقای مقام به او داده شود. در همان سال، این مأمور اطلاعات بسیار مهمی در باره مسئله اتمی ایران بدست آورده بود. الا این‌که این اطلاعات برای پاپویت و اداره عملیات مشکل بوجود آورده بود. در نتیجه، نه تنها نشان نگرفت و ارتقاء مقام نیافت، بلکه برکنار نیز شد.

وقتی در نوامبر ۲۰۰۵، پاپویت تحت پی‌گرد قرار گرفت، نخست پورتر گس، رئیس اداره عملیات، و سپس همین مأمور که از او با نام مستعار دو "Doe" یاد می‌شد، شهادت دادند. دو گفت: یکی از ارزشمندترین «سرمایه انسانی» من (این عنوانی است که سیا به جاسوسانی می‌دهد که استخدام می‌کند)، اطلاعات بسیار مهمی را در سال ۲۰۰۱، در اختیارم گذاشت. سه خط از این گزارش حذف شد و گزارش سبب شد که جاسوس‌ها اخراج شوند. کوشش چند ساله دو، برای اینکه بداند کدام سه خط و چرا حذف شده‌اند، بجائی نرسید. زیرا سیا مانع کار او شد. آن زمان به مطبوعات گفتند این سه خط مربوط به عراق بوده است. اما وکیل دو نزد نویسنده فاش کرد که «سرمایه انسانی» او یک ایرانی بود و او به دو گفته بود دولت ایران قصد ندارد اورانیومی که غنی می‌کند را بکار تولید سلاح هسته‌ای ببرد. این نخستین اطلاع بود که یک جاسوس امریکائی که «سخت ارزنده»، مردی شناخته شده که می‌دانست اطلاعاتی که یافته است دقیق است و آن را که راجع بود به عدم قصد ایران بر تولید سلاح هسته‌ای، در اختیار جامعه اطلاعاتی امریکا قرار می‌داد. دو این اطلاع را به مافوق‌های خود در اداره عملیات سیا، گزارش کرد. و بازرس اداره بلافاصله با پاپویت و رئیس اداره دیدار کرد. بعد از این دیدار، بازرس به دو دستور داد این اطلاع را موضوع گزارش کتبی نکند و اطمینان داد که پاپویت و رئیس اداره شخصاً اطلاع را به پوزیدنت بوش گزارش خواهند داد. اما دو به یمن ارتباطها که داشت، زود فهمید که اطلاع به رئیس جمهوری گزارش نشده است. بعد از رویداد وضعیت مشابهی در باره تولید اسلحه کشتار جمعی توسط عراق، رئیس سیا دو را از تصدی کاری که بدان مأمور بود، برکنار و بیکار کرد. نه ارتقای مقام به او داده شد و نه نشان لیاقت. در دادگاه معلوم شد که علت بیکار کردن او را هم به او نگفته‌اند. پاپویت به تقاضاهای مصاحبه در این باره، پاسخ نداد.

پاویت مانع از آن شد اطلاع جاسوس ایرانی سیا به اطلاع رئیس جمهوری و حکومت او برسد. در حالی که جامعه اطلاعاتی امریکا مشغول ارزیابی وضعیت در سال ۲۰۰۱، بود نیز، آن را از این اطلاع محروم نگاه داشت. جامعه اطلاعاتی نتیجه‌گیری کرد که ایران در کار تولید سلاح هسته‌ای است. اما گفت که این نتیجه‌گیری قطعی نیست. پل پیلار افسر اطلاعاتی سیا که خاورمیانه و شمال آفریقا حوزه مسئولیت او بود، در مصاحبه با نویسنده گفت: جامعه اطلاعاتی هیچگونه دلیل و مدرکی که دولت ایران بکار تولید بمب اتمی است، در اختیار نداشت.

❖ بدیهی است اگر اطلاع جاسوس ایرانی به رئیس جمهوری و مقامات حکومت او گزارش می‌شد و مبنی قرار می‌گرفت، پویائی ارزیابی، بنابراین، وضعیت را تغییر می‌داد. دست کم معلوم می‌کرد که یک جناح از دستگاه اطلاعاتی بر پایه اطلاع نظر می‌دهد و جناح دیگر بدون اطلاع نظر می‌دهد. پیلار تأکید می‌کند که، در ۲۰۰۱، هیچ‌گونه اطلاعی از این نوع، در اختیار تحلیل‌گران اداره اطلاعات سیا قرار نگرفت. او خاطر نشان می‌کند، اطلاعی از آن نوع که دو بدست آورده بود، به ندرت، در دسترس ارزیابی کنندگان اطلاعات قرار می‌گرفت. بعد از خواندن اطلاعی که جاسوس ایرانی کسب کرده بود، پیلار گفت: او در موقعیتی نیست که بتواند ارزش این اطلاع را تعیین کند. اما این اطلاع می‌باید در اختیار اداره اطلاعات سیا قرار می‌گرفت تا به محک اطلاع‌ها از منابع دیگر زده و ارزش آن معین می‌گشت. نتیجه سانسور این اطلاع این شد که یک رشته ارزیابی‌ها بر پایه این فرض تهیه شوند که ایران برنامه تولید بمب اتمی را در دست اجرا دارد.

❖ در سال ۲۰۰۴، مجموعه‌ای از مدارک که ادعا می‌شد مهم هستند، «بدست آمد». این مجموعه در اختیار اداره اطلاعات آلمان قرار گرفت. بنابر آنها، ایران در کار تولید بمب اتمی بود. حکومت بوش مدعی شد که این مدارک در لپ تابی ثبت هستند که به یک مهندس ایرانی تعلق دارد.

اما کارستن فویگت Karsten Voigt، مقام ارشد پیشین وزارت خارجه آلمان، دیرتر، فاش کرد که همه ماجرا ساختگی و مدارک جعلی بودند. زیرا مدارک را سازمان مجاهدین خلق دادند و این گروه ایرانی شناخته بودند به اینکه این گونه اطلاعاتی ضد ایران را، که موساد اسرائیل در اختیار آنها می‌گذارد، انتشار می‌دهد.

این اطلاعات جعلی بطور مستقیم سبب ارزیابی سیا در سال ۲۰۰۵ شد. ارزیابی که بنا بر آن، ایران در کار تولید بمب اتمی است. این ارزیابی مایه ارزیابی‌های متعاقب آن شد. بدنبال، فریفتاری پاویت و آلت شدن، سیا یک بار دیگر آلت فعل شد.

عملیات مرلین نمونه کاملی است از اطلاع سازی و بر پایه آن طراحی عملیات وقتی منافع دیوانسالاری ایجاب می‌کنند. نتیجه آن این شد که جفری استرلینگ بی‌گناه زندانی شد و امریکا، در آنچه به سیاستش در مورد ایران مربوط می‌شود، راه و روشی را برگزید که واجد تهدیدهای جدی و بیهوده برای امنیت امریکا است.

* مثلث زورپرست بحران ساز :

از انقلاب بدین سو، ایرانیان در بحران‌ها زندگی می‌کنند. چهار بحران را می‌توان بزرگ‌ترین‌ها خواند: بحران گروگان‌گیری و بحران جنگ ۸ ساله و بحران اتمی و بحران جنگهای هفت‌گانه که سبب توجیه‌پذیر شدن سیاست نظامی جدید امریکا شده است. در ایجاد این چهار بحران، سه رأس مثلث زورپرست شرکت داشته‌اند:

- بحران گروگان‌گیری، با بردن شاه به امریکا و پیش از آن با مراجعه اشرف پهلوی به راکفلر و کیسینجر، آغاز گرفت و بمدت ۴۴۴ روز ادامه یافت. طرح در امریکا تهیه و در ایران اجرا شد. ایران در محاصره اقتصادی قرارگرفت و با بالا کشیدن میلیاردها دلار ثروت ایرانیان، به قول کارتر، ایران نقره داغ شد. صدام به تجاوز نظامی به ایران برانگیخته شد و ایران گرفتار

جنگی ۸ ساله گشت. بدیهی است طرح گروگان‌گیری توسط موسوی خوئینی‌ها و پاسداران و «دانشجویان پیرو خط امام» اجرا شد.

- تحریکات را عوامل ملاتاریا تصدی می‌کردند و تلاشی کردن ارتش به بهانه کودتای نوژه نیز با چراغ سبز خمینی، کار روزمره دستیاران «روحانی» و پاسدار او شد. برای برانگیختن صدام به قشون کشی به ایران، امریکا چراغ سبز داد و بختیار و ارتشبد اویسی، به اتفاق ژرژ براون، وزیر خارجه انگلستان به بغداد رفتند. پیش از آن هم، کودتای نوژه را با هدف در معرض تلاشی قراردادن ارتش، تدارک کردند.

گروه رجوی هم از زمانی که به خدمت رژیم صدام درآمد، در جنگ بر ضد ایران، دستیار شد.

- بحران اتمی را رژیم با ایجاد پنهانی تأسیسات آغازگر بود و گروه رجوی آلت فعل موساد شد در ارائه مدارک جعلی و عواملی در سیا، با سانسور اطلاعات ناسازگار با منافع دستگاه حاکم بر امریکا و دست مایه کردن مدارک جعلی، بحران بس زیان‌بار برای مردم ایران را بوجود آوردند و این بحران همچنان گریبانگیر ایران است.

- در این میان، رضا پهلوی، نوه رضاخان، به ملاقات سرپائی سناتور مک کین نائل می‌شود و بعنوان آخرین سؤال از او می‌پرسد: وضعیت که تغییر کرد، با سپاه چه باید کرد؟ این پرسش غیر از این‌که گویای خود حقیر‌پنداری است، گویای کم عقلی نیز هست. چرا که او در علن می‌گوید از بین رفتن سپاه، شرط آن است که او در ایران موقعیت پیدا کند. عقل عادی نیز می‌داند که در علن نباید، گفت راه حل، انحلال سپاه است (همانند انحلال ارتش عراق). او با «سؤال آخر» بر همگان آشکار کرد که آینده‌ای در ایران ندارد و کارش ایفای نقش آلت برای نگاه داشتن مردم ایران در مدار بسته مثلث زورپرست است.

اما ماندن و نماندن در مدار بسته مثلث زورپرست، هر سه رأس محورکننده قدرت خارجی در سیاست داخلی، جبری نیست. مردم ایران می‌توانند در این

مدار نمانند. از هفتخوانی که جنبش باید از آنها عبور کند، سه خوان اول، یکی ماندن در محدوده رژیم و دیگری خشونت‌گرایی و خشونت‌گری و سومی مدار بسته مثلث زورپرست، خوان‌هایی هستند که هرگاه مردم از آنها عبور کنند، تغییر مطمئن از ولایت مطلقه فقیه به دولت حقوقمدار، قطعی خواهد شد. در جنبش دی‌ماه، جنبش‌کنندگان از خوان اول عبور کردند، شعار «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی»، و «بیرون بیا هموطن حق‌تو فریاد بزن» گویای اراده عبور از دو خوان دوم و سوم نیز بودند. اما رژیم توانست با استفاده از فراخواندن جنبش‌کنندگان به خشونت‌گری و نیز ایجاد ترس از دو رأس آلت فعل قدرت خارجی، جنبش را زمین‌گیر کند.

مردم ایران باید بهوش باشند: این سه رأس زورپرست تغییر ماهیت نمی‌دهند. زیرا تغییر ماهیت را سبب انحلال خود می‌دانند. بنابراین، مردم باید محل عمل خویش را بیرون مدار بسته مثلث زورپرست قرار دهند تا که مداخله قدرت خارجی در امور کشور آنها، از طریق این عوامل، ناممکن بگردد.

وضعیت سنجی یک‌صد و نود و دوم:

وقتی ترس خانه عوض می‌کند

۲۴ اسفند ۱۳۹۶ برابر ۱۵ مارس ۲۰۱۸

این واقعیت که، در ایران، نوبت به رژیم رسیده است که از مردم بترسد، آنقدر عیان است که وسائل ارتباط جمعی معتبر، نمیتوانند بدان نپردازند. از جمله لوموند اول مارس ۲۰۱۸، نیز به تفصیل بدان پرداخته است. اما واقعیت را در جامعیت خود باید شناسائی کرد. عینیت ترسهای که رژیم بدانها گرفتار است و ترسها که مردم بدانها گرفتارند را باید از یکدیگر باز ساخت و رابطه‌های آنها را بایکدیگر جست:

* ترس‌ها که رژیم بدان‌ها گرفتار است:

۱. هر رژیمی ترس اولش از فقدان مشروعیت است. وقتی رژیم سرشتی استبدادی دارد، نخست مشروعیتی را از دست می‌دهد که از مرام اخذ می‌کند. بدین‌خاطر که مرام را از خود بیگانه و میان تهی می‌کند، دیگر نمی‌تواند گفته و کردار خود را بدان مشروع بنمایاند. رژیم ولایت مطلقه فقیه، از ساخته‌ای مشروعیت می‌گرفت که ولایت فقیه بود. این ساخته، نخست ضد «بیان انقلاب» شد که بر زبان خمینی، جاری و به گوش جهانیان رسید. و سپس، با فقه سنتی قطع رابطه کرد، تا بدان حد که نظریه ساز ولایت فقیه، آقای منتظری، ولایت مطلقه فقیه را از مصادیق شرک خواند. روحانیانی که نگران سرنوشت «اسلام سنتی» و خود هستند، از اظهار مخالفت با ولایت فقیه، خودداری نمی‌کنند. و امروز، ولایت مطلقه فقیه ساختگی، از همان محتوای

ناچیز که داشت نیز میان تهی شده است. تا آنجا که به دنبال تغییر نماینده خامنه‌ای در سپاه، «فرمانده کل» سپاه، دلیل آنرا نگرانی «رهبر» از درون سپاه، بخاطر بی‌توجه شدن به معنویت و گم کردن «روحیه انقلابی»، شمرد.

۲. ترس دوم از ترس اول ناشی می‌شود: سرنوشت رژیم بعد از خامنه‌ای چه می‌شود؟ حوزه‌های قم و نجف می‌گویند «رهبر» باید با موافقت دو حوزه معین شود و جناحی از رژیم می‌گوید باید به تصویب مردم برسد و سپاه می‌خواهد «رهبر» بعدی آلت فعل او باشد.

تعاادل قوا میان رژیم و مردم و نیز حوزه‌ها، دیگر همان که بود نیست. رژیم دست بالا را ندارد. در منتهای بی‌اعتباری است. اگر خامنه‌ای رژیم و کشور را گرفتار هفت جنگ و قربانی سیاست نظامی جدید امریکا کرد، یک دلیل آن این است که موقعیت متفوق در منطقه، سبب دست بالا را داشتن در تعادل قوا، در درون رژیم، میان رژیم با مردم و میان رژیم با حوزه‌های دینی، پیدا کند. اما بخاطر اثر آن بر اقتصاد و برف انبار شدن مسائلی که ساخته می‌شوند و حل نمی‌شوند، تعادل قوا را بیش از پیش به زیان رژیم و اصل ولایت فقیه کرده است.

۳. ترس از فقدان انسجام در درون رژیم که زمان به زمان بزرگتر می‌شود. چرا که رو در روئیا رژیم را به حال فلج درآورده است. مصاحبه کرباسچی در باره چرائی ناتوانی روحانی و حکومت او از عمل، بخصوص در آنچه به اقتصاد مربوط می‌شود، واقعیت‌هایی را در بردارد که برای همگان قابل مشاهده هستند. بنظر او، روحانی نه تنها نتوانسته است رژیم را منسجم کند، بلکه نتوانسته است اصلاح طلبان و دیگر جانبداران حکومت خود را نیز منسجم کند.

ناتوانی خامنه‌ای باز هم عیان‌تر است. او که در دنباله روی از خمینی، رویه اختلاف بیانداز و حکومت کن را در پیش گرفته است، کار را بجائی

رسانده است که در هیچ کجا، انسجام و همکاری وجود ندارد. بسا درون سپاه بهم ریخته‌تر هم هست.

۴. فقر مدیران لایق بخاطر تصفیه‌های مستمر و طبیعت رژیم که استعداد کش است و ترس از آن که شدید و شدیدتر می‌شود. کرباسچی گفته است ظرف ۴۰ سال، ایران ۴۰ میلیون دانشگاه دیده یافته است پس چرا لنگ مدیران لایق هستیم؟ او خود به این پرسش پاسخی نداده است. در حقیقت، استبداد جهنمی است که استعدادها در آن می‌سوزند. قاجارها و پهلوی‌ها استعداد کش بودند و فقدان منزلت و امنیت در آن رژیم، استعدادها را از تصدی کارها باز می‌داشت. رژیم ولایت مطلقه فقیه استعداد کش‌تر است. در این استبداد، هیچ‌گونه امنیت و منزلتی نیست. این است که مرتب استعداد می‌کشد و نالایق را بر می‌کشد. قرآن امر واقع مستمری را خاطر نشان انسان‌ها می‌کند آنجا که می‌گوید: **ملوک بر هر کشوری که مسلط شوند، آنرا فاسد می‌کنند و باعزتان را خوار و بی‌عزتان را بر می‌کشند.**

۵. ترس از وضعیت نابسامان اقتصادی که مرتب نابسامان‌تر نیز می‌شود. حالا دیگر نوبت به صندوق بین‌المللی پول رسیده است که به رژیم هشدار بدهد که خطر انفجار وجود دارد: ناتوانی از تنظیم سیاست پولی و ارزی، هم بخاطر تحریم‌ها بعلاوه وضعیت بلا تکلیف «برجام» و هم بخاطر این‌که اقتصاد مصرف و رانت محور است و هم بخاطر این‌که مافیاهای نظامی - مالی بر اقتصاد حاکم هستند و نمی‌گذارند نرخ رانت پائین بیاید، سبب تشدید نابرابری‌ها و دامن گستردن فقر و ناتوانی رژیم از مقابله با بیابان شدن کشور گشته است.

۶. ترس از قدرتهای خارجی. که اینک با برکناری تیلرسون، وزیر خارجه امریکا، با همان شیوه که احمدی‌نژاد متکی را برکنار کرد و جانشین شدن او

با مایک پومپئو، جانبدار سخت‌گیری حداکثر با رژیم ولایت مطلقه فقیه، بیشتر نیز می‌شود. درحقیقت، از گروگان‌گیری تا امروز، رژیم قدرت‌های خارجی، خاصه امریکا، را محور سیاست داخلی و خارجی خود کرده است. این نیاز شدید به «دشمن» به آن قدرتها امکان داده است رژیم ولایت فقیه را به جنگ‌ها بکشاند و قلمرو این جنگ‌ها را، بطور روزافزون، گسترده‌تر کنند. نتیجه این است که

• امریکا «دشمن» است و سخن گفتن از عادی کردن رابطه با آن نیز ممنوع است. و امریکا، از گروگان‌گیری تا امروز، بطور مداوم، در ایران عمل و با کشاندنش به جنگ‌ها، ناتوان و ناتوان‌ترش می‌کند.

• اروپائی‌ها میان امریکا و اسرائیل و سعودیها و متحدانشان و رژیم ولایت فقیه، چگونه بتوانند جانب این رژیم را بگیرند؟ این است که خطاب به رژیم می‌گویند: هرگاه می‌خواهی «برجام» برجا بماند، توقعات حکومت ترامپ را برآورده کن!

• در منطقه، تنها رژیم‌ها نیستند که ضد ایران هستند و عمل می‌کنند، مردم این کشورها نیز ضدیت با رژیم را به ضدیت با ایران تعمیم داده‌اند.

• روس و چین هم فرصت را برای هرچه بیشتر دوشیدن ایران مغتنم شمرده‌اند. در نتیجه،

• ایران در هفت جنگ است: جنگ اقتصادی که مدام تشدید می‌شود (صدور نفت به زیر ۲ میلیون بشکه در روز کاهش یافته است) و جنگ نظامی و جنگ بواسطه گنگی گروه‌های تروریست و جنگ با پا درمیانی سازمان‌های مسلح و جنگ مذهبی و جنگ تبلیغاتی و جنگ دیپلماسی که بر این هفت جنگ باید افزود تهدید شدن به جنگ از سوی امریکا و اسرائیل و دولت سعودی (برنامه نظامی جدید امریکا و «طرح مشترک امریکا و اسرائیل بر ضد ایران». در نتیجه،

۷. ترس از مردم: با مشاهده جنبش‌های اعتراضی که حالا دیگر روزمره شده‌اند و نیروهای محرکه جامعه (دانشجویان و زنان و دهقانان و کارگران) در آنها شرکت دارند، می‌توان گفت که ترس رژیم از مردم بیشتر از ترس مردم از رژیم است. مغضوبیت رژیم نیازمند سنجش افکار نیست. زیرا مردم در فرصتی بیزاری خود را از آن، ابراز می‌کنند. با وجود، سنجش‌های افکار که در محدوده این رژیم بعمل می‌آیند، نیز، می‌گویند، اقلیت جامعه از دو جناح رژیم و نیز مجموعه رژیم جانبداری می‌کنند. در حقیقت، ترس مردم از رژیم کاهش یافته است، آنچه مردم از آن می‌ترسند، ترس از وضعیت خویش در حال حاضر و، بیشتر، از وضعیتی است که با سقوط رژیم می‌تواند بوجود آید:

* ترسهای مردم ایران:

۱. وضعیت هر جامعه‌ای شدت و ضعف ترسهای گوناگون آن را گزارش می‌کند. وضعیت اقتصادی، بی‌کاری و فقر و بیابان شدن کشور و سامان نپذیرفتن اقتصاد کشور می‌گویند، ترس اول مردم کشور، ترس از اقتصاد مصرف محور و وابستگی مردم در خورد و خوراک و... خود به بودجه دولت است. بودجه‌ای که در حقیقت وجود ندارد. زیرا برداشت از تولید جامعه نیست. بودجه از فروش نفت و گاز و منابع طبیعی دیگر و کسری است که با قرضه پر می‌شود. حکومت روحانی نتوانست ساختار بودجه و اقتصاد را تغییر دهد، ناگزیر، وضعیت به تشخیص جمهور مردم، بدتر نیز شده است.

۲. ترس دوم از ترس اول ناشی می‌شود: مردمی که در زندگی روزانه خود به بودجه دولت و واردات وابسته‌اند، فشار از بیرون را سخت‌تر شدن وضعیت اقتصادی خود تلقی می‌کنند. اما ترس تنها از تحریم‌ها نیست. خامنه‌ای در مقام توجیه مداخلات نظامی در کشورهای منطقه، مدعی شد اگر در عراق و سوریه نجنگیم، باید در کرمانشاه و همدان با «دشمن» بجنگیم. نادانسته

اعتراف کرد که او کشور را در معرض جنگهای مستقیم و نیابتی قرار داده است. بدیهی است، می‌خواست همان ترس را تشدید کند که در مردم ایران القاء شده است و می‌شود: اگر دست به ترکیب این رژیم بخورد، ایران سوریه می‌شود.

الا اینکه ایران تحت رژیم ولایت مطلقه فقیه، سوریه شده است. در آنچه به طبیعت سرزمین وطن مربوط می‌شود، وضعیتی بدتر از سوریه یافته است و در آنچه به اتلاف سرمایه و دیگر نیروهای محرکه مربوط می‌شود نیز کم از سوریه ندارد. آسیب‌های اجتماعی را که بر این دو بیفزاییم، ایران را در شمار کشورهایی می‌یابیم که بدترین وضعیت‌ها را دارند. اگر مردم ایران ترس فعل‌پذیر کنونی را با ترس فعال جانشین نکنند، کار کشور ساخته می‌شود به ترقی‌بی که بازسازی آن اگر نه ناممکن، نزدیک به آن خواهد شد. ترس فعال یعنی وضعیت را همان‌سان که هست دیدن، یعنی پشخور کردن و جبر بدتر شدن وضعیت را دیدن، از سرنوشت جبری ترسیدن و تغییر کردن و برای تغییر دادن برخاستن.

۳. دو ترس بالا، پدید آورنده ترس سوم هستند: تغییر رژیم به روش انقلابی، وضعیت ایران بعد از رژیم ولایت مطلقه فقیه را پیش روی عقول فردی و جمعی مردم ایران قرار می‌دهد: چهار دهه تبلیغ این دروغ که اگر رژیم از میان برخیزد، کسی نیست خلاء را پرکند و ایران عرصه زد و خوردهای مسلحانه می‌شود، متکای «اصلاح‌طلبی» بوده است. در این تبلیغ، حاشیه نشین‌های رژیم نیز شرکت فعال داشته‌اند و دارند. این تبلیغ مؤثر بوده است بدین‌خاطر که مردم ایران، خود را شهروندان حقوقمندی که تغییر را برخوردار می‌خواهند از حقوق بدانند، تعریف نکرده‌اند. تا حکومت روحانی، سخن گفتن از حقوق ممنوع بود. شاه سابق، حقوق بشر را «مزخرفات» می‌دانست و خمینی و جانشین او نیز هواداری از «حقوق انسان غربی» را یکی از جرم‌های بنی‌صدر خواندند. روحانی سانسور حقوق انسان را ادامه

می‌دهد و در آنچه به حقوق شهروندی مربوط می‌شود، بدلی را جانشین اصلی می‌کند. تازه بدلی را هم رژیم سانسور می‌کند.

بدین‌قرار، اگر مردم ایران حقوقمندی را فرهنگ خویش می‌ساختند، تغییر می‌کردند و تغییر می‌دادند. در می‌یافتند که این نه آنها هستند که باید ترس خویش را از «تغییر ناگهانی» رژیم اظهار کنند و این نه رژیم است که باید به انتظار تغییر تدریجی آن نشست، بلکه خود آنها هستند که باید حقوق خویش را بشناسند و به آنها عمل کنند. خود آنها هستند که می‌باید با بکاربردن روشهای خشونت‌زدائی، قلمرو رژیم را تنگ و به تغییر ناگزیرش سازند.

بدین سان، هرگاه سه تمایل تاریخی ایران، تمایل دینی و تمایل ملی و تمایل چپ‌اندیشه راهنمائی بیان‌گر حقوق و رشد در استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی، را بپذیرند، یا با نقد طرز فکرهای خود، آنها را بیانگر این حقوق و رشد کنند به ترتیبی که در حقوق و رشد در استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی همسانی بجویند، بدیلی که تبلور این سه تمایل باشد واقعیت پیدا می‌کند. مردم نیز از لباس ترس بدر می‌آیند وقتی خویشتن را حقوقمند می‌شناسند و نه تنها آینده نزدیک که آینده‌های دور را نیز تا بخواهی روشن می‌بینند. راهکار دیگری برای رها شدن از ترسها وجود ندارد. تجربه می‌گوید بهمان نسبت که عمل شده است، از ترسها کاسته و میل به جنبش برای تغییر بیشتر شده است.

وضعیت سنجی یک صد و نود سوم:

هم چوب و هم پیاز؟

۰۲ فروردین ۱۳۹۷ برابر ۲۲ مارس ۲۰۱۸

به دنبال سفر لودریان، وزیر خارجه فرانسه به ایران و در پی سفر متیس، وزیر دفاع امریکا به عمان، یوسف بن علوی، وزیر خارجه عمان به ایران رفته است. او حامل دعاوی امریکا بوده است. همان دعاوی که اینک بر همگان معلوم هستند:

«محدود کردن بُرد موشک‌های ایران به حداکثر ۳۵۰ کیلومتر، تعلیق همیشگی غنی‌سازی اورانیوم، عقب‌نشینی نیروهای ایران و شبه نظامیان طرفدار آن از سوریه، توقف مداخله ایران در عراق، یمن و افغانستان و تبدیل حزب الله لبنان به یک حزب سیاسی صرف».

هم‌زمان، رویتر گزارش کرده است که کشورهای آلمان و انگلیس و فرانسه، «برای حفظ برجام»، طرح تحریم‌ها بر ضد ایران را آماده می‌کنند. هرگاه این طرح تهیه و تصویب و اجرا شود، ماجرای قرارداد وین، ماجرای خوردن هم چوب و هم پیاز می‌شود. در «مبارزات» انتخاباتی، روحانی وعده داد که تحریم‌های بجا مانده را نیز از میان برخواهد داشت. وعده او تحقق پیدا نکرد نه تنها بدین خاطر که امریکا تحریم‌های جدید وضع کرد و بانکهای بزرگ همچنان از کار با ایران خودداری کردند بلکه، سناتور امریکائی می‌گوید: ترامپ در ۱۲ ماه مه ۲۰۱۸، از «برجام» خارج می‌شود و عراقچی، معاون وزارت خارجه می‌گوید برجام بر جا نمی‌ماند. و در ۱۹ مارس، وزیر خارجه فرانسه، دعوت به اقدام مشترک بر ضد ایران می‌کند.

بدینقرار، تا اینجا، کسانی راستگو بوده‌اند و به مردم ایران، حقیقت را گفته‌اند و کسانی دروغگو بوده‌اند و به مردم ایران، دروغ گفته‌اند. راستگوها به مردم ایران هشدار می‌دادند که قرارداد وین (برجام) وسیله کار قدرت مسلط می‌شود برای افزودن مداوم بر تحمیل‌های خود. آنها گفتند بنابر قرارداد وین، رژیم ولایت فقیه ایران را به ۱۰۵ تعهد متعهد کرده است و طرف مقابل، حتی نپذیرفته است تحریم‌ها را لغو کند. بنابراین، هر لحظه اراده‌کند، همین قرارداد را وسیله فشار بر ایران می‌کند. بمحض اینکه ترامپ قرارداد وین را بدترین قراردادها خواند و گفت: یا باید شرائط امریکا در آن گنجانده شوند و یا ما از آن خارج می‌شویم، شرائط امریکا را، راستگوها به یمن وضعیت سنجی، شناسائی کردند. همان‌ها که اینک وزیران خارجه فرانسه و عمان به وزیر خارجه رژیم ابلاغ می‌کنند. زمان شهادت می‌دهد که آنها راستگو بوده‌اند و توجیه‌کنندگان آن قرارداد، دروغگو بوده‌اند.

راستگویان، حقیقت دیگری را نیز خاطر نشان می‌کردند: بهانه‌ها برای استفاده از «برجام» برضد ایران را دستگاه ولایت مطلقه فقیه خود می‌سازد و در اختیار قدرت سلطه‌گر قرار می‌دهد:

*** وقتی قدرت خارجی محور سیاست داخلی و خارجی کشور می‌گردد، رژیم، خود، مجری سیاست قدرت خارجی می‌شود:**

راستگویان، پیشاپیش، هشدار دادند که خامنه‌ای، در مورد «برنامه اتمی ایران»، تسلیم را پذیرفته است. اما نه برای آنکه سیاست داخلی و خارجی کشور، بر وفق موازنه عدمی، ترجمان حقوق ملی و حقوق ایرانیان بمثابه انسان و شهروند، تحول کند، بلکه برای اینکه، استبداد ویرانگر و فساد گستر برجا بماند. او همچنان بر آن است که با محور کردن «دشمن»، مردم کشور را گرفتار ترسها، بنابراین، فعل‌پذیر، نگاه دارد. در آستانه نوروز ۱۳۹۷، بدین‌خاطر که قرارداد وین با تغییر در سیاست‌های داخلی و خارجی رژیم،

همراه نشد، یعنی رابطه سیاست داخلی با سیاست خارجی وارونه نشد و سیاست داخلی همچنان تابع سیاست خارجی ماند، وضعیت اقتصادی کشور و وضعیت ایران در منطقه را خطرناک گرداند:

۱. وضعیت ایران در جهان، در پایان سال، بدتر از وضعیت آن در آغاز سال ۱۳۹۶ شده است. چرا که جبهه امریکا - اسرائیل - دولت سعودی و اعمار، شکلی قطعی‌تر پیدا کرده است و آشکارا می‌گوید طرح عملیات برضد ایران را تهیه و به اجرا گذاشته است. اروپا نیز، بیشتر به جانب این ائتلاف گرایش پیدا کرده است: یک نوبت برضد ایران قطعنامه به شورای امنیت ارائه کرد که روسها وتو کردند و اینک رویتر خبر می‌دهد که دارد طرح تحریم‌های جدید بر ضد ایران را وضع می‌کند و وزیر خارجه فرانسه دعوت به اقدام مشترک برضد ایران می‌کند؛

۲. در منطقه، ایران گرفتار هفت جنگ است و آماج سیاست نظامی جدید امریکا نیز هست. افزون بر این، در سوریه، دادن سرباز و پول و اسلحه و نفت برعهده ایران است و سیاست‌گذاری و سودبری سهم روسها است. در حال حاضر، توافق روسها با ترکیه، سبب اشغال نظامی منطقه کردنشین سوریه توسط قوای ترک گشته است. تا این زمان، اقدام بکنار، رژیم اعتراض‌زبانی به این حمله و دفاع‌زبانی نیز از کردها که ایرانی بشمارند، نیز، بعمل نیآورده است؛

۳. در عراق، بخش سنی‌نشین بکنار، سعودیها در بخش شیعه‌نشین نیز دارند با رژیم رقابت می‌کنند. رژیم منطقه‌کردنشین عراق را نیز برضد خود کرده است.

۴. در صورت حمله اسرائیل به لبنان - که این ایام بیشتر از آن صحبت می‌شود -، رژیم ولایت مطلقه فقیه دیگر آن امکان کمک رسانی را که در حمله پیشین اسرائیل به لبنان داشت، ندارد.

۵. در مورد یمن، خبری حاکی از گفتگوهای حوثی‌ها با سعودیها در عمان است. این واقعیت که سعودیها در جنایت کاری اندازه نگاه نداشته‌اند و یمن را به کشتارگاهی ویران بدل کرده‌اند، مانع از آن نشد که غرب برضد رژیم ایران قطعنامه تسلیم شورای امنیت کند. بدینسان، برای غرب نیز «منافع» اصل است و «حقوق بشر» نیز وسیله. با اینحال، وضعیت یمن هر سرانجامی پیدا کند، ایران نیز در شمار بازندگان قرار می‌گیرد.

۶. در آنچه به افغانستان مربوط می‌شود، سیاست رژیم سبب بی‌اعتمادی همه گرایشها به آن شده است. بر پایه همین بی‌اعتمادی است که ولیعهد دولت سعودی، می‌گوید: ایران میزبان القاعده‌ای‌ها در خاک خویش است. رابطه با طالبان، نیز، موجب بی‌اعتمادی گرایش‌های دیگر افغان‌ها شده است. و

۷. و در خلیج فارس، امریکا می‌گوید ایران از روشهای تحریک‌آمیز خود کاسته است. به سخن دیگر، به تفوق قطعی امریکا بر خلیج فارس، تمکین کرده است. در خور یادآوری است که دست‌آویز حضور نیروی دریائی امریکا در خلیج فارس را رژیم، در دوران جنگ ۸ ساله و پس از آن، بوجود آورده است. و نیز، بحرین که شاه سابق «بخشید»، اینک تحت سخت‌ترین سرکوبها است. بعد از ۷ سال سرکوب مداوم و بی‌رحمانه، روزنامه لوموند (۱۹ مارس) شرح مفصلی در باره سرکوب اکثریت شیعه توسط شیخ بحرین و قوای سعودی، انتشار داده است.

۸. در آنچه به آسیای میانه مربوط می‌شود، سیاست رژیم تابع بی‌کم و کاست سیاست روسها است. استقرار استبدادهای وابسته - در مورد تاجیکستان، اسلام ستیز و مخالف رژیم ایران - در این کشورها بدون تابعیت سیاست رژیم ولایت مطلقه فقیه از سیاست روسیه، آسان انجام نمی‌گرفت. قائم مقام فراهانی در کار آزاد کردن کشورهای این منطقه از سلطه روسیه بود و جان بر سر این کار گذاشت و اینک، رژیم ولایت مطلقه فقیه دستیار روسها در بازگرداندن این کشورها به زیر سلطه روسها شده است.

و قرارداد نفتی ۲۰ درصد سهم ایران و ۸۰ درصد سهم روسیه اندازه باجگزاری رژیم ولایت مطلقه فقیه به روسیه را می‌گوید و رقم ۳۶ میلیارد دلار بازرگانی میان ایران و چین نیز میزان باجی را گزارش می‌کند که ایران به چین می‌دهد.

و از آنجا که سیاست داخلی، از اقتصادی و غیر آن، تابع سیاست خارجی رژیم است، این سیاست، بنوبه خود، عامل وابستگی روزافزون استبداد به قدرتهای خارجی است:

*** سیاست داخلی معلول و علت محور شدن قدرتهای خارجی در سیاست داخلی:**

۱. گزارش رویتر مورخ ۱۶ مارس ۲۰۱۸ از سندی محرمانه واقعیتها را تصدیق می‌کنند. از جمله این واقعیت که بر اثر تهدید ترامپ به خارج شدن از قرارداد وین، « تمامی قراردادهای و توافقات تجاری و اقتصادی ایران با اروپا و حتی چین و روسیه به حالت تعلیق درآمده‌اند ». توتال، شرکت نفتی فرانسوی، می‌گوید در صورت خارج شدن امریکا از قرارداد وین، تقاضای معافیت از تحریم را خواهد کرد. تهدید به جنگ نیز، بهمان نسبت که به تاریخ ۱۲ مه، روز اعلان تصمیم ترامپ، نزدیک می‌شویم، جدی‌تر می‌شود.

اثر این واقعیت‌های بر اقتصاد کشور عیان است:

۲. آخوندی، وزیری که استیضاح شد، از این واقعیت که ۸۰ درصد مردم کشور زیر خط فقر هستند، ابراز نگرانی کرد. در صورت خارج شدن امریکا از قرارداد وین و بازگشت تحریم‌ها - که وضعیت اقتصادی کشور علت اثر بخشی تحریم‌ها است -، وضعیت اقتصادی کشور بدتر خواهد شد. بخصوص که اقتصاد و سیاست و روابط اجتماعی و فرهنگ در مدار بسته بد و بدتر محبوس و در این مدار، یک‌گذار وجود دارد و آن، از بد به بدتر، است. بنابراین، اقتصاد مصرف و رانت محور باقی می‌ماند. گرانی بیشتر می‌شود. بی‌کاری و آسیب‌های اجتماعی نیز روزافزون‌تر خواهند شد. در حقیقت،

۳. سه برابر شدن حجم نقدینه در حکومت روحانی، بمبی در انفجار دائمی است: بازتر کردن دروازه‌ها بروی واردات از ترس شدت تورم، که، بر اثر آن، تولید داخلی تخریب می‌شود، تنها انفجار مداوم نیست، بودجه دولت که هم محکوم به بزرگ‌تر شدن است و هم بیشتر کسر بودجه پیدا می‌کند و هم به قرضه‌ها وابسته‌تر می‌شود، هم اثر آن انفجار و هم خود انفجاری مداوم و هم عامل انفجاری در شکل تورم است. از اینرو، وضعیت اقتصاد، بیش از پیش، بکام مافیاهای نظامی - مالی و به زیان اکثریت بزرگ می‌شود که فقر آنها شدت خواهد یافت.

روحانی می‌گوید نباید مردم را مأیوس کرد و باید مردم را امیدوار کرد و او سال جدید را، «سال توسعه اجتماعی و سال عدالت» می‌خواند. اما شادی و امید ذاتی حیات هستند. این قدرت (= رابطه مسلط - زیر سلطه اقلیت کوچک با اکثریت بزرگ و بکاربردن نیروهای محرکه در دائمی کردن این رابطه و ثروت اندوزی) است که غم و ناامیدی را جانشین شادی و امید می‌کند. تا وقتی که حکومت مأمور این اقلیت است، «رئیس» آن، سخنگوی

مردم نمی‌شود و وعده دروغ او، بر غم و ناامیدی می‌افزاید. شادی و امید را شور زندگی در سر و شوق رشد در دل، افزون می‌کنند. جامعه‌ای که در فقر و قهر فرو رفته و فرومانده، چگونه می‌تواند شادی و امید ذاتی حیات را حتی به یاد آورد مگر با یاد آوردن توانایی خود و به جنبش برخاستن. در وضعیت کنونی،

۴. نارضائی همگانی که حتی خامنه‌ای نیز نتوانست چون گذشته آن را کتمان کند، در همانحال که معلول استبدادی است که در طول چهل سال، جز بر دامنه فساد و جنایت و خیانت (بر اثر برخوردافزائی امرهای واقع مستمر) نیفزوده است، از عوامل مهم اتخاذ سیاست تهاجمی دولتهای منطقه و امریکا است. بزرگی ضریب نارضائی - که گویای شدت وخامت وضعیت است - را بزرگی بودجه نیروهای مسلح - که روحانی را بر آن داشته است بگوید نمی‌تواند خرج دو ارتش را بدهد - معلوم می‌کند. این نارضائی حالا دیگر تنها فعل‌پذیرانه ابراز نمی‌شود، فعالانه نیز اظهار می‌شود.

۵. کشور همچنان دارد بیابان می‌شود و دستگاه ولایت مطلقه فقیه برای کارشناسان محیط زیست پرونده جاسوسی تشکیل می‌دهد. دستگاه اطلاعاتی مدعی است کاووس سید امامی اطلاعات در باره بی‌آبی ایران را به امریکائی‌ها می‌داده است و عیسی کلانتری، مسئول محیط زیست در حکومت روحانی، دروغ این دستگاه را تکذیب می‌کند و می‌گوید: اطلاعات در باره کم آبی را از امریکا تحصیل می‌کند! باوجود این، وقتی کشوری بیابان می‌شود و با خطرهای ناشی از آن روبرو است، این ضعف نمی‌تواند عامل جهت بخش به سیاست قدرتهای بیگانه نباشد.

رژیمی که بحران اتمی را ساخت و ایران همچنان گرفتار آن است، هرگاه مانع از نابودی آبهای زیر زمینی می‌شد و همان سرمایه را صرف تأمین آب، از جمله با شیرین کردن آب دریا، می‌کرد، امروز

می‌توانست به خود ببالد که رژیم پهلوی ایران را بیابان می‌کرد و من ایران را سبزه زار کردم. اما نه، در همان بیراهه شد که رژیم پهلوی و با سپردن اداره آبهای کشور به مافیای آب، بر شتاب بیابان شدن کشور افزود.

۶. آسیب‌های اجتماعی که خامنه‌ای را نیز سخت نگران کرده‌اند، در همانحال که برهم می‌افزایند، تشدید کننده نارضائی و گویای فلج رژیم و نیز آگاهی جامعه بر ناتوانی رژیم است. فلج و ناتوانی رژیم بنوبه خود، از عوامل تشدید فشارهای قدرت‌های خارجی به ایران است. این آسیب‌ها نمی‌توانند رو به شدت نباشند، وقتی خود بر خود می‌افزایند و عوامل ایجاد کننده و برهم افزوده شدنشان هم برجایند و عمل می‌کنند. و

۷. هرگاه جامعه مدنی دریابد زور خوب و زور بد وجود ندارد و زور یک صفت دارد و آن ویران‌گری است و بداند اگر تغییر در تغییر شکل قدرت ناچیز شود، توان ویرانگری آن افزایش می‌یابد (کافی است مقایسه کنید توان ویرانگری پهلوی‌ها را با توان ویرانگری قاجارها و توان ویرانگری ملاتاریا را با توان ویرانگری پهلوی‌ها)، راه را از بیراهه می‌شناخت. توانائی‌های خویش را باز می‌شناخت و در می‌یافت راهکاری جز به عمل برخاستن او نیست. در می‌یافت که تا وقتی فعل‌پذیر است، فعل‌پذیریش هم از عوامل شدت فشار از بیرون و هم بزرگ شدن خورد و برد ثروت کشور توسط بیگانگان است.

بدینقرار، رژیم ولایت مطلقه فقیه، با محور کردن «دشمن» (امریکا)، در سیاست داخلی و خارجی خود و وارد شدن در هفت جنگ، ایران و ایرانیان را در مدار بسته روابط قوایی بس ویرانگر، زندانی کرده است. از آنجا که هم ویرانی خود بر خود می‌افزاید و هم رژیم نیروهای محرکه را در

این مدار، در روابط قوا بکار می‌برد و زمان به زمان بر میزان تخریب آنها می‌افزاید، سال جدید نمی‌تواند بدتر از سال پیش نباشد. در این سال، ایران به خوردن روزمره هم چوب و هم پیاز، گرفتار می‌ماند. مگر اینکه، تغییر نه تغییر شکل روابط قوا که تغییر بمعنای جانشین قدرت شدن حق، بنابراین، برخاستن مردم کشور برای بیرون آمدن از مدارهای بسته بد و بدتر داخلی و خارجی، بگردد. اگر ایرانیان بدانند راه‌کاری جز این نیست، بسا هنوز بتوانند استقلال و آزادی بازجویند و حیات ملی را از کام مرگ بیرون کشند.

وضعیت سنجی یک صد و نود و چهارم:

اصلاح ناپذیرها؟

۰۹ فروردین ۱۳۹۷ برابر ۲۹ مارس ۲۰۱۸

* چند نمونه از اصلاح ناپذیرها:

❖ قیمت هر دلار از مرز ۵ هزار تومان گذشت. یعنی این که حجم نقدینه، بمثابه بمب دائم در انفجار، همچنان منفجر می شود. باز هم مهمتر، یعنی این که اقتصاد مصرف محور، اصلاح پذیر نیست اما اگر دیر نشده باشد، تغییر پذیر است. چرا که باید محور آن را تغییر داد. یعنی ساختار آن را تغییر داد. به سخن دیگر، هدف و روش آن را تغییر داد. سال را «سال مصرف کالای ایرانی» خواندن، صورت سازی و در بند نقش ایوان ماندن است. خود می گوید که دروغ زبان رسمی «رهبر» است. استبداد و تزلزل روز افزون رژیم و اقتصاد مصرف محور گرفتار مدار بسته خشونت در منطقه و جهان، عامل تورم و کاهش ارزش پول (بنابراین افزایش بهای دلار) است و...

❖ جان بولتن، مشاور امنیتی ترامپ شد و گروه زورمداران را کامل کرد. او گفته است: «براین باور نیستم که برجام اصلاح پذیر باشد. و باقری، معاون سعید جلیلی (وقتی او دبیر شورای امنیت ملی بود)، گفته است:

«ما ۱۰۰ حق را در چارچوب برجام از دست داده ایم. از این تعداد ملت ایران از ۲۰ حق تا ابد محروم شده و محرومیت ۲۸ حق نیز سقف زمانی ندارد که به نوعی ابدی محسوب می شوند. ۵۲ مورد هم دارای سقف زمانی

بلند مدت تا ۲۵ سال است که این مدت محرومیت نیز خود به رویه تبدیل شده و عملاً استفاده از آن حقوق پس از ۲۵ سال بعید است که امکان پذیر باشد».

راستی این است که قرارداد وین، ایران را متعهد به ۱۰۵ تعهد کرده است. اینک یکی از آنها که در رژیم است، واقعیت را تصدیق می‌کند. اما قرارداد وین محصول دو اصلاح ناپذیر است: **یکی رژیم ولایت مطلقه فقیه و دیگری امریکا بمثابه سلطه‌گر**. مسئله، مسئله ترامپ و بولتن و پمپئو و... نیست، مسئله ساختار نظام سیاسی و اقتصادی امریکا است که بر محور سلطه‌گری، ایجاد شده است تا محور و ساختار، بنابراین، هدفها و روشها تغییر نکنند، تغییر نمی‌کند. مسئله رژیم ولایت مطلقه فقیه نیز، مسئله خامنه‌ای و روحانی و... نیست که اگر تغییر کنند، رژیم اصلاح می‌شود. محور رژیم ولایت مطلقه فقیه نیز زور، یکی در برابر همه، است. تا این محور تغییر نکند و به دنبال آن، ساختار دولت تغییر نکند، تمرکز و بزرگ شدن و انباشتن قدرت ویران‌گر در یک کانون، روزافزون است و ویرانی‌ها نیز برهم افزوده می‌شوند.

■ مردم آذربایجان، نخستین طوفان نمک را تجربه کردند. در حکومت احمدی نژاد و سپس در دوره حکومت روحانی، هشدارها، از هر سو، داده شدند که اگر دریاچه ارومیه بنخشکد، آذربایجان نمک‌زار می‌شود. با این‌حال، بودجه برای جلوگیری از خشکیدن دریاچه نبود و نیست. زیرا هزینه‌های جنگهای هفت‌گانه، از تقدم مطلق برخوردارند. بنابراین، طبیعت ایران که دارد بیابان می‌شود، اصلاح‌پذیر نیست. هم به این دلیل که بیابان در حال گسترش است و هم بدین‌خاطر که ساختار نظام دولت باید تغییر کنند و هم بدین لحاظ که ایرانیان ضد فرهنگ قدرت را باید با فرهنگ استقلال و آزادی جانشین کنند و رعایت حقوق طبیعت را عمل به حقوق خویش بدانند و بدانند که زندگی آنها در گرو عمل به حقوق طبیعت است.

۱- ظرف ۵ سال، شمار معتادن دو برابر شده است. اعتیاد یک آسیب اجتماعی است. اما علامت مرضی نیز هست و می‌گوید:

۱. نظام اجتماعی که ایرانیان در آن زندگی می‌کنند، یک نظام باز نیست. در نظام بسته، نیروهای محرکه در ویران‌گری بکار می‌افتند. در نظام اجتماعی نیمه باز، بمقداری که روابط قوا مانع بازتر شدنش می‌شوند، نیروهای محرکه ویران می‌شوند و ویران می‌کنند.

۲. از این نیروها، مهم‌ترینشان، جمعیت جوان است. بی‌کاری و کم‌کاری گویای اندازه بسته بودن نظام اجتماعی و خود ویران‌گر و ویران‌گری برانگیز است: این تخریب، تخریب‌های دیگری بیار می‌آورد که کاهش تولید نیروهای محرکه و تخریب آنچه تولید می‌شود و خود تخریبی است که آسیب‌های اجتماعی هستند.

۱- جنبش‌های کارگران و زنان و دانشجویان و دهقانان و، گاه و بیگاه، بازاریان، بخاطر خواست‌هاشان که اغلب پاسخی جز سرکوب دریافت نمی‌کنند، گویای آنند که طرزفکرهای ایرانیان و نیز طرزفکرهای حاکمان، اصلاح‌پذیر نیستند. زیرا بن‌مایه آنها زور است. نیازمند تغییر هستند. وقتی هر ایرانی، خود را مستقل و آزاد تعریف کرد و پندار و گفتار و کردار خویش را از زور زدود، موجهای جنبش‌ها بهم می‌پیوندند و جنبش همگانی، چهار کار بزرگ را به انجام می‌رساند:

۱. انسجام ملی را مستحکم می‌کند و جمهورمردم را حافظ انسجام ملی می‌گرداند. بنابراین، محلی برای ترس از گسستن پیوندهای همبستگی ملی برجا نمی‌ماند. و

۲. جامعه از فرهنگ استقلال و آزادی برخوردار می‌شود، بنابراین، همگان از رویه قیم‌مآبی که منتجه آن ولایت مطلقه شاه و فقیه است، می‌آسایند و

۳. تغییر ساختار دولت ممکن می‌شود و دولت حقوقمدار مستقر می‌گردد.

۴. سیاست خارجی کشور بر اصل موازنه عدمی بازسازی می‌شود. وگرنه، ایران در بند روابط قوای منطقه و جهانی بس ویران‌گر می‌ماند:

*** چرا سیاست خارجی کنونی ایران اصلاح‌ناپذیر است:**

حجاریان می‌گوید: رئیس جمهور واقعی، رهبر نظام است. بر گفته او باید افزود که خامنه‌ای به تعیین رسم‌الخط سیاست خارجی بسنده نمی‌کند، بلکه نه یک دستگاه که چند دستگاه را وسیله اعمال سیاست خارجی خود می‌کند. اما این مشکل ناشی از ربط بقای رژیم با رابطه آن با قدرتهای خارجی است. توضیح این‌که

۱. رژیم ولایت مطلقه فقیه رژیم تک پایه‌است. بنابراین، بی‌ثباتی ذاتی آن است. رژیم‌های تک پایه یا باید تن به ولایت جمهور مردم بدهند و بمثابة نماینده مردم، از ثبات برخوردار شوند و یا از طریق روابط قوا با قدرتهای جهانی و منطقه‌ای، خود را بر سرپا نگاه دارند. با سقوط رژیم تک پایه شاه، دولت می‌توانست متکی به ولایت جمهور مردم بگردد و ثبات بیابد. اما خمینی آلت قدرت شد و دولت استبدادی وابسته را بازسازی کرد. خامنه‌ای که جانشین او شد و فاقد تکیه گاه اجتماعی بود و هست، بیشتر از او، سیاست داخلی را تابع سیاست خارجی کرد. **تکذیب سخن خامنه‌ای در این باره که ایران مستقل و بسا مستقل‌ترین کشورها است، از جمله، تابعیت مطلق سیاست داخلی از سیاست خارجی است.**

اما رژیم ولایت مطلقه فقیه، با مشکل لاینحل دومی روبرو است و آن، **تضاد سیاست خارجی بر اصل موازنه عدمی، بنابراین، بر میزان حقوق ملی، با سیاست خارجی مساعد با بقای رژیم است:**

۲. ترس از سقوط رژیم نیز ذاتی رژیمهای تک پایه، خاصه رژیم ولایت مطلقه فقیه است. چراکه تنها پایه آن که بنیاد روحانیت است، بتمامی از آن

حمایت نمی‌کند. بخشی مهم از آن مخالف اصل ولایت فقیه نیز هست. مهم‌تر این‌که با تحول فکر دینی مردم، پایه یعنی آن بخش از بنیاد روحانیت که حامی رژیم است نیز سست می‌شود. از این‌رو، نیازش به تکیه بر سپاه و به تعادل قوا با قدرتهای خارجی بیشتر می‌شود. اما این تعادل، تا بخواهی ناپایدار است. یک مثال بارز آن، به ریاست جمهوری امریکا رسیدن ترامپ و جبهه سازی در منطقه برضد «ایران» است. کار رژیم در برقرارکردن روزمره تعادل بازهم مشکل‌تر است زیرا

۲/۱. میان دو مبنا، یکی حقوق ملی و دیگری بقای رژیم، مبنای دوم است که رژیم در تنظیم روابط خود با کشورهای منطقه و قدرتهای جهانی، بکار می‌برد. بدین‌خاطر که ولایت مطلقه فقیه در تضاد است با ولایت جمهور مردم، بنابراین، در تضاد است با حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و نیز حقوق ایران بمثابه عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت، هزینه حفظ تعادل قوا با قدرتهای خارجی، مدام سنگین‌تر می‌شود و این هزینه سنگین شونده به مردم کشور تحمیل می‌گردد: بیابان شدن کشور، گرفتار فقر شدن ۸۰ درصد مردم کشور، «در معرض اضمحلال قرارگرفتن جامعه ایرانی»، گرفتار ۷ جنگ شدن و ماندن و اینک تهدید شدن به جنگ مستقیم.

و

۲/۲. تعادل قوا در سطح جهان تا بخواهی ناپایدار است. آن‌هم به این دلایل: امریکا بمثابه «تنها ابر قدرت»، در مرحله انحطاط است. دولت روسیه، میان پرداختن به رشد مردم کشور و یا بازیافتن موقعیت پیشین خود، دومی را برگزیده است. چین آماده ایفای نقش ابر قدرت می‌شود. اتحادیه اروپا از درون تهدید به پاشیده شدن می‌شود و از بیرون، خود را با وضعیت بین‌المللی جدید روبرو می‌بیند. در سطح منطقه نیز، جبهه امریکا - اسرائیل - دولت سعودی و... اینک واقعیتهای عیان است. کشورهای منطقه تهدید به تجزیه می‌شوند. ترکیه نه تنها می‌خواهد گرفتار تجزیه نشود، بلکه می‌خواهد سهمی از کشورهای در معرض تجزیه (عراق و سوریه) ببرد.

در این وضعیت، تقدم مطلق بخشیدن به بقای رژیم و مبنای سیاست خارجی کردن آن و اعمال سیاست خارجی توسط چند دستگاه (وزارت خارجه، سپاه قدس، «بیت رهبری») و پنهان کردن هم مبنی و هم هدف و هم روش از مردم کشور، رژیم را گرفتار جبر سازش پنهانی و ستیز آشکار با دولت‌های منطقه و قدرت‌های جهانی، بخصوص امریکا کرده است. از این دید که بنگریم، دلیل جانبداری خمینی و خامنه‌ای و سران مافیاهای نظامی - مالی را از به ریاست جمهوری رسیدن امثال ریگان و بوش و ترامپ در امریکا، بهتر اندر می‌یابیم. از این رو،

۳. سیاست خارجی رژیم به ضرورت، فرصت سوز است. بتازگی، سایت متعلق به منسوبان رئیسی، (جلاد تاریخی که نامزد ریاست جمهوری نیز شد) به گمان خود، «اسناد جاسوسی» امیرانتظام را بر شمرده بود. اما سندها حاکی از جاسوسی نبودند، بلکه گویای کوشش برای عادی کردن رابطه با امریکا بودند. سایت، کوشش برای عادی کردن رابطه را جاسوسی خوانده است. اما چرا رژیم از عادی شدن رابطه‌ها از جمله با امریکا، می‌ترسد؟ زیرا تقدم مطلق دادن به حفظ رژیم بی‌ثبات، نیاز به آن دارد که ایران در محاصره «دشمن» باشد. رژیم ناقض همه حقوق شهروندان ایران، جز بر ترس و بر هرچه شدیدتر کردن آن، چگونه بر سرپا بماند؟ بدین خاطر است که در داخل و خارج از کشور، فرصت سوزی را رویه کرده است.

در بهار انقلاب، بازسازی استبداد، ناگزیرش کرد فرصت تاریخی بر استوار کردن سیاست خارجی بر اصل موازنه عدمی، با روس و امریکا، را بسوزاند. با گروگان‌گیری که امریکا را محور سیاست داخلی و خارجی ایران می‌کرد، انقلاب دوم و بزرگ‌تر از انقلاب اول بخواند. با متلاشی کردن ارتش و ادامه گروگان‌گیری و روش تحریک آمیز اتخاذ کردن، فرصت زیستن در صلح و رها از سلطه دو ابر قدرت را بسوزاند و زمینه را بر حمله ارتش

صدام به ایران فراهم کند و سپس، با کودتای خرداد ۶۰، فرصت پایان بخشیدن به جنگ از موضع پیروز را بسوزاند و این خیانت را با خیانت «جنگ نعمت است و به آن ادامه می‌دهیم ولو ۲۰ سال بطول انجامد»، کامل کند. جنگ را بمدت ۸ سال ادامه دهد و افتضاح‌های بین‌المللی اکتبر سورپرایز و ایران‌گیت‌ها را ببارآورد و با سرکشیدن جام زهر، هنوز به جنگ پایان نداده، فرصت بازسازی واقعی کشور را بسوزاند و آن‌را در حلقه آتش قراردهد. از آن پس، نیز فرصت‌ها را برای عادی کردن رابطه‌ها، پی در پی، بسوزاند (از جمله فرصت پایان بخشیدن به بحران اتمی، در حکومت خاتمی و فرصت عادی کردن رابطه با امریکا و اروپا در همین دوره و سپس فرصت عادی کردن رابطه با حکومت اوباما) و بحران اتمی را پدیدآورد و آن را تا «نرمش قهرمانانه» یعنی امضای قراردادی با سپردن ۱۰۵ تعهد، ادامه دهد. از آن پس، نیز فرصت عادی کردن رابطه با امریکا و اروپا را بسوزاند و بر بحران اتمی، بحران موشکی را بسازد.

بدین‌قرار، سیاست خارجی رژیم نه اصلاح که تغییر پذیر است:
 استوار کردن آن بر اصل موازنه عدمی، بنابراین، تابع سیاست داخلی کردن آن، بنابراین، تغییر رابطه دولت با ملت و تابع و منتخب و خدمت‌گزار ملت شدن دولت، بنابراین، استقرار ولایت جمهور مردم، مردمی برخوردار از حقوق پنج‌گانه و انطباق سیاست خارجی بر حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق ایران بمثابه عضو جامعه جهانی، این است تغییری که سیاست خارجی کشور می‌طلبد.

و تغییر ناپذیرها سبب تغییر ناپذیر شدن سیر و ضرورت اضمحلال است:

*** صیر جبری اضمحلال:**

این واقعیت که در ایران گرفتار استبداد، هنر در قید سانسور است و نمی‌تواند واقعیت را همان‌که هست، بنمایاند و در ماورای ممکن که فضای

بسته ساخته رژیم است، افق باز استقلال و آزادی را روشن در معرض دید ایرانیان قرار دهد و ایرانیان را بدان فضای باز بخواند، مانع از آن نمی‌شود که هنرمندان، واقعیت‌ها را در معرض دید ایرانیان قرار دهند و چنین می‌کنند. گزارش «مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری» مورخ ۲۳ اسفند ۱۳۹۶، حاکی است که سینمای ایران، واقعیتی را که چهل سال است بطور مداوم نسبت به آن هشدار می‌دهیم می‌بیند و در معرض دید قرار می‌دهد: جامعه ایران در معرض اضمحلال است. اضمحلال اصلاح‌پذیر نیست، نیاز به تغییر ساختارها دارد: نیاز به تغییر ساختار نظام اجتماعی دارد، نیاز به تغییر ساختار رژیم دارد، نیاز به برخورداری ایرانیان از حقوق پنج‌گانه دارد، نیاز به رشد آنان بر میزان عدالت اجتماعی و آبادانی طبیعت دارد. چند نکته از گزارش:

• **جامعه:** «تصویر «جامعه ایران» در مجموع فیلم‌های جشنواره فجر ۹۶، تصویر جامعه‌ای «درهم»، «بی‌نظم»، «در آستانه اضمحلال» است و در آن «تضاد طبقاتی» به بیانی سطحی ارائه شده است؛ جامعه‌ای که هیچ نشانه‌ای از «گذشته افتخارآمیز» ندارد، «زمان حال» در آن به حالت تعلیق درآمده است، و «آتیه روشنی» از خلال فیلم‌ها برای آن ترسیم نمی‌شود».

• **خانواده:** «تصویر «خانواده» در فیلم‌های جشنواره سی و ششم، تصویری «ناقص»، «در حال اضمحلال» و با صورتی «غیرطبیعی» است و این در حالی است که مطالعات تجربی در حوزه جامعه‌شناسی خانواده چنین تصویری از خانواده ایرانی به دست نمی‌دهد. بر این اساس مسئله خانواده با «غیاب‌ها» معنا می‌یابد. خانواده‌های تصویر شده همواره دارای «عضوی غایب» هستند. بدون اغراق، در هیچ فیلمی «خانواده‌ای کامل» و «به‌سامان» تصویر نمی‌شود.

• **زنان:** «با توجه به اهمیت موضوع زنان، در اغلب این فیلم‌ها، جایگاه و تصویر شخصیت زنان و دختران ذیل موضوع خانواده طرح نشده است. تصویر زنان در عموم فیلم‌های جشنواره سی و ششم، تصویر افرادی پرخاشگر و عصبانی است. دختران نیز در چارچوب‌های مردسالارانه، قربانی «غرور، تعصب، کامیابی و جبران ناکامی مردان» تصویر شده‌اند»

• **انسان:** «در فیلم‌های جشنواره سی و ششم انسان «راضی» و «خوشحال»، نادر است. عموم شخصیت‌ها، «ناتوان در تعریف وضع موجود»، «ناتوان در پیدا کردن راه حل معقول» و «ناتوان در برقراری ارتباط سالم با خود و جامعه» هستند و به همین دلیل دائماً به پرخاشگری و بویژه پرخاشگری کلامی روی می‌آورند».

• **آینده، امید، و رؤیا:** «مجموع فیلم‌های جشنواره فجر ۹۶ فاقد «رویا و فانتزی» هستند. در این فیلم‌ها اغلب شاهد آسیب‌ها و مسائل اجتماعی هستیم که در سبک و سیاقی عریان و در قالب نوعی «رنالیسم بسیار تلخ، کور و بی‌انتهای» ارائه شده‌اند. در دل این رنالیسم خام، چندان آینده روشنی ترسیم نمی‌شود. نبود «ما»یی که دارای وحدت هویت باشد و بتواند برای خود آینده روشنی را ایجاد کند، مولفه غالب فیلم‌های جشنواره ۹۶ است. این فیلم‌ها فاقد «افق» هستند. «بی‌آیندگی»، «ناامیدی» و «دنایای بدون فانتزی و رویا»، بر فیلم‌های مشاهده شده در جشنواره ۹۶ چیره است»

• **اخلاق و دین:** «مشاهده و بررسی فیلم‌های جشنواره سی و ششم، نمایانگر حضور اندک «مناسک و نمادهای دینی» است (هدف، تنها توصیف است و به معنای تأکید بر حضور مناسک دینی در آثار سینمایی نیست). دین‌پشتوانه اخلاق اجتماعی نیست و در استدلال‌ها، نظام‌های گفتمانی و...

اساساً حضور دین دیده نمی‌شود. «اغتشاش ارزشی» موجود در فیلم‌ها به نحوی است که «ارزش مشخصی» برای «داوری» نداریم»

• **گسست نسلی:** «گسست نسلی، مفهومی تخصصی در علوم اجتماعی است که به شکل سطحی و کم‌عمقی در فیلم‌های جشنواره مطرح می‌شود و در آن گسست نسلی محدود به «تعارض پدر و مادرها» به عنوان «نسل گذشته» با «فرزندان» به عنوان «نسل آینده» بازنمایی می‌شوند».

• **قانون:** «قانون در فیلم‌های جشنواره سی و ششم، نه به عنوان «متن»، بلکه به عنوان موضوعی اغلب «در حاشیه» نمایش داده می‌شود. قانون، «گره‌گشا و حلال مشکلات» شخصیت‌های فیلم‌ها نیست.

• **عقلانیت و پیشرفت:** «پیشرفت» یکی از شعارهای اصلی دولت دوازدهم بوده است. در مجموع در فیلم‌های بخش مسابقه جشنواره فجر ۹۶، غیاب رویا به غیاب الگوهای «از» و «برای» پیشرفت بدل شده است. به همین دلیل، اساساً پرسشی از توسعه و پیشرفت در آنها مطرح نمی‌شود».

• **امنیت و آزادی:** «در فیلم‌های بخش مسابقه جشنواره فجر ۹۶، مفهوم آزادی بیش از هر چیزی به «آزادی اجتماعی» محدود شده است. تقریباً در هیچ فیلمی موضوع «آزادی سیاسی» مطرح نمی‌شود و اساساً موقعیتی که آزادی در آن معنا پیدا کند به مخاطب ارائه نمی‌شود».

• **«ما»/هویت ملی:** تصویر روشن و مشخصی از نوعی هویت متحد - البته نه به عنوان امری ایده‌آل و نه به عنوان امر فعلیت‌یافته در زندگی اکنون و روزمره شخصیت‌های اصلی فیلم‌ها - قابل مشاهده نیست.

بر «اصلاح طلبان» است که بگویند: وضعیتی چنین، آن‌هم وقتی از زبان
مأموران سرکوبی چون محسنی اژه‌ای شنیده می‌شود که نظام سقوط می‌کند،
چگونه اصلاح‌پذیر است؟ این وضعیت تغییرپذیر است تا وقتی که هنوز
تغییر ممکن باشد. از آن پس جامعه به موجود در حال نزعی بدل
می‌شود که بازگرداندن آن به زندگی، نیازمند دم‌مسیحایی است.

وضعیت سنجی یک صد و نود و پنجم:

منافع مشترک؟

۱۶ فروردین ۱۳۹۷ برابر ۵ آوریل ۲۰۱۸

هنوز دولت سعودی به یمن حمله نبرده و یکی از جنایت بارترین جنگها را بنام خود به ثبت نرسانده بود، که اتحاد پنهانی این دولت و اسرائیل را آشکار و، نسبت به آن، به مردم ایران و کشورهای دیگر منطقه، هشدار دادیم. بعدها، سی آی ای خبر باج ۲۶ میلیارد دلاری دولت سعودی به اسرائیل را لو داد. باز رژیم ولایت مطلقه فقیه که بقای خود را مقدم بر بقای ایران می داند، بر آن نشد کشور را از مدار بسته تعادل قوا میان قدرتها خارج کند و سیاست خارجی کشور را بر اصل موازنه عدمی و بر وفق حقوق ملی، باز بسازد. اینک بن سلمان، آنچه را نیمه آشکار بود، آشکار می کند:

او در مصاحبه با «آتلانتیک» (۲ آوریل ۲۰۱۸)، می گوید: «اسرائیل بر یک سرزمین حق دارد و اسرائیل یک اقتصاد بزرگ و در بحبوحه رشد است و البته در بسیاری منافع اشتراک داریم». در همان مصاحبه، خامنه ای را با هیتلر مقایسه می کند و او را همانند هیتلر در کار تصرف سرزمین های دیگران قلمداد می کند. لوموند (۳ آوریل) اتحاد سعودیها و اسرائیل بر ضد دشمن مشترک، «ایران»، را متکی به امریکا می داند و بر این است که امریکا در کار آن است که، بر پایه این اتحاد، تعادل قوایی موافق منافع خود، در منطقه، بوجود بیاورد. و ما این واقعیت که سیاست ترامپ وارونه سیاست اوباما می شود را، بسیار زودتر، خاطر نشان کرده ایم.

طرفه اینکه رئیس ستاد مشترک ارتش اسرائیل، پیش بینی می‌کند در سال جاری، میان اسرائیل و حزب‌الله لبنان جنگ بزرگی روی دهد. طرفه‌تر این که به جای رؤسای کشورهای عرب، این اردوغان است که به کشتار مردم فلسطین اعتراض می‌کند و نتان یاهو را تروریست می‌خواند. بدین‌سان، پرسش امروز این است: جنگهای موجود و جنگهای محتمل کدام منافع و نیز کدام منافع مشترک را گزارش می‌کنند؟

*** وقتی منافع ملی جای حقوق ملی می‌نشینند، اشتراک در حقوق نیز جای به اشتراک در منافع می‌سپارند:**

رژیمهای ایران و عربستان و اسرائیل و امریکا، مبنای سیاست خارجی خود را «منافع ملی» و «منافع مشترک» قرار داده‌اند. اما آیا این منافع که بدان صفت ملی می‌دهند و بر سر آنها اشتراک می‌جویند، منافع هستند که جمهور مردم این کشورها از آنها برخوردارند؟ نه، نه، زیرا

۱. در آنچه به رژیم ولایت مطلقه فقیه مربوط می‌شود، نه تنها بدین لحاظ که «حفظ نظام را اوجب واجبات» می‌داند، بلکه بدین خاطر که قدرتمدار است، منافع نمی‌توانند به قدرت متعلق نباشند. یکبار دیگر یادآور می‌شود که قدرت با تخریب ایجاد و با تشدید تخریب، برجا می‌ماند. بنابراین، از دید قدرت، منافع جز آنچه از رهگذر تخریب برخورد می‌افزاید نیستند. بدین‌خاطر است که منافع وقتی جانشین حقوق ملی می‌شود، گویای واقعیتی هستند که رژیمهای قدرتمدار آن را پنهان می‌کنند و آن، این است: **تخریب منابع و نیروهای محرکه متعلق به جامعه (حقوق ملی او) همواره بیشتر از «منافع» قدرتی است که رژیمهای قدرتمدار در خدمت آنند.** بزرگ‌تر است زیرا در جریان تخریب بخشی از آنها از میان می‌روند و بخشی نیز در مدار بسته تعادل قوا، به قدرت یا قدرتهای حامی باج داده می‌شود. چنانکه

ترامپ می گوید اگر دولت سعودی می خواهد امریکا قوای خود را در سوریه نگاه دارد، خرج آن را بپردازد. هزینه‌هایی که رژیم در سوریه و... می کند نیز برکسی پوشیده نیستند.

آیا میان حقوق ملی و «منافع ملی» هیچ رابطه‌ای وجود ندارد؟ چرا. وقتی معامله‌ای میان دو کشور انجام می‌گیرد، بشرطی که در انطباق با حقوق ملی باشد، منفعت حاصل صفت ملی پیدا می‌کند. برای مثال، هرگاه در ازای کل ارزشی که نفت صادراتی ایجاد می‌کند، بها دریافت شود و این بها نیروی محرکه‌ای (سرمایه) بگردد که در خدمت جمهور مردم بکار می‌افتد، منفعت حاصل می‌تواند صفت ملی پیدا کند. اما از معامله‌ها که رژیم‌های قدرتمدار انجام می‌دهند، حتی یک معامله نیست که ترجمان حقوق ملی باشد. از این نظر، فرقی میان دولت امریکا که در خدمت سرمایه‌داری است با رژیم‌های ایران و سعودی و اسرائیل نیست. جز این که سرمایه‌داری امریکا مسلط است. اسرائیل در منطقه، موقعیت گیرنده را دارد و نه دهنده را. در حالی که رژیم‌های ایران و سعودی دهندگانند. آنچه را هم که می‌دهند حقوق متعلق به مردم این دو کشور هستند. از جمله بدین خاطر است که زیان مردم از «منافع» این رژیم‌ها بزرگ‌تر است.

۲. دولت سعودی این ویژگی را دارد که ثروت عظیم حاصل از فروش نفت را سرمایه نکرده و در رشد واقعی مردم عربستان و مردم کشورهای عرب، بکار نیانداخته است. در داخل، آن را به خانواده‌های حاکم خورانده است و در منطقه و جهان، به هر قدرتی بخشش کرده است که بقای رژیم، بخشش به آن را ایجاب کرده است. سعودیها خود می‌گویند وسائل ارتباط جمعی را نیز از راه خوراندن بیش از اندازه، ساکت نگاه داشته‌اند. چنانکه در باره فساد محاسبه ناپذیر سعودیها و در باره جنایت‌هایشان در یمن و درباره فساد گستریشان در دنیای عرب و در باره نقششان در جنگ‌های لیبی و سوریه و از

زد و بندهایشان با اسرائیل و از خریدهای بی حساب اسلحه، مگر به اشاره و گذرا، نمی‌گویند و نمی‌نویسند.

هرگاه از بن سلمان بپرسیم: «منافع مشترک» شما با اسرائیل کدامها هستند؟ اقتصاد شما جز نفت چه دارد که به اسرائیل بفروشد؟ آیا منافع مشترک چیزی جز بازکردن بازار عربستان به روی اقتصاد اسرائیل است؟ آیا جز انتقال بخشی از پول نفت به اسرائیل است؟ «منافع مشترک» سیاسی - نظامی هستند که با باز شدن بازار عربستان به روی اقتصاد اسرائیل، اقتصادی نیز می‌شوند. این «منافع» با زیان‌های بزرگ‌تر همراه هستند. یک چند از این زیانها:

- وضعیت مردم فلسطین که در نوار غزه زندگی می‌کنند را حتی وسائل ارتباط جمعی غرب وضعیت زندگی در حالت خفقان توصیف می‌کنند. دنیای عرب متحد اسرائیل، در برابر این وضعیت که با کشتار از هر از چندی نیز همراه است، سکوت گزیده است. این سکوت، چون گذشته، سکوت منفعلانه نیست، بلکه با حمایت از اسرائیل نیز همراه است. این «دنیای عرب» حالا دیگر اسرائیل را «متحد استراتژیک» خود در برابر «ایران» می‌داند. بهای این اتحاد، از جمله، مردم فلسطین را به تیغ جلادی که ارتش اسرائیل است سپردن است.

- ۴۵۰ میلیون عرب که در سرزمینی گسترده از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس زندگی می‌کنند، سرمایه در اختیار ندارند. زیرا هم استبدادها سرمایه‌های ایجاد شده در کشورهای عرب را در تخریب بکار می‌اندازند و هم درآمدهای عظیم نفت، در ازای فرآورده‌هایی که رژیم‌های ویران‌گر را بر سر پا نگاه می‌دارند، به غرب، باز می‌گردند

۳. اما حکومت ترامپ که از اتحاد سرمایه‌داری و ژنرالها نمایندگی می‌کند، با مشاهده این واقعیت که آسیا، در قلمرو اقتصاد نیز، دارد موقعیت متفوق پیدا می‌کند - غیر از اینکه از همان الگوی غرب تقلید می‌کند و، سرانجام،

کارش به بن بست می انجامد -، بنابراین، «رشد» اقتصادی کشورهای خاورمیانه یکسره تعادل قوا را برهم می زند، نگاه داشتن کشورهای منطقه و بسا گسترش دامنه جنگ را به شرق این کشورها، بسود خود می داند.

هرگاه بخواهیم واقعیت را آن سان که هست ببینیم، آتش بیار جنگ در لیبی و سوریه و یمن و لبنان (حمله اسرائیل به لبنان)، رژیم ولایت فقیه نبوده است. خطای این رژیم در گرفتار کردن ایران در جنگهای هفت گانه است. جنگ افروزان متحدان امریکا بوده اند. هرگاه امریکا طالب صلح در منطقه بود، نه حامی یک جانبه اسرائیل می شد و نه متحدانش کشورهای منطقه را به خاک و خون می کشیدند. امریکا خود به عراق و افغانستان قشون کشید و متحدان امریکا هستند که از لیبی تا افغانستان را در جنگهای فرسایشی که نابودکننده امکان های رشد در حال و آینده قابل پیش بینی هستند نگاه داشته اند.

هرگاه وضعیت را همان سان که هست ببینیم، می توانیم خطای کار رژیم ولایت مطلقه فقیه را آشکار ببینیم و چاره کار را نیز بیابیم:

*** رژیم ولایت فقیه نقش دستیار امریکا و متحدانش را در به خطر انداختن موجودیت ایران بازی می کند:**

۱. رژیم ولایت مطلقه فقیه - از جمله بیانیه سپاه بمناسبت ۱۲ فروردین، سالروز همه پرسی - محور را نه مردم ایران و رشد آنها و عمران طبیعت که قدرت خارجی - «دشمن = امریکا» - کرده و خود را در رابطه با این محور تعریف می کند. دو رأس دیگر مثلث زورپرست نیز چنین می کنند. رأسی از این سه رأس، انقلابی که جهان را وارد عصر جدیدی کرد، بنابر بر موقع، با توسل به دروغ، فرآورده غرب و یا شوروی سابق، تبلیغ می کند و بدیهی است که گفتن از دروغ های بس بزرگ نیز روی گردان نیست. این به کنار، خود را دست نشانده همان غرب - عمده امریکا و دستیارانش در منطقه، اسرائیل

و دولت سعودی - تعریف می‌کند. دروغ‌پراکنی شبانه روزیش بر ضد نمادهای استقلال و آزادی، تنها بدین‌خاطر نیست که وجود بدیل استقلال و آزادی را نافی وجود خود می‌داند، بدین‌خاطر نیز هست که دست‌نشانده است و مبلغ سیاست امریکا و دستیارانش می‌شود. از اینرو است که با سیاست آن حکومت امریکا، خود را بی‌وجود و با سیاست این حکومت امریکا خود را با وجود می‌انگارد و در فرستنده‌های در اختیار، خبر بازگشت نزدیک به کشور و زمامداری را می‌دهند!

در روزهای بعد از نوروز، با قلب حقیقت و جعل، دو داستان ساختند. در یکی، مصدق با شوروی سابق سر و سر پیدا کرده است و به سفیر شوروی سابق، «نامه محرمانه» نوشته است و در دیگری، به انگلیس‌ها گفته‌است برای حفظ آبرو و موقعیت شما، نه شما که من در مقام والی فارس قیام کنندگان تنگستانی را سرکوب می‌کنم! دروغ این دو داستان ساختگی عیان است. سازندگان آن نیز می‌دانند که دروغشان مایه رسوائی بیش از پیش آنها است. اما اگر این‌گونه قلب حقیقت‌ها می‌کنند، نخست می‌خواهند قبح دست‌نشانده‌گی را از میان بردارند. بدان امید که با مداخله نظامی امریکا و دست‌نشانده‌گانش در ایران، صاحب دولت بگردند.

۲. توجیه‌کنندگان رژیم، اینک که وضعیت را از دست رفته می‌بینند، به القای ترس بزرگ روی آورده‌اند: دو رأس مثلث زورپرست را دست‌مایه کرده‌اند و مدعی می‌شوند: اگر رژیم از میان برخیزد، «اپوزیسیون» ایران را تکه پاره می‌کند. به خود نیز نمی‌گویند: وقتی رژیمی قوای حیاتی خویش را از میان برده است، با القای ترس چگونه برجا می‌ماند؟ واضح است رژیمی که حیات ملی را با تهدید جدی روبرو کرده است، با ترساندن مردم، برجا نمی‌ماند. **پیش‌روی مرگ طبیعت و فقر فزاینده، این‌گونه ترساندن‌ها بی‌اثر می‌شوند.** اقتضای راست‌گوئی و نیز راه‌حل این است: **با توجه به این حقیقت که خلاء را زور پر می‌کند، برای این که هم ایران تحت رژیم ولایت**

مطلقه فقیه نمیرد و هم به یمن وجود بدیل جانبدار استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، از مرگ به زندگی بازگردد، باید بیش از پیش، در توانمندتر کردن این بدیل کوشید. از نسل جوان دوران انقلاب و نسلهای بعد از انقلاب، هیچ عذری پذیرفته نیست. این نسلها به مسئولیت خویش که برداشتن مانع از سر راه تجربه انقلاب، با هدف زندگی حقوقمند کردن است، عمل نکرده‌اند. بنابراین، با مانعی که رژیم جبار است، در وضعیتی که ایران امروز یافته است، شریک هستند.

۳. وقتی آقای کردوانی، کویر شناس ایران، می‌گوید: بیچاره آنها که ۵۰ سال بعد به دنیا می‌آیند زیرا هیچ آبی برایشان باقی نمی‌ماند و خامنه‌ای ناگهان بیدار شده است و ایران را در کام بیابان می‌بیند و تخریب‌کنندگان محیط زیست را خبیث‌ترینها می‌خواند، پس طبیعت ایران گرفتار مرگ است. آیا قرار نبود ایرانی را که بیابان شدن را در دوران پهلوی آغاز کرده بود، سرسبز کنیم، چه شد که نسلها از پی یکدیگر، بر شتاب گرفتن بیابان شدن ایران، چشم پوشیدند؟ هیچ جز این نشد که استبداد را سرنوشت خویش انگاشتند و به استبداد جباران تسلیم شدند. آیا این همان تسلیم قدرت شدن نیست که یک رأس مثلث زورپرست را حاکم بر سرنوشت ایران کرده و قدرتهای منطقه ای و جهانی را بر آن داشته است که با وضع و اجرای تحریم‌ها و کشاندن رژیم ولایت مطلقه فقیه به جنگها، زمان از پا درآوردن ایران را کوتاه‌تر کنند؟

اگر این تسلیم سخت فعل‌پذیرانه، با بیاد آوردن استقلال و آزادی عقل، با خویشتن را فعال و مسئول شناختن، جانشین شود، ایران از مرگ به زندگی باز نمی‌گردد؟ نسل امروز راهکاری جز در پی نیرومند گرداندن بدیلی دارد که محل عمل خود را بیرون رژیم و درون ایران قرار داده است؟ چاره‌ای جز باز یافتن زندگی در استقلال و آزادی می‌توان می‌جست؟ آیا این چاره بهترین چاره نیست؟

۴. اگر محور کردن قدرت‌های خارجی و در روابط قوای این قدرتها، گرفتار جنگها شدن راهکار نیست که نیست، چه راهکار دیگری جز به فراخنای استقلال و آزادی درآمدن و زندگی را از کام مرگ بیرون کشیدن وجود دارد؟ یکبار، بخاطر جدا کردن حساب آزادی از استقلال، فرصت سقوط رژیم فاسد و ویران‌گر پهلوی، برای استقرار دولت حقوقمدار را سوزاندند. نسل امروز نباید بگذارد وابسته‌ها بار دیگر، حساب استقلال از آزادی را جدا کنند. اگر، در آغاز انقلاب، استقلال را بی‌ارزش نمی‌دانستند و «تحصیل» آن را بعد از برخورداری از آزادی موکول نمی‌کردند. وابسته‌های امروز، که آن را بی‌ارزش نیز می‌کنند، هم بدین خاطر که عقل وابسته علم‌گریز می‌شود و تعریفی به استقلال می‌دهد (بستن در بروی خود) که گویای جهل او است و هم بدین جهت که فعل‌پذیر کردن جامعه، پیش‌روی مداخله قدرت سلطه‌جو، بدون بی‌ارزش کردن استقلال، ممکن نیست. عقلهای قدرتمنداری که استقلال را از آزادی جدا می‌کنند، آزادی‌گریزی خود را نیز لو می‌دهند. چرا که هرگاه آزاد زندگی می‌کردند، مستقل نیز زندگی می‌کردند. زیرا می‌دانستند بدون استقلال در گرفتن تصمیم، آزادی انتخاب نوع تصمیم نیز وجود ندارد. اینان خود را لو می‌دهند وقتی حکومت‌های ترامپ و نتان یاهو را «دوست» ایران می‌خوانند و حمایت آنها را برای «تحصیل آزادی» ضرور توصیف می‌کنند. دروغ‌گویانند هم بدین خاطر که ساختار دولت امریکا، ساختار قدرت مسلط است و هم اسرائیل ادامه حیات خود را در گرو تجزیه کشورهای منطقه می‌داند و هم بدین لحاظ که قدرت طلبی خود را با ادعای در پی «تحصیل آزادی» بودن، می‌پوشانند. یکبار دیگر باید خاطر نشان کرد که اگر آزاد می‌زیستند، مستقل نیز می‌زیستند و می‌دانستند که مداخله‌دادن

قدرت خارجی در امور داخلی کشور خود، برخورداری مردم کشور را از استقلال و آزادی، بیشتر از امروز، محروم می‌کند.

بدین‌سان، جداکنندگان حساب آزادی از استقلال، چون دست نشانده‌گی را باید توجیه کنند، بیگانگی و بسا دشمنی خود با آزادی را نیز می‌پوشانند و مبلغان قدرتهای سلطه‌جو و مداخله‌گر می‌شوند. از این‌رو، به یمن ایستادگی بر استقلال و آزادی، ماهیت اینان آشکار و ناگزیر می‌شوند، خود خویشان را از عضویت در بدیل، طرد کنند.

*** بدین‌قرار، در وضعیت خطیر کنونی، کارها که باید کرد این‌ها هستند:**

• جامعه امروز ایران، جامعه بدون تجربه نیست. از دوران قاجار تا امروز، ایران تحت سلطه قدرتهای خارجی است. کار رژیم که به عذر دشمنی با محور امریکا، هم این قدرت را محور سیاست داخلی و خارجی می‌کند و هم ایران را به محور روس و چین وابسته می‌کند و کار دو رأس دیگر مثلث زورپرست، راهکار نیستند. ماندن در این مدار بسته، تسلیم شدن و تن دادن به مرگ ایران است. مرگی که ایرانیان خود آن را سبب شده‌اند و می‌شوند. راهکار، محور کردن مردم، بمثابه دارندگان حق حاکمیت و از میان برداشتن موانع استقرار قطعی ولایت جمهور مردم است.

• سه رأس مثلث زورپرست، سخنان بحق‌گویندگان بدیل استقلال و آزادی را، شکسته بسته، تکرار می‌کنند. اما چون در واقع زورپرست هستند، نمی‌دانند که هدف در روش بیان می‌شود. دوگانه انگاری هدف و وسیله، سبب می‌شود، وقتی سخن از روش بمیان می‌آورند، خود را لو می‌دهند. توضیح اینکه استقلال و آزادی را هر انسان و هر جامعه دارد. این او است که باید از آنها غافل نشود و مستقل و آزاد بزید و فرهنگ استقلال و آزادی را خلق کند. فرهنگ مردم‌سالاری بر پایه رابطه حق با حق - و نه رابطه زور با زور

که عامل فساد مردم سالاری است و این فساد به جان دموکراسی‌های غرب افتاده است - بیابد و در چنین مردم سالاری، رشد کند و طبیعت را آبادان بگرداند. با دست به دامن ترامپ و مک کین و بولتن و... شدن و یا بیانیه ای از نوع بیانیه سپاه صادر کردن، زورپرستها خود را لو می‌دهند. چرا که روشی که بکار می‌برند، هدف واقعی آنها را آشکارا بیان می‌کند: تصرف دولت ولو به قیمت ویرانی ایران.

• منافع حاکمان بنفسه‌گویای زیانهای بزرگ‌تر عموم شهروندان است. هر سه رأس مثلث زورپرست کشور را در مدار بسته تعادل قوا، نگاه داشته‌اند. علت رفتن ایران بکام مرگ همین است. راهکار رها کردن کشور از این سه رأس و بیرون آمدن از مدار بسته تعادل قوا با قدرتهای خارجی است: جانشین کردن موازنه وجودی یا ماندن در تعادل قوا با موازنه عدمی یا بیرون آمدن از تعادل قوا، بیش از هر زمان، فوریت دارد.

وضعیت سنجی یک صد و نود و ششم:

دولت در سایه نیمرخ نشان می دهد؟!؟

۲۳ فروردین ۱۳۹۷ برابر ۱۲ آوریل ۲۰۱۸

*** گویاترین خبرها و سخن‌ها در باره تب قیمت دلار:**

■ خوانندگان می‌توانند بخاطر بیاورند که جنگ اقتصادی از دوران گروگانگیری آغاز گرفته است. باز می‌توانند بخاطر بیاورند که بطور مداوم هشدار داده شده است که جنگ اقتصادی بسیار ویران‌گرتر از ۶ جنگ دیگر است. با وجود این هشدارها، حکومت‌های دست‌نشانده خامنه‌ای، نه تنها در مصون کردن اقتصاد، از ویران‌گریهای این جنگ، اقدامی نکرده‌اند، بلکه اسباب هرچه ویران‌گرتر شدن آن‌را هم فراهم آورده‌اند. چنانکه حکومت روحانی، با سه برابر کردن حجم نقدینه، بمب دائم در انفجار را ایجاد کرده است. هم این حکومت، قرارداد وین را با تصویب خامنه‌ای، امضاء کرده و بموجب آن ۱۰۵ تعهد سپرده بی آنکه طرف مقابل آن را بطور قطع امضاء کند. به سخن دیگر، امریکا هر زمان بخواهد، می‌تواند از آن خارج شود. راست بخواهی، دست امریکا برای تحمیل تعهدهای دیگر و تشدید جنگ اقتصادی و تهدید به جنگ نظامی باز است. این حکومت عامل سومی را اثر بخش‌تر کرده است و آن اقتصاد مصرف و رانت محور است. رانت محوری نیز یکی از عوامل بالا رفتن عمودی قیمت ارز است. حکومتها

عامل چهارمی ایجاد کرده‌اند و آن کسرِ دائم در افزایش بودجه است. این کسر را، از جمله، با گران کردن ارز، تأمین می‌کنند. با استفاده از منطق صوری، استدلال می‌کنند که با توجه به تورم که دائمی است، «دولت ناگزیر است هر از چندی، قیمت ارز را افزایش دهد»، اگر نه، ثابت نگاهداشتن نرخ ارز سوبسید دادن به کالاهای وارداتی می‌شود. اما نمی‌گویند که عامل تورم دائمی نیاز دولت استبدادی به اقتصاد رانت و مصرف محور از سوئی و افزایش دائمی بودجه از سوی دیگر است. باز نمی‌گویند که عامل تورم، نگاهداشتن کشور در بحران‌های داخلی و خارجی شدید، بنابراین، ناممکن شدن تثبیت قیمت‌ها است. زیرا با توجه به اثر تکاثری قدرت خریدی که دولت و نظام بانکی ایجاد می‌کنند، ارزش میزان کالا و خدمات لازم برای جذب آن، دست کم، دو برابر این قدرت خرید می‌شود. نه اقتصاد مصرف محور توانا به تولید کالاها و خدمات است و نه ارز در اختیار برای وارد کردن کالاها و خدمات لازم، کفایت می‌کند.

بدین‌قرار، پنج عامل از عوامل که ضربه «دشمن» را هرچه ویران‌گرتر می‌کنند، یعنی حجم نقدینه و قرارداد وین (برجام) و اقتصاد مصرف و رانت محور و کسر روزافزون بودجه کشور و قدرت خریدی که دولت و نظام بانکی ایجاد می‌کند و سخت نابرابر توزیع می‌شود را حکومت‌ها، از جمله حکومت روحانی، بوجود آورده و تصدی کرده‌اند و می‌کنند. این پنج عامل پنج سلاحی هستند که در جنگ اقتصادی، طرفهای جنگ، یعنی اتحاد سعودیها و اسرائیلی‌ها و امریکا و نیز «دولت در سایه» برضد نه تنها حکومت که مردم ایران و اقتصاد از هم گسسته ایران، بکار می‌برند.

❖ سیف، «رئیس» کل بانک مرکزی، در ۲۱ فروردین ۹۷، در مجلس، گفته است: سعودیها و شیخ امارات نیز در تب قیمت ارز نقش داشته‌اند. بنابراین، مقام اقتصادی حکومت، بطور رسمی و در مقام رسمی، می‌پذیرد

که جنگ اقتصادی سختی جریان دارد که نخست در بخش نفت، ضربه شدید کاهش قیمت نفت را وارد کرد و اینک، ارز را وسیله ضربه وارد کردن به اقتصاد کشور کرده است. از آنجا که «نمایندگان» مجلس، در واقع، نمایندگان «رهبر» هستند، و نه نماینده مردم، کسی نیز از او نپرسید باوجود اینکه از گروگانگیری بدین سو، ایران در جنگ اقتصادی است، حکومت چرا خود پنج سلاح ساخته و در اختیار «دشمن» قرار داده است؟

■ عامل ششمی وجود دارد و آن، فقدان امنیت‌ها از سوئی و رانت‌های کلان که تبدیل به ارز و از کشور خارج می‌شوند، از سوی دیگر است. سه خبر، بسیار گویا هستند:

- محمدرضا پور ابراهیمی، رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس می‌گوید: از برجام بدین سو، بیش از ۳۰ میلیارد دلار سرمایه از کشور فرار کرده است؛
- اقتصاد ایران با خطر «ونزوئلایی» شدن روبرو است. ونزوئلایی شدن اقتصاد، یعنی فرار سرمایه‌ها و مهار بردن تورم و هرچه سیاه‌تر شدن روزگار قشرهای فقیر جامعه. هم اکنون خود می‌گویند: ۳۶ میلیون نفر از جمعیت ایران زیر خط فقر مطلق هستند.

- پس از آنکه شورای شهر تهران استعفای نجفی را نپذیرفت، «دادستان کل» به او حکم کرد باید استعفاء کند و او نیز استعفاء کرد و شورای شهر نیز استعفای او را پذیرفت. یعنی اینکه شورای شهر و انتخاب او کشک است و در رژیم ولایت مطلقه فقیه، احدی امنیت ندارد، نه در شغل خود و نه در جان خود. این ناامنی همه جانبه است. چنان‌که در ۲۱ فروردین، حکومت ارز را تک نرخی کرد و قیمت هر دلار را ۴۲۰۰ تومان معین و بانک مرکزی طی بخشنامه ای مقرر کرد که اشخاص، تنها حق دارند ۱۰ هزار یورو یا معادل آن به سایر ارزها نزد خود نگاه دارند، بیشتر از آن را باید به حساب ذخیره ارزی بسپارند و گرنه، عمل آنها جرم است. بدین سان، یک نوبت تب شدید قیمت ارز ایجاد کرده‌اند و داشته‌های مردم را در ازای

دلار از چنگشان بدر آورده‌اند و اینک نوبت مصادره دلارهایی شده است که خود فروخته‌اند. بدیهی است اینگونه تهدیدها، تشویق است به خارج کردن سرمایه‌ها از کشور.

❖ سیف به عوامل داخلی تب شدید قیمت ارز نیز اشاره کرده است. محسن رنانی، اقتصاددان، در نوشته‌ای کوتاه، این «عوامل» را معرفی کرده است: «تمام شواهد نشان می‌دهد که ماجرای «ارز» یک اقدام کاملاً سیاسی برای زمین‌گیر کردن دولت (حکومت روحانی) است و ارگانی که همان اندازه که در ماجرای دستگیری محیط زیستی‌ها و قتل سیدامامی آلوده است در ماجرای ارز هم آلوده است. بازپس‌گیری شرکت‌های خصوصی شده در دو دهه اخیر از نهادهای وابسته نظامی رویداد کوچکی نیست که مقاومتی در پی نداشته باشد. **همچنان که گرفتن مچ دست آن ۶ باصطلاح تعاونی که ۲۵ درصد پول مملکت در اختیارشان است و روحانی هنگام تسلیم بودجه به مجلس آن را فاش کرد بی مقاومت نیست.** آنها در مشهد خیز کودتائی را با ترتیب دادن تظاهرات مدیریت شده علیه روحانی و گرانی شروع کردند اما تبدیل آن تظاهرات با شعار مرگ بر روحانی، به تظاهرات در نزدیک به ۹۰ شهر ایران با شعار «ما انقلاب کردیم، چه اشتباهی کردیم» و بالاخره «مرگ بر دیگران» (خامنه‌ای ۱.۱) که با رمز «شعارهای ساختار شکن» به آن اشاره می‌کنند به هدف نرسید. تیر کمانه کرد به قانون قدرت و ثروت و سران مافیای ۶ تعاونی که گفته می‌شود به مشهد کوچ کرده‌اند رسید. اگر دولت کوتاهی کند و به ریشه‌های ماجرای هفته‌های اخیر «ارز» نپرداخته و واقعیات را به مردم نگوید و نام آن ۶ تعاونی و سهامداران آن را اعلام نکند زیر چرخ دنده‌های حوادثی که پیایی آفریده می‌شوند فلج خواهد شد. «مال است، نه جان است که آسان بشود داد!». برای از دست ندادن مالی که با حضور در عالی‌ترین سطوح قدرت بدست آورده‌اند، دست به هر کاری خواهند زد و یگانه پادزهر مقاومت‌های

آنها افشای واقعیات و گفتن حقایق به مردم است. نه در رمز و راز و اشاره، بلکه با صراحت و نام بردن از افراد و عقبه‌های آنها. روز گذشته اعلام کردند که ۷۵۵ حساب دلان ارز با ۲۰ هزار میلیارد تومان گردش مالی مسدود شد. این پولها از کجا در این حساب ها جمع شده است؟ به ما اطلاع داده اند که صاحبان اصلی این حساب‌ها، موسسات مالی، بانکها و بویژه موسساتی مانند «کوثر» هستند. این تنها گوشه‌ای از واقعیاتی است که اگر غفلت شود می‌رود تا به حوادث بزرگ در ایران بیانجامد!!

شصت درصد پول در گردش کشور نه در اختیار دولت است و نه بخش خصوصی و مردم؛ بلکه به قول روحانی تحت سلطه خصولتی ها) سپاه. بنیاد مستضعفان. بنیاد تعاون. بنیاد برکت. بنیاد مسکن انقلاب. ستاد اجرایی احکام امام ره. بنیاد علوی. بنیاد کرامت. آستان قدس و... قرار دارد!

این بخش فربه از رانت و معاف از نظارت مالیات و حسابرسی و پرداخت عوارض صادرات و واردات هر لحظه تصمیم بگیرد بخش خصوصی یا دولتی را زمین گیر کند بدون زحمت با ورود به یک حوزه اقتصادی مثل ارز یا طلا یا مسکن و ملک یا مواد غذایی و دارویی و خدمات و... کار را یکسره خواهد کرد و این همان دولت سایه و خطر بالقوه‌ای است که اقتصاد ایران را فلج و دولت‌ها را بی‌خاصیت و بلا اثر نموده است!

بدین‌قرار، ۶۰ درصد پول در گردش، در دست سپاه و شرکاء است. آیا سپاه و شرکاء، برای تصرف قطعی دولت، دستیار اتحاد سعودیها و اسرائیل و حکومت ترامپ شده‌اند؟ آیا آنها که به کاخ سفید دخیل بسته‌اند، نیز دانسته یا نادانسته، دستیار این اتحاد شوم هستند؟:

*** دولت در سایه که نیم‌رخ می‌نماید:**

■ بنابر اطلاع واصل، در جلسه شورای امنیت ملی، میان روحانی و شمع خانی، «دبیر» شورای امنیت ملی، نزاع لفظی روی داده و او به روحانی گفته است چاره کار این است که کار را به سپاه بسپارید. سخن از ضرورت زمامداری یک «نظامی» بمیان آوردن، می‌تواند تصدیق صحت این اطلاع باشد:

■ الله کرم «سردار چماقدار» که اینک «استاد» دانشگاه است؟!، لازم می‌بیند خاطر نشان کند که رئیس جمهوری باید یک نظامی - یعنی سردار سپاه - باشد.

اما او تنها نیست. شاخه تبلیغاتی سپاه اینطور القاء می‌کند که باتوجه به اتحاد حکومت ترامپ با سعودیها و اسرائیل و بحران‌های داخلی، انتخاب دیگری میان تسلیم شدن به حکومت سپاه و یا تن دادن به سرنوشتی نظیر سرنوشت سوریه نمانده است!!

■ سرداران نامزد تصدی ریاست «دولت»، عبارتند از محسن رضائی و قالیباف و قاسم سلیمانی. در واقع، بردن اسامی دو سردار نخست، برای آن است که قاسم سلیمانی را جا بیاورند.

این تبلیغ می‌گوید که خامنه‌ای و «اصول‌گرایان» به افلاس سیاسی خود اعتراف دارند و چاره را قبضه کردن کامل دولت، با استفاده از تشدید بحرانها می‌بینند. دانستی است که محسن رضائی، در مهرماه ۱۳۹۳، در تلویزیون رژیم گفته بود که منتظری نگران کودتای سپاه بوده است و از خمینی خواسته است اینهمه از سپاه حمایت نکند چرا که ممکن است سپاه کودتا کند. و خمینی پاسخ داده است: «اگر هم کودتا کنند، چون اینها بچه‌های خودمان هستند، جای دوری نمی‌رود»! گرچه سپاه، بهنگام تحمیل خامنه‌ای بعنوان «رهبر»، دومین کودتای خود را انجام داد (اولی شرکت امثال محسن رضائی در کودتای خرداد ۶۰ بود)، اما اظهار

این سخنان، مجازگردانی کودتای بعدی سپاه (بهنگام تعیین جانشین خامنه ای) است.

گرچه بنابر وصیت نامه خمینی، نسبت دادن قولی به او، اگر آن قول ثبت نشده باشد و یا مکتوب نباشد، فاقد اعتبار است و گرچه خمینی گفته است سپاه نباید در سیاست دخالت کند، اما اولاً، برغم آن وصیتنامه، خامنه‌ای را با جعل کردن قول و نامه نسبت دادن آنها به خمینی، رهبر کردند و ثانیاً، سپاه نباید در سیاست دخالت کند را این‌طور معنی کردند که باید بکند!

■ مصطفی تاج‌زاده، نوشته است: «به نقطه عطف/حذف یکی از دو دولت نزدیک می‌شویم. یا دولت پنهان از مستوری دست می‌کشد و با کنار زدن دولت قانونی ارکان حکومت را کامل در دست می‌گیرد یا مجبور به عقب‌نشینی از قلمروهای مختلف به ویژه در عرصه اقتصاد و سیاست خارجی می‌شود. اجازه ندهیم جامعه مدنی از حزب پادگانی شکست بخورد». بدین‌سان «دولت در سایه» نیم رخ می‌نماید. اما پنهان و آشکارش چه می‌گوید؟:

*** امرهای واقع در رابطه با یکدیگر در باره کودتای سپاه چه می‌گویند؟:**

۱. نقش سپاه در بحران‌های داخلی و خارجی و وضعیتی که ایران یافته است، بنابر قول امرهای واقع بالا نیز، سپاه را نه اطمینان‌آور که ترس‌آور گردانده است. این امر که مردم را از کودتای سپاه می‌ترسانند و می‌گویند مجبورند میان سوریه شدن و یا حاکمیت سپاه برخورد، یکی را انتخاب کنند، گویای نظر منفی مردم کشور به سپاه است. بنابراین، کودتای سپاه به تصرف کشور توسط نیروی بیگانه و دشمن می‌ماند؛

۲. سپاه بمثابه حزب سیاسی مسلح (حزب پادگانی) که بر اقتصاد کشور جنگ انداخته - دستگاه‌های مافیائی دیگر حکم اقرار سپاه را پیدا کرده اند - چگونه بتواند بر ضد خود کودتا کند؟ کودتا محل نیز ندارد. وقتی با یک تشر «دادستان کل»، شهردار تهران استعفاء می‌کند و شورای شهر تسلیم می‌شود، دستور استعفاء به روحانی و حکومت او کافی است و نیازی به کودتا نیست؛

۳. عامل اول هفت جنگ بعلاوه سیاست نظامی جدید امریکا و بعلاوه تهدید ترامپ به خارج شدن از قرارداد وین (برجام)، سپاه است. در اعتراض به چه وضعیتی سپاه می‌تواند کودتا کند و کودتای خود را توجیه کند؟ وجود جنگ‌های هفتگانه و نیز سیاست نظامی جدید امریکا، گویای این واقعیت است که سپاه موقعیت خود را تثبیت شده نمی‌داند. کودتا سپاه را بی‌ثبات‌تر نیز می‌کند. بنابراین، سپاه برضد خود کودتا نمی‌کند؛

۴. ایران بیابان و تب شدید قیمت دلار و فقر فزاینده و آسیب‌های اجتماعی، حاصل کار استبدادی است که با کودتای خرداد ۶۰ بر کشور حاکم گشته است. در حقیقت، از گروگانگیری بدین‌سو، یک عامل از عوامل اصلی، باز سازی اقتصاد مصرف محور سپاه است. فلج کننده دولت در آنچه به اقتصاد مربوط می‌شود و نقش دادن به دولت در هرچه مصرف محور کردن اقتصاد کشور، سپاه و مافیاهائی هستند که بلحاظ اقتصادی اقرار سپاه هستند. بنابراین، اگر هنوز امکانی برای نجات طبیعت ایران از بیابان شدن و اقتصاد ایران باقی مانده باشد، استفاده از این امکان، در گرو خلع ید از سپاه و مافیاهای حاکم بر اقتصاد کشور است و نه کودتای سپاه. و

۵. این تبلیغ که ایران امروز نیازمند یک رضا خان پهلوی است، تبلیغ کسانی است که با وجود تسلط بر دولت و اقتصاد، سخت می‌ترسند. از آن می‌ترسند

که موقعیت و خورد و برد و... خود را از دست بدهند. وگرنه، اقتصاد مصرف محور و بیابان شدن ایران ارثیه استبداد پهلوی و ملاتاریا - اینک دستیار مافیاهای نظامی - مالی - است. ایران را زور نجات نمی‌دهد، حق و حقداری نجات می‌دهد. شهروند حقوقمند شدن ایرانیان نجات می‌دهد. کافی است وضعیت اقتصادی دو سال اول انقلاب، با وضعیت اقتصاد ایران در دوره پهلوی و وضعیت اقتصاد ایران در دوره استبداد ولایت مطلقه فقیه مقایسه شود، تا بر همگان مبرهن بگردد که راهکار، بازیافتن استقلال و آزادی و منزلت یافتن ایرانیان بمثابة شهروندان حقوقمند است.

۶. باوجود این، «کودتا» بر ضد سپاه، از درون سپاه، هم ممکن و هم توجیه پذیر است. ممکن است زیرا بدنه سپاه هم قربانی مافیاهای نظامی - مالی است که وجودشان بستگی به ساختار کنونی سپاه دارد. هرگاه بدنه نخواهد بیش از این در شرائط ذلت زندگی کند و عامل ذلت مردم و بیابان شدن کشور بماند، نیاز به کودتا ندارد. زیرا کافی است از سران سپاه و «رهبر» خلع ید کند. این خلع ید توجیه‌پذیر نیز هست. زیرا یک قلم، ریشه «فساد ساختاری» و ضامن اقتصاد مصرف و رانت محور را از میان بر می‌دارد و این امکان را پدید می‌آورد که ایران از جنگهای هفتگانه و بحران اتمی و... بیاساید. اما چنین خلع یدی، در خلاء، انجام دادنی نیست. در جامعه است که می‌تواند رخ بدهد. بنابراین، از جامعه‌است که باید مشروعیت کسب کند. باتوجه به این واقعیت که یا ایرانیان استقلال و آزادی و دیگر حقوق خود را می‌یابند و کمر همت بر می‌بندند به نجات طبیعت و اقتصاد کشور و یا کشور از دست می‌رود، پس تنها وقتی چنین خلع یدی مشروعیت پیدا می‌کند که، درجا، ولایت به جمهور مردم بازگردانده شود.

بدین قرار، اینک که ترساندن‌های پیشین کارآئی از دست داده‌اند، سپاه و کودتایش وسیله ترساندن شده‌است. آنها که سپاه را وسیله ترساندن می‌کنند هم می‌دانند رهبری سپاه منفور مردم است و هم می‌خواهند سپاه منفور بماند و منفورتر نیز بگردد. زیرا بدین وسیله است که سپاه حزب سیاسی مسلح و ستون فقرات رژیم ولایت مطلقه فقیه باقی می‌ماند.

وضعیت سنجی یک صد و نود و هفتم:

طبیعت ایران را می کشند؟

۳۰ فروردین ۱۳۹۷ برابر ۱۹ آوریل ۲۰۱۸

*** آیا سپاه به جنگ طبیعت رفته است؟:**

■ کاوه مدنی، معاون محیط زیست، ناگزیر شد از بازگشت به ایران چشم ببوشد. او تهدید به توقیف شده بود. بدین قرار، تجربه او به دیگر کارشناسان ایرانی محیط زیست این است که عزم بر بیابان کردن ایران است و هرکس با این عزم مقابله کند، عنوان جاسوس پیدا می کند و احتمالاً در زندان، خودکشی اش می کنند.

■ پیش از آن، یکچند از فعالان محیط زیست دستگیر و متهم به جاسوسی شدند. کاووس سید امامی را در زندان خودکشی کردند و سپس او را متهم به جاسوسی کردند و مدعی شدند چون دانست جاسوسی او بر قوه قضائی آشکار شده است، خودکشی کرد. اما علت دستگیریها چیست؟ اداره مافیائی کشور: ■ اداره مافیائی کشور سبب شده است عوامل مساعد با عمران طبیعت بی نقش و عوامل بیابان زائی پرنقش شوند:

• یک علت را این دانسته اند که سازمان ملل، مناطقی از ایران را منطقه های حفاظت شده معین کرده و برای حفظ این منطقه ها و جانداران و گیاهان آن، بودجه در اختیار می گذارد. در صورت وقوع جنگ، این منطقه ها باید از آن مصون بمانند. سپاه برآن شده است در این مناطق، پایگاهها و زاغه های موشک بسازد. چون این کار خلاف است، فعالان محیط زیست به مخالفت

با آن بر می‌خیزند. پایان کشماکش، دستگیری آنها و متهم شدنشان به جاسوسی است!

• اما هم مافیاهای آب وجود دارند و هم مافیاهای زمین‌خوار وجود دارند. این دو دسته مافیاها نیز فعالان محیط زیست را کسانی می‌دانند که باید از سر راه برداشته شوند.

• توزیع تا بخواهی نابرابر درآمدها، هم در سطح قشرهای جامعه و هم در سطح شهر و روستا و هم در سطح مناطق مختلف کشور، سبب مهاجرت مداوم از منطقه‌های محروم به منطقه‌هایی که کار و کار کاذب وجود دارند و از کشور به خارج کشور است. این عامل نیز، سبب خالی شدن روستاها و وسعت گرفتن بیابان‌ها می‌شود.

• خشکاندن تالابها - که سپاه در آن صاحب نقش است - و نیز تغییر مسیر رودها - عامل خشکیدن دریاچه ارومیه و... - هم عامل مهمی از عوامل بیابان شدن ایران است. زهرا جواهریان می‌گوید: «باید اجازه دهیم سهمی از آب به طبیعت، به سفره‌های زیر زمینی و به روخانه‌ها و تالاب‌ها برگردد، تا مانع از خشک شدن تالاب‌ها و رودها و در نهایت کاهش تبعات خشک شدن رودخانه‌ها و مانع محروم شدن از کارکردها و خدمات اکوسیستمی تالاب‌ها، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها شویم.»

• استفاده بیش از حد تحمل از زمین‌های زراعی و چراگاه‌ها و جنگل‌ها: در بخش‌هایی از ایران، فرایندهایی که موجبات بیابانی شدن را فراهم آورده اند و در حال حاضر نیز مشهودند، عبارتند از قطع درختان جنگل، نابودی پوشش گیاهی، فرسایش خاک و تشکیل تپه‌های ماسه‌ای و حرکت آنها است. این فرایندها با فرایندهای دیگری که کمتر آشکار هستند، رابطه نزدیکی دارند و به همان اندازه برای اکولوژی نیز زیان آورند. بنابراین،

• بادها از شرق و غرب توأم با آلودگی شدید محیط و تغییرهای درجه گرما و سرما - در ایران بر اثر افزایش دمای کره زمین، به میزان ۶ درجه

سانتیگراد در مدت ۲۰ سال، قسمتهائی از کشور خشک شده است - که زمین را می‌فرسایند. و

- افزایش جمعیت کشور و همراه نشدن با مدیریت بهینه منابع آب کشور و تهیه آب از راه شیرین کردن آب دریا

- به حال خود رها کردن شنزارها و گسترش آنها در ایران و در کشورهای همجوار ایران که ریزگردها یکی از عوارض آن است.

- خشکسالی‌های مداوم که عوامل بالا در پیدایش و ادامه آنها مؤثر هستند.

- وجود کویر که بجای مهار شدن دامن می‌گستراند: حدود ۵۰ میلیون هکتار

از سرزمین ایران کویر است که شامل مناطق کاملاً کویری (۳۴ میلیون) و

شن زارها و تپه‌های ماسه‌ای فعال می‌شود. ۲۵ درصد کشور ایران بیابان و

۲۵ درصد دیگر نواحی نیمه بیابانی برآورد شده است. حدود ۸۰ درصد از

مناطق کشور تحت شرایط اقلیمی خشک و نیمه خشک و بیابانی است.

- جواهریان می‌گوید: اعمال سیاست‌های نادرست و ناهم‌آهنگ مدیریت

منابع آب در ایران را نیز در خشک شدن برخی از مناطق این کشور بی‌تاثیر

نمی‌داند. این امر تا کنون به خشک شدن ۲۹۷ دشت از ۶۰۰ دشت ایران

انجامیده است.

- بهره برداری نادرست از زمین های کشاورزی، استفاده افراطی از کود و

سموم شیمیایی، شخم اراضی در جهت شیب، بهره برداری بی‌رویه از سفره

های آب زیر زمینی که منجر به شوری آب و در نهایت شوری خاک می‌شود.

- مافیای «سد ساز» و چاه عمیق کن - که سبب خشکیدن قنات‌ها و نیز

کاهش رطوبت زمین و فرسایش آن می‌شود - را که بر واقعیت‌های بالا

بیفزائیم، مجموعه عوامل دست اندرکار بیابان کردن ایران را شناسائی کرده

ایم. این عامل‌ها در همکاری با یکدیگر، کشور را بیابان می‌کنند. در

حقیقت، عاملی که عامل‌های بالا را فعال و عامل‌های آبادانی طبیعت را غیر

فعال می‌کند، انسان‌ها هستند وقتی بعنوان عضو بنیادهای اجتماعی عمل می

کنند:

*** عامل انسانی بیابان شدن ایران، جهل و یا بکار بردن دانش و فن برضد طبیعت؟:**

بیابان کردن ایران یک امر واقع مستمر است. ایران از چهارسو سبز و پر جنگل بود. روابط قوا در درون و بیرون از مرزها، سبب ایجاد «زمین‌های سوخته» شدند. تاریخ سیر تحول طبیعت ایران (نوشته ابوالحسن بنی‌صدر)، چونی و چرائی بیابان شدن طبیعت ایران را تا دوران پهلوی‌ها که بیابان شدن شدت گرفت، نقش قدرتی که قدرتمدارها در جستجوی آن بوده‌اند را بر خواننده ایرانی و غیر ایرانی، معلوم می‌کند. بنابر فایده تکرار، تکرار می‌کنیم که برنامه نخستین منتخب تاریخ ایران، بیابان‌زدائی و سرسبزکردن سرزمین ایران و نیز بیابان‌زدائی در کشورهای همسایه بود تا که عوامل «طبیعی» بیابان کردن از میان بروند. باکودتای خرداد ۶۰، اقتصاد ایران همان اقتصاد مصرف محور دوران پهلوی شد و طبیعت ایران محکوم به بیابان شدن برجا ماند. عواملی که در قسمت اول بر شمردیم، می‌گویند که نقش انسان، در واقع بنیادهائی که انسانها در خدمت آنها هستند، در بیابان‌زائی تا کجا تعیین کننده است. اما آن عوامل پدید آمده‌اند زیرا مجموعه امرهای واقع مستمر آنها را پدید آورده‌اند:

• پیش از نفت، طبیعت ایران قربانی روابط قوای داخلی و خارجی بود:

❖ از قول شیخ خزعل منقول است که درخت نباید کاشت، زیرا با هر درخت، سر و کله «دو عجم» پیدایش می‌شود. در خوزستان، در دوران شرکت نفت ایران و انگلیس سیاست بیابان نگاهداشتن ایران ادامه یافت. حکومت مصدق به عمران خوزستان روی آورد. در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه گفت خوزستان را از دره هنسی (واقع در امریکا) سرسبزتر

خواهد کرد. اما خوزستان بیابان برجا ماند. در آن دوران، بنی‌صدر در گروه تحقیق به خوزستان رفت و گروه، تحقیق خود را در باره موانع اجتماعی توسعه خوزستان انتشار داد. با وجود این، موانع برجا ماندند و خوزستان آبادان نگشت. در پی انقلاب و انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری، نخستین کار او، تجدید شبکه آبیاری دیرین ایران و نمک‌زدائی از آبهای بود که در کشاورزی بکار می‌رفتند. با کودتای خرداد ۶۰ و ادامه جنگ بمدت ۸ سال، بیابان سازی خوزستان ادامه یافت. تالاب هورالعظیم را هم، بعذر وجود ذخایر نفت، خشکاندند. ریزگردها از جمله بخاطر خشکاندن هورالعظیم است. بیابان شدن خوزستان که زمانی بخشی از منطقه سواد (جنگل و کشتزار) بود که تا مدیترانه ادامه می‌یافت، نمونه‌ای از نقش بنیادهای اجتماعی و اقتصادی داخلی و خارجی قدرت محور در بیابان زائی است. این بنیادها همین نقش را در بیابان شدن سه منطقه سبز دیگر، در شمال غربی و شمال شرقی و جنوب شرقی و نیز جنوب کشور داشته‌اند. باوجود این، تا استقرار دولت پهلوی‌ها، ایران صادرکننده مواد کشاورزی بود و نیازمند وارد کردن این مواد نبود.

از پیش بینی‌های داهیانہ مدرس، یکی این بود: کودتای نظامی و به سلطنت رساندن رضاخان پهلوی، از جمله هدفها که دارد، یکی این است که ایرانیان را در غذای روزانه‌شان نیز نیازمند خارج و وارد کردن فرآورده‌های غذائی کند و این پیش‌بینی به واقعیت پیوست. توجیه آن این بود که ایران کشور کشاورزی نیست و سرمایه‌گذاری در کشاورزی بازده ندارد:

• وقتی استبداد برخوردار از امنیت و حقوق و منزلت ناپایدار را ناممکن و دو مدار بسته پدید می‌آورد، بیابان‌زائی اجتناب‌ناپذیر می‌شود:

■ ابن خلدون گفته است: هر صاحب سرمایه‌ای که با صاحب مقامی ارتباط نداشته باشد، بهتر است بگردد بکار انداختن سرمایه نباشد. در حقیقت، استبداد، بنفسه، نبود منزلت و حقوق و امنیت پایدار عوامل تولید (انسان و سرمایه و زمین و منابع اولیه و...) است. وقتی امنیت و حقوق و منزلت درکار نیستند، زمان فعالیتها کوتاه و نوع آنها، سود آورترین در کوتاه مدت‌ترین زمان و در امن‌ترین مکان است. بنابراین، سرمایه و دانش و فن ترکیبی پیدا می‌کنند که در بردن رانت و در ایجاد زمینه برای هرچه بیشتر شدن رانت، کارآئی دارد. بنابراین، قطب‌های رشد جای به قطب‌های رانت ساز می‌دهند. شهرهای بزرگ مصرف‌کننده که از عوامل بیابان شدن هم از راه رها کردن کشتزارها و هم از راه آلودن محیط زیستند، بدین‌سان پدید می‌آیند. اما سرمایه از کجا بدست می‌آید؟ از جریان نفت و گاز و مواد معدنی و گیاهی به خارج: ■ در حقیقت، اقتصاد مصرف و رانت محور زیر سلطه، از دو مدار بسته تشکیل می‌شود:

۱. مدار بسته صدور نفت و گاز و... و ورود درآمد آنها؛
 ۲. مدار بسته درآمدهای ارزی که با فروش آن، بودجه دولت تأمین می‌شود و خرید کالا از خارج و واردکردن آن به شهرها.
- این دو مدار بسته سبب می‌شود که بقیه کشور که در بیرون این دو مدار می‌مانند، نیروی کار و سرمایه و فرآورده‌های کشاورزی و پیشه‌وری را به بخشی صادر کنند که در درون این دو مدار قرار می‌گیرند. بدین‌سان، تا وقتی دو مدار بسته باز نشوند و صدور یک‌جانبه از بیرون مدارها به درون آنها پایان نپذیرد، بیابان شدن روزافزون کشور ادامه پیدا می‌کند. همین امر واقع، در کشورهای دیگری که در موقعیت ایران هستند، مشاهده می‌شود. در حقیقت، شبکه جهانی ماوراء ملی‌ها، هرآنچه را که در بیرون از شبکه قرار گرفته‌اند، بهمین سرنوشت دچار کرده‌اند. حتی امریکا که مادرشهر سرمایه داری است، نیز از بیابان شدن سرزمینش مصون نیست.

■ در محدوده آن دو محور، مافیای پدید می‌آیند. مقام اول را در رانت خواری پیدا کردن، وقتی حزب سیاسی مسلح بر بخش عمده‌ای از اقتصاد مسلط است و این و حزب و دستیارانش ۶۰ درصد پول در جریان را در اختیار دارند، آب و زمین، از طریق مافیای با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند. جواهریان می‌گوید: اعمال سیاست‌های نادرست و ناهم‌آهنگ مدیریت منابع آب در ایران نیز در خشک شدن برخی از مناطق این کشور بی‌تاثیر نیست. این امر تا کنون به خشک شدن ۲۹۷ دشت از ۶۰۰ دشت ایران انجامیده است. این سیاست‌های نادرست بلحاظ زمین و آب، از نظر منافع مافیای درست هستند. وگرنه، وزارت‌خانه‌های آب و نیرو و کشاورزی، سیاست‌های نادرست را اتخاذ نمی‌کردند و باوجود مشاهده اثرات آنها، از اعمال آنها دست بر می‌داشتند.

■ نقش دیگر سازمانهای در خدمت قدرت در بیابان‌زائی را ترس رژیم از سقوط تشکیل می‌دهد. از خرداد ۶۰ بدین سو، یکی از ترس‌های بزرگ که رژیم القاء کرده است، ترس از قحطی است. خبرها که هر ازچندی در باره خالی شدن سیلوهای گندم منتشر می‌شوند، از جمله این هدف را دارند که ترس از شدت نیفتد. مردمی که همه روز می‌شنوند کشور دارد بیابان می‌شود و این و آن منطقه کشور گرفتار کم آبی است البته از تغییر می‌ترسند. اما آیا این ترس آنها را تا آن روز که گرفتار سرزمین بی‌آب و علف شوند، زمین‌گیر می‌کند؟

■ بهره برداری نادرست از زمین‌های کشاورزی، استفاده ی افراطی از کود و سموم شیمیایی، شخم اراضی در جهت شیب، بهره برداری بی‌رویه از سفره های آب زیر زمینی که منجر به شوری آب و در نهایت شوری خاک می‌شود، چرای مفرط و بیش از ظرفیت از مراتع، بهره برداری‌های بی‌رویه از جنگل ها و جنگل‌تراشی، تبدیل نابخردانه اراضی منابع ملی به کشاورزی، ویلا سازی... موارد نام برده از جمله عملکرد سوء انسان است که منجر به پدیده بیابان‌زایی شده است. عامل تحمیل کننده جبر این روشها آیا غیر از رانت

محور شدن فعالیتهای کشاورزی، بی‌اعتناء به شور شدن و فرسودن زمین است؟

*** پی‌آمدهای بیابان‌زائی در ایران و جهان:**

مالتوس گفته بود رشد جمعیت تصاعد هندسی و رشد تولید مواد غذای تصاعد عددی است. بنابر این، زمانی می‌رسد که انسان‌ها از گرسنگی کشتار خواهند شد. اما اینک، این کمبود آب و بیابان‌زائی است که انسان‌ها را به کشتار جمعی بر اثر تشنگی و گرسنگی تهدید می‌کند:

• در آنچه به تمام جهان مربوط می‌شود:

❖ از بارزترین آثار بیابان‌زایی علاوه بر فقر گسترده و افزایش شمار گرسنگان در جهان، بنابر گزارش سال ۲۰۱۲، سازمان جهانی خواروبار و کشاورزی، نه ۸۷۰ میلیون نفر که نزدیک به ۲ میلیارد نفر است. بر جمعیت گرسنگان مرتب افزوده می‌شود. و این هم بخاطر انجام نگرفتن سرمایه‌گذاریهای لازم در بخش کشاورزی و هم بخاطر افزایش جمعیت و هم بخاطر نابرابری روزافزون توزیع درآمدها، در سطح همه کشورهای جهان است. و در سطح جهان:

❖ تخریب مراتع جهان است که ۷۳ درصد تمامی مراتع را تشکیل داده و ظرفیت و قابلیت بسیار بالایی برای انسان و دام دارد. کاهش حاصل‌خیزی خاک در بیش از ۴۷ درصد مناطق خشک، شامل زمین‌های دیم وابسته به باران و تخریب زمین‌های زیر کشت آبی که بیش از ۳۰ درصد مناطق پرجمعیت سرزمین‌های خشک را دربر می‌گیرد از دیگر صدمات بیابان‌زایی است.

• در آنچه به ایران مربوط می‌شود:

■ ایران با داشتن ۲ کویر بزرگ و برخی چاله‌های داخلی توان بالایی برای بیابان شدن دارد. با توجه به عوامل موثر در بیابان‌زائی، بیابان‌زائی نه قابل مهار است و نه حتی می‌توان از شتاب و شدت آن کاست.

■ هم‌اکنون، وزیر حکومت روحانی می‌گوید: ۸۰ درصد جمعیت کشور زیر خط فقر هستند. و حسین راغفر، اقتصاددان، در مصاحبه‌ای با ایسنا به ارائه تصویری مستند از وضعیت فقر در ایران می‌پردازد. او می‌گوید: خط فقر مطلق برای یک خانواده چهار نفره شهری در سال ۹۶ حدود چهار میلیون تومان بود و براساس محاسبات صورت گرفته طی سال‌های اخیر ۳۳ درصد جمعیت کشور دچار «فقر مطلق» هستند. به عبارت دیگر ۲۴ میلیون نفر از جمعیت کشور در فقر مطلق به سر می‌برند.

■ کلانتری که اینک مسئول محیط زیست در حکومت روحانی است، گفته است: تا ۳۰ سال دیگر، ۵۵ میلیون از جمعیت ایرانی که بیابان خواهد شد، باید مهاجرت کنند.

■ هم‌اکنون زاینده رود خشک است و کشاورزان اصفهان همچنان در جنبش اعتراضی هستند. اما وضعیت سیستان و بلوچستان و نیز وضعیت آذربایجان از بیم نمک‌زار شدن و وضعیت یزد و... وخیم است.

■ تا این زمان، وجود در آمد نفت و خرید مواد غذایی از خارج، نقش مخدر را بازی کرده است. پرسش این است: آیا این مخدر همچنان مانع از پیدایش وجدان همگانی به بیابان شدنی که می‌تواند مرگ دراز مدت زمین معنی دهد، خواهد شد یا خیر؟

وضعیت سنجی یکصد و نود هشتم:

توپ تو خالی؟!

۰۶ اردیبهشت ۱۳۹۷ برابر ۲۶ آوریل ۲۰۱۸

*** واپسین تقلاها برای «نجات» قرارداد وین:**

■ مکرون، رئیس جمهوری فرانسه، در ۲۳ آوریل به واشنگتن رفت. سه روز بعد از او، مرکل، صدر اعظم آلمان راهی واشنگتن می شود. هردو، از جمله، در باره قرارداد وین (برجام)، با ترامپ، رئیس جمهوری امریکا، گفتگو خواهند کرد و خواهند کوشید او را متقاعد کنند در قرارداد بماند و اعتبار امضای امریکا در پای یک قرارداد را نبرد. قرارشان بر این است که او را متقاعد کنند که توقعات او در باره دائمی کردن بازرسی از تأسیسات اتمی و نیز ساخت موشک بالستیک توسط ایران و خودداری رژیم ایران از مداخله در کشورهای منطقه را برمی آورند. این وعده از کیسه رژیم ولایت مطلقه فقیه است الا اینکه هزینه آن را مردم ایران باید پردازند. در واقع، چنین شد. در کنفرانس مطبوعاتی مشترک، آقای مکرون گفت: توافق موجود را بدین خاطر که بد است، پاره نمی کنند، آن را نگاه می دارند و وارد گفتگو برای انعقاد توافق دیگری می شوند فاقد بدی توافق موجود.

■ در همان حال که، در خارج، این و آن وسیله ارتباط جمعی (از جمله تلویزیون ارد.آ) از قصد ترامپ به جنگ با ایران - که دشمن اصلی امریکایش می داند - سخن می گویند، شاخه تبلیغاتی سپاه «استدلال» می

کند که چون ایران در خطر جنگ است، باید یک نظامی - بخوانید سپاه تمام دولت را تصرف کند - حکومت را تصدی کند. «استدلال» تبلیغاتچی ها مرغ پخته را هم بخنده می اندازد. چرا که اگر هم بر وفق سیاست نظامی جدید امریکا، جنگی - افزون بر هفت جنگی که ایران هم اکنون در بند آنها است - روی دهد، دست آویز سپاه و نقشش در ایجاد بحران اتمی و نمایش موشک بر پا کردن و شرکتش در جنگهایی است که هم اکنون کشور بدانها گرفتار است. آیا فرماندهان سپاه این اندازه نیاموخته اند که دشمن با استفاده از نقطه ضعف حمله می کند و نقطه ضعف سپاه است؟ بنابراین، هرگاه قرار اتخاذ تدابیر برای مقابله با وضعیتی باشد که دائم خطرناک تر می شود، تدبیر نخستین خلع ید از سپاه است. خلع ید از سپاه در اقتصاد و از دولت و از سیاست خارجی ایران و سیاست تسلیحاتی و پایان بخشیدن به نقش سپاه در فلج کردن حکومت است.

❖ و از درون رژیم، خبر می رسد که جانشینی مجتبی خامنه ای قطعی شده است. ضامن «رهبر» شدنش نیز سپاه است. قرار است سپاه هرگونه مخالفتی را، از جمله مخالفت حوزه قم و حوزه های دینی دیگر را خنثی کند. به مناسبت، خاطرنشان می کند که فقهای بزرگی چون شیخ انصاری و میرزای قمی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و... و از متأخرین، میرزا ابوالقاسم خوئی بر این نظرند که قرآن و سنت (قول و فعل معصوم) بر معاصران حاضر در محضر آنها حجت است و بر غائبان و معدومان (نسلهای بعد) حجت نیست. اینان برای اینکه دین را مداوم بگردانند، در «علم اصول»، قواعدی را از جمله قاعده اشتراک و اجماع و مطلق بودن حکم و از یک صنف بودن مخاطبان و معتبر بودن «ظن خاص»، ساخته اند. پرسیدنی است ولایت فقیه، چه رسد به ولایت مطلقه آن که نه در قرآن و نه در سنت است («مقبوله عمرین حنظله»، منقول از امام صادق، در قسمتی که مستند جاعلان ولایت فقیه

است، جواز رجوع به روایت حدیث در مورد نزاع و بعنوان قاضی است. طرفه این که روایت واحد، ولو موثق، نافی ولایت فقیه است. چرا که مقام قضاوت، نه مقام قانون گذاری است و نه مقام اجرا است. مقام قضاوت بر وفق قانون است. اجرای حکم قضاوت نیز با او نیست. به قول منتظری نویسنده کتاب ولایت فقیه نیز بر ولایت فقیه دلالت ندارد)، چرا و چگونه بر مسلمانان امروز حجت است و، بنابر آن، روضه خوانی می تواند صاحب اختیار مال و جان و ناموس مردم بگردد و حق دارد سلسله «خامنه ای» ایجاد کند؟

❖ و اما ظریف که به نیویورک رفته است تا مگر قرارداد وین را «نجات» بدهد، در مقام تهدید (در مصاحبه با نیویورکر ۲۳ آوریل ۲۰۱۸) گفته است سه راه کار پیش پای «ایران» است:

- اول اینکه می تواند توافق را کنار بگذارد، از پایبندی دست بکشد و غنی سازی اورانیوم خود را از سر بگیرد و یا حتی آن را افزایش دهد،
- گزینه دوم ایران این است که از ساز و کار موجود در توافق استفاده کند که به هر یک از طرف ها اجازه می دهد یک شکایت رسمی در کمیسیونی که برای رسیدگی به نقض توافق ایجاد شده است، مطرح کند. ایران تاکنون یازده شکایت را نزد فدریکا موگرینی مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا که ریاست این کمیسیون را بر عهده دارد، مطرح کرده است. هدف از این رویه این است که آمریکا به توافق پایبند بماند.
- انتخاب سوم ایران این است که ایران می تواند تصمیم به خروج از معاهده منع گسترش تسلیحات هسته ای بگیرد. اما تهران هنوز تصمیم نگرفته است از این سه، کدامیک را برگزیند.

این توپ میان تهی است. زیرا انتخاب اول همان راه کاری است که کار را به تحریم های سخت کشاند و چون کارد به استخوان رسید، خامنه ای وارد گفتگوی محرمانه با امریکا شد و چاره را در نرمش قهرمانانه دید و تن به

قراردادی داد که ایران را متعهد به ۱۰۵ تعهد کرد و تازه، ترامپ می‌گوید کافی نیست. اما راه کار دوم، بنابر این که امریکا تعهدی نسپرده است، راه بجائی نمی‌برد چرا که خود او می‌گوید رژیم ۱۵ بار شکایت کرده است و نتیجه این است که در عمل، تحریم‌ها نه تنها برجایند، بلکه تشدید نیز شده‌اند. و راه کار سوم ایران را در وضعیتی بسیار بدتر از وضعیتی قرار می‌دهد که راه کار اول در آتش قرار می‌دهد. چرا که خارج شدن از قرارداد منع گسترش سلاح هسته‌ای یعنی عزم به تولید سلاح هسته‌ای. چنین وضعیتی یعنی انزوای کامل در سطح جهان و موجه گرداندن حمله نظامی به ایران ببهانه از بین بردن تأسیسات اتمی ایران.

این سه «تهدید»، در همانحال که می‌گوید دست رژیم خالی است، حکومت ترامپ را بر تشدید فشار به ایران مصر تر نیز می‌کند. زیرا

*** وقتی رژیم فلج است و وضعیت اقتصادی بدتر از بد، توپ توخالی، دشمن را غره‌تر می‌کند:**

❖ روحانی، عامل تب شدیدی که قیمت دلار بدان مبتلی شد را، از جمله مقامی میدانند که نمی‌تواند در باره آن «همه چیز» را بگوید. اما همه می‌دانند که مراد او مافیاهای نظامی - مالی هستند که فرماندهی سپاه را نیز در اختیار دارند. و نیز او و مبلغان حکومتش عامل فلج شدن حکومت را «دولت در سایه» و «حزب پادگانی»، یعنی سپاه می‌دانند. در واقع، هم حکومت و حامیانش و هم مخالفانش در درون رژیم، ناتوانی حکومت و شدت وخامت وضعیت اقتصادی را تصدیق می‌کنند. وقتی توازن قوا در رژیم آن را به حال فلج درآورده است، راه کار نه تهدیدهای توخالی امریکا که عامل فلج را خنثی کردن است. عامل فلج جز ولایت مطلقه فقیه و ستون پایه‌های آن، کدام است؟

این واقعیت که خواجه (خامنه‌ای) در بند نقش ایوان (جانشین کردن مجتبی خامنه‌ای) است، می‌گوید که برای عامل فلج کننده، مردم کشور و حقوق ملی آنها نیست که کمتر اهمیتی دارد. حفظ قدرت و در خانواده است که تمام اهمیت را دارد. به این دلیل ساده که او و مافیاهای نظامی - مالی، در همان حال که عامل فلج حکومت و حتی انجمن‌های شهر - خاصه انجمن شهر تهران - هستند، وجود حالت فلج و تهدید امریکا و دستیارانش در منطقه را، دست‌آویز نظامی کردن دولت می‌کنند. همان استدلال که سرطان می‌کند: به دلیل اختلالی که در یک جای بدن ایجاد کرده‌ام، باید تمام بدن را فرا بگیرم. آیا تسلیم این استدلال شدن، جز تسلیم مرگ شدن است؟

❖ وضعیت اقتصادی از بد بدتر می‌شود. زمان انعقاد قرارداد وین و سپردن ۱۰۵ تعهد، روحانی مدعی بود که با امضای قرارداد وین، موانع از سر راه شکوفائی اقتصاد ایران و سبز شدن ایران بیابان برداشته می‌شود. آن زمان، وضعیت سنجی که حاصل مطالعه امرهای واقع مستمر و تغییرها در مجموعه ای است که بوجود می‌آورند، به این نتیجه رسید که بدتر شدن وضعیت اقتصاد ایران ادامه می‌یابد. در وضعیت سنجی یک‌صد و نود و شش، هم خاطرنشان شد که ۵ عامل تب قیمت ارز را حکومت خود ساخته است. بورس‌بازان وقتی به پولی حمله می‌کنند که آن پول ضعیف شده باشد و پول وقتی ضعیف می‌شود که اقتصاد ضعیف شده باشد. بنابراین، مداخله عوامل خارجی و داخلی در شدت بخشیدن به تب قیمت دلار، گویای ضعیف‌تر شدن اقتصاد کشور است. وقتی مقامات حکومت خود می‌گویند:

- ۷۰ درصد تأسیسات تولیدی کشور خوابیده است؛
- ۸۰ درصد مردم زیر خط فقر هستند؛
- کم آبی و بی آبی بخشی بزرگ از ایران را تهدید می‌کند؛

- سرمایه‌ها از ایران فرار می‌کنند. یکی از فرار ۳۲ میلیارد دلار سخن می‌گوید و دیگری از ۳۰ میلیارد در اسفند سال پیش و فروردین سال جاری حرف می‌زند، یعنی سرمایه مطلقاً در ایران امنیت ندارد؛
- در انتظار، بیرون رفتن ترامپ از قرارداد وین، معاملات خارجی متوقف هستند؛

- بر بیکاران روز به روز افزوده می‌شود و میل به مهاجرت را در درس خوانده‌ها بیشتر می‌کند،

نه تنها یعنی این که وضعیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی مردم کشور بسیار وخیم است، بلکه یعنی این که روز به روز وخیم‌تر می‌شود. طرفه این که روحانی می‌گوید (در ۴ اردیبهشت ۹۷ در تبریز): «تمام نیازمندی‌های کشور با ارز ۴۲۰۰ تومانی وارد می‌شود و **کالاهای اساسی با همان قیمت قبل تأمین خواهد شد** و مردم نباید هیچ‌گونه نگرانی برای واردات داشته باشد». اما اگر کالاهای اساسی به دلار ۴۲۰۰ تومانی وارد می‌شوند، وقتی قیمت رسمی دلار در ۱۳۹۲، ۲۹۰۰ تومان بوده است و اینک ۴۲۰۰ تومان است، یعنی قیمت دلار ۱۳۰۰ تومان افزایش یافته است، چگونه ممکن است قیمت‌های کالاهای اساسی با همان قیمت قبل تأمین شوند؟ پس یا او دروغ می‌گوید و یا بنابر این است که به این کالاها سوبسید تعلق بگیرد.

❖ روحانی می‌گوید (همچنان در تبریز): «ما به هم وعده دادیم سرزمین‌مان، سرزمین امن و امنیت باشد، گفت: امروز به برکت دلاور مردی‌های سپاه پاسداران عزیز و غیور، ارتش جمهوری اسلامی و بسیج ایثارگر و فداکار شاهد امنیت مثال‌زدنی در ایران عزیز هستیم». اما واقعیتها از زبان او و افراد حکومت او گویای این واقعیتند که عدم امنیت ایرانیان مثال‌زدنی و کم‌مانند است. چراکه

- وقتی ارزش برابری پول ایران با دلار، تنها در حکومت او، به نرخ رسمی، دست کم ۳۰ درصد و به نرخ بازار، دست کم ۴۰ درصد کاهش یافته است، یعنی این که مجموع اقتصاد در ناامنی کامل بسر می برد.
- وقتی ۶۰ درصد پول در جریان، در اختیار سپاه و شرکاء است، پس اختیار نقدینه و قدرتی که رجحان نقدینه (= پولی که هربار امکان تحصیل رانت بزرگ باشد بکار می افتد) در دست گروه‌هایی است که دولت را از اتخاذ سیاست مالی و پولی ناتوان و امنیت فعالیت اقتصادی را ناممکن می کنند.
- فرار سرمایه‌ها از ایران نیز می گوید سرمایه در ایران امنیت ندارد.
- فرار استعداد و بیکاری درس خوانده‌ها می گوید در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، استعدادها که نیروی محرکه‌ای هستند که دیگر نیروهای محرکه را تولید و بکار می گیرند، فاقد کار و امنیت هستند.
- بیابان شدن ایران و دستیگری استعدادهای در خدمت محیط زیست و آنچه در رژیم بر سر کاوه مدنی و دیگر استعدادهای در خدمت طبیعت ایران، آمده، موضوع وسائل ارتباط جمعی کشورهای غربی (از جمله نگاه کنید به مقاله لوموند مورخ ۲۴ آوریل ۲۰۱۸) شده است، نیز می گوید مافیایا بر آب و زمین ایران حاکم هستند و طبیعت این سرزمین را از هرگونه امنیتی محروم کرده‌اند.
- سلطه سپاه بر اقتصاد ایران - که روحانی خود گفت که بعنوان خصوصی سازی، تأسیسات اقتصادی به تصرف سپاهیان داده شد - نیز می گوید، فعالیت اقتصادی در قلمروهایی که می توانند نیروهای محرکه را در خود فعال کنند، ناممکن است.
- فسادهای بزرگ که در حکومت روحانی نیز بر ابعاد آنها همچنان افزوده شده‌اند، هم بدین معنی است که فعالیت اقتصادی سالم و بسا در بیرون از محدوده رانت خواری، فاقد هرگونه امنیت است.
- نرخ بالای بهره نیز می گوید که فعالیتهای اقتصادی بیرون از محدوده رانت خواری، فاقد هرگونه امنیت است.

- وقتی «وزیر» او در مجلس می‌گوید ۸۰ درصد مردم زیر خط فقر هستند و مقام دیگری می‌گوید ۷۰ درصد تأسیسات تولیدی خوابیده‌اند، یعنی این که ایرانیان گرفتار مشقت‌بارترین ناامنی‌ها هستند.
- واردات بی‌حساب و کتاب که بر آن قاچاق افزوده می‌شود آیا امنیتی برای تولید داخلی باقی گذاشته‌اند؟ رژیم نه تنها نمی‌تواند از واردات بکاهد، بلکه ناگزیر است دروازه‌ها را تا جائی که می‌تواند بروی آنها باز کند. هم بخاطر نیازش به فروش ارز و هم بخاطر اجبارش به مهار تورم. بنابراین، دولت خود امنیت اقتصاد تولید محور را یکسره از میان برده است. تنها اقتصاد مصرف محور از امنیت برخوردار است.
- آسیب‌های اجتماعی که خامنه‌ای را هم «به گریه انداخته‌اند»، هم، گزارشگران صادق ناامنی هستند که دامن گیر جمهور مردم ایران شده‌اند. و
- در کشوری که بلحاظ اعدام (نسبت به جمعیت) مقام اول را در جهان دارد یعنی حیات انسان بی‌ارزش است و مردمش از حقوق انسان و حقوق شهروندی محرومند و تجاوز همه روزه به حقوق شهروندان رویه قوای سرکوب از «قوه قضائیه» تا سپاه و بسیج و نیروی انتظامی و... است و تازه، «رئیس» قوه قضائیه، نهیب می‌زند: چرا عقب می‌نشیند، یعنی به خشونت گری ادامه دهید، در کشوری که سرمایه‌ها و استعدادهایش در بیرون از آن فعالند، آیا در شمار ناامن‌ترین کشورهای جهان نیست؟ و نیز،
- وقتی کشور گرفتار هفت جنگ است و تهدید به بیرون رفتن امریکا از برجام و تشدید تحریم‌ها می‌شود، چگونه ممکن است سپاهی که از زبان روحانی هم اسلحه دارد و هم پول و هم وسیله تبلیغ و بنابر قول هاشمی رفسنجانی، کشور را می‌بلعد و سیر نمی‌شود، بنابراین، عامل سلب امنیت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است، ایران را از «امنیت مثال زدنی» برخوردار کرده باشد؟

* می خواستیم قدرت منطقه بشویم منطقه را ویران کردیم:

■ در ۴ اردیبهشت ۹۷، سخن صحیحی بر زبان ظریف جاری شد. او خطاب به دولت سعودی، از قصد رژیم ولایت مطلقه فقیه و رژیم سعودی بر قدرت منطقه شدن سخن گفت: **می خواستیم قدرت منطقه بشویم، منطقه را ویران کردیم.** این همان واقعیت است که در طول ۴۰ سال، بنی صدر و دوستان او بطور مستمر، خاطر نشان می کنند: هیچیک از کشورهای منطقه، توانائی های لازم برای قدرت منطقه بمعنای مسلط شدن بر کشورهای منطقه را ندارند. در پی قدرت منطقه شدن رفتن، خود و یکدیگر تخریبی می شود و شد. در مورد ایران، رژیم ولایت مطلقه فقیه، ناتوانی در درون را می خواست و همچنان می خواهد با «من آنم که قدرت منطقه شده ام»، جبران کند. نتیجه این رویه، ایران بیابان و برفانبار شدن مسئله های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. ایران ویران و منطقه ویران می گویند و بفریاد که همچنان راه حل در داخل است و نه در خارج:

■ و باز روحانی می گوید (در همان سخنرانی): «آنهايي که در کاخ سفید نشسته اند بدانند به تعهد، تمدن و انسانیت شان پایمند باشند یا نباشند، ملت بزرگ ایران و دولت به نمایندگی از ملت در برابر هرگونه توطئه و نقشه آنها با قاطعیت ایستادگی می کند». اما مگر هم او عامل خارجی را در ایجاد تب قیمت دلار مقصر نشمرد؟ پس وقتی برغم امکان فروش نفت - و گران شدن آن - و تحصیل دلار بیشتر، ترامپ و دستیارانش، با همدستی عامل داخلی، می توانند تب قیمت دلار ایجاد کنند و هم اکنون کشور تهدید به تشدید تحریمها می شود، این گونه سخنان، گویای عجز هستند و نه بیانگر توانمندی و سبب می شود ترامپ دست گویندگان این سخنان را بخواند و بگوید: هرگاه ایران فعالیت های اتمی را از سر بگیرد، بیشتر زیان خواهد دید.

در حقیقت، وقتی کشوری وضعیتی را پیدا می‌کند که ایران پیدا کرده است و در منطقه و جهان، در موقعیتی واقع می‌شود که ایران واقع است، یعنی از ضعفهای بزرگی رنج می‌برد که مرتب بر ابعاد آنها افزوده می‌شود، پس این ضعفها هستند که به قدرت خارجی امکان می‌دهند از آنها استفاده و آنها را تشدید کنند. ریشه این ضعفها نیز ولایت مطلقه فقیه و ستون پایه‌های آن است. تا ریشه برجا است، در درون و بیرون از مرزها جز مرگ و ویرانی بار نمی‌آورد.

چرا که این ریشه است که نمی‌گذارد مشکل راه حل داخلی بیابد. طرفه این که مسئله‌های خود ساخته را که دائم برهم می‌افزایند، بهانه می‌کند برای تصرف کامل دولت. از آنجا که «غیر نظامی»ها را، همه، از اصول‌گرا و اصلاح‌طلب، خرج کرده است و برایش جز سران مافیاهای نظامی - مالی نمانده است، زمینه می‌سازد برای به تصرف فرماندهان سپاه درآوردن دولت. آیا می‌داند انبوه مشکل‌ها را لاینحل می‌کند و نوبت را نوبت مرگ ایران یا مرگ رژیم می‌کند؟

وقتی «وزیر» خارجه رژیم سخن حقی را بر زبان می‌آورد که ویران شدن منطقه، از جمله بخاطر قدرت منطقه شدن، رژیم و رقبای منطقه‌ای او است، از جمله، یعنی این که رژیم تن به حل مشکل از راه مراجعه به مردم را نمی‌دهد. راه حل بحران اتمی - اتمی که جز زیان برای کشور ندارد. در ایران و با مردم ایران است. باید حقیقت را به مردم ایران، بی‌کم و کاست، گفت و برابر حقوق ملی مردم ایران، مشکل را حل کرد و دست‌آویز بیگانه سلطه جو را از او گرفت.

وضعیت سنجی یکصد و نود و نهم:

پنهانکاری و سند سازی و سند بازی

۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۷ برابر ۳ مه ۲۰۱۸

نخست بدانیم که این بار اول نیست که سند سازی و بازی سابقه دارد. بار اول بکار آن آمد که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، پرونده اتمی ایران را به شورای امنیت بفرستد و آن شورا تحریمها برضد ایران وضع کند و وضع تحریمها از سوی امریکا و اروپا را موجه کند. این بار که نتان یاهو، شب اول ماه مه، از بدست آوردن ۵۵۰۰۰ سند و ۱۸۳ سی.دی سخن گفت و سندها را سندهائی توصیف کرد که جای چون و چرا باقی نمی‌گذارند، هدف او زمینه ساختن برای توجیه تصمیم ترامپ، رئیس جمهوری امریکا، در افکار عمومی امریکا و اروپا است. بیهوده نیست که در پایان داد سخن دادنش، اظهار اطمینان کرد که ترامپ تصمیم بایسته را خواهد گرفت. ظریف و معاونش، ترامپ را چوپان دروغگو خواندند. نخست بنگریم لوموند سخنان نتان یاهو را چگونه ارزیابی می‌کند:

*** لوموند: ضعف اساسی سند ارائه کردن نتان یاهو در این است که:**

❖ لوموند (۱ ماه مه ۲۰۱۸) نخست محتوای اصلی سخنان نتان یاهو را می‌آورد و آنگاه آن را ارزیابی می‌کند:

• باتوجه به اینکه چند روز بیشتر به اعلان تصمیم ترامپ در باره ماندن و یا نماندن در توافق اتمی با ایران، نمانده‌است، اتهامی که نتان یاهو، در ۳۰ آوریل، به ایران وارد می‌کند، سنگین است. او تأکید می‌کند که «مدارک مجاب‌کننده» گویای وجود برنامه قدیمی ایران برای تولید بمب اتمی است. نتان یاهو تصریح می‌کند که اسنادی که، چند هفته پیش، دوایر سری اسرائیل بدست آورده‌اند، کپی هزاران سند هستند - ۵۵۰۰۰ سند و ۱۸۳ سی.دی - که در انباری مخفی، در حومه تهران، پنهان شده بودند.

• اما برنامه اتمی ایران که در سال ۲۰۰۳، رها شد، در اساس، شناخته بود. ضعف عمده سند ارائه کردن نخست وزیر اسرائیل در این است که مدارک روشنی دال بر نقض قرارداد اتمی که در ۲۰۱۵ (قرارداد وین)، ایران با پنج عضو دائمی شورای امنیت و آلمان و اتحادیه اروپا امضاء کرد، ارائه نمی‌دهد.

حکومت نتان یاهو می‌گوید: سندها در اختیار امریکا قرار داده شده‌اند و در اختیار کشورهای اروپائی نیز قرار داده می‌شوند.

❖ و نیویورک تایمز (۱ ماه مه ۲۰۱۸) کار نتان یاهو را تا بخواهی هنرپیشگی و «نمایش» می‌خواند و آن را بخشی از فعالیتهای دیپلماتیک حاد این روزها ارزیابی می‌کند. قراردادی که حکومت اوپاما و پنج کشور بزرگ دیگر جهان امضاء کردند، اینک، در انتظار تصمیم ترامپ است که قرار است در ۱۲ ماه مه، اعلان شود.

❖ کوریه انترناسیونال (۱ ماه مه) گزارش می‌کند که، از دید پرشمار ناظران، در میان سندها که نتان یاهو، ارائه کرد، سندهای واقعاً جدید یا مدارک مبرهن، وجود نداشتند. تایمز اسرائیل (همان تاریخ) می‌نویسد: نخست وزیر سندی که بگوید ایران قرارداد اتمی را نقض کرده است، ارائه نکرد و نیز

نتوانست ثابت کند که ایرانیان اجرای برنامه اتمی ممنوعه، حتی غنی‌سازی اورانیوم را از سرگرفته است.

■ روزنامه هآرتس (۱ مه ۲۰۱۸): ارزیابی کارشناسان اطلاعات و دیپلماتها این است که نتان یاهو مدرکی حاکی از نقض قرارداد اتمی توسط ایران، ارائه نکرد. در عوض، آنچه او ارائه کرد، می‌تواند امریکائیان مردد را به خروج از قرارداد وین برانگیزد.

■ «از اتفاق»، به‌گزاری یو.اس.آ تو دی، در همان روز ۳۰ آوریل، ترامپ، در کنفرانس مطبوعاتی مشترک با رئیس جمهوری نیجریه، موقع را مغتنم شمرد برای اینکه قرارداد اتمی با ایران را «وحشتناک» بخواند. روزنامه خاطر نشان می‌کند: ترامپ قصد دارد، پیش از دیدارش با کیم جون اون، رهبر کره شمالی، با خروج از قرارداد اتمی، «پیام خوبی» به او بدهد.

■ در همان روز، مکرون، رئیس جمهوری فرانسه، تلفنی، با پوتین، رئیس جمهوری روسیه، در باره قرارداد اتمی با ایران، گفتگو کردند، حاصل آن این شد که این دو ماندن در قرارداد و اجرای دقیق آن را از امریکا خواستند. بدیهی است که

■ مکرون و خانم می، نخست‌وزیر انگلستان و خانم مرکل، صدراعظم آلمان، با یکدیگر گفتگو کردند و نظر مشترک خود را انتشار دادند: در قرارداد اتمی با ایران باید ماند و بر سر تکمیل آن، مورد دائمی کردن ممنوعیت تولید سلاح هسته‌ای توسط ایران و نیز موشکهای بالستیک ایران و توسعه قلمرو بازرسی‌ها و پایان یافتن مداخلات ایران در کشورهای منطقه، با ایران و دیگر کشورهای امضاء کننده قرارداد، به گفتگو نشست.

■ در یکم مه ۲۰۱۸، فدریکا موگرینی، مسئول سیاست خارجی اروپا گفت: سندی حاکی از نقض شدن قرارداد اتمی توسط ایران در دست نیست.

■ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ۱ مه ۲۰۱۸، تصریح کرد: «نشانه‌ای از تلاش جمهوری اسلامی ایران برای دستیابی به تسلیحات اتمی در سال‌های اخیر در دست ندارد».

بدین‌قرار، موگرینی و آژانس می‌گویند: سندی دال بر نقض قرارداد اتمی توسط ایران در اختیار نیست و لوموند و دیگر روزنامه‌های معتبر (امریکائی و اسرائیلی) براین باور هستند که ولو سندها واقعیت داشته باشند، مجهولی را معلوم نمی‌کنند. غرب می‌داندست که ایران برنامه تولید بمب اتمی را داشته و در سال ۲۰۰۳ آن را متوقف کرده است. و نتان یاهو، سندی در دست ندارد که ایران قرارداد وین را نقض کرده است. اما هاآرتص، درباره قصد واقعی نتان یاهو می‌نویسد: **تردید زدائی از تصمیم‌گیرندگان امریکائی و خروج امریکا از قرارداد اتمی.**

با وجود این، باید پرسید: چرا نتان یاهو، این‌سان از انبوه سندها سخن می‌گوید و بدست آوردن آنها را «شاهکار موساد» می‌خواند؟ آیا او نمی‌داند که ارائه سندها - برفرض صحت - می‌تواند دلیل سودمندی قرارداد وین باشد چرا که این قرارداد سبب شد که پرونده ساخت بمب اتمی بایگانی شود؟ لابد می‌داند اما این‌را نیز می‌داند که وسائل ارتباط جمعی غرب، اغلب، کارشان افکار عمومی سازی برای حمایت از سیاستی است که بازیگردانان صحنه سیاست، بنادارند به اجرا بگذارند:

* سیاستی که بازیگردانان صحنه سیاست آماده کرده‌اند به اجرا بگذارند:

۱- پمپئو، وزیر خارجه جدید امریکا، در نخستین سفر خود، پس از شرکت در اجلاس وزرای خارجه کشورهای عضو اتحادیه آتلانتیک شمالی، به اسرائیل و اردن و عربستان رفت تا «سیاست جدید» امریکا در باره ایران را برای سران دولت این کشورها تشریح کند. بنابراین، «نمایش» نتان یاهو، بی مقدمه نیست. حاصل گفتگوهای او با پمپئو و زمینه سازی است. دو روزنامه، یکی امریکائی و دیگری اسرائیلی می‌نویسند: هدف رفع کردن تردیدها و قطعی کردن تصمیم به خروج از قرارداد وین است. اما آیا «سیاست جدید» در بیرون رفتن از قرارداد اتمی خلاصه می‌شود؟ پاسخ خامنه‌ای به این پرسش این است که جنگ نیز می‌تواند جزء دیگری از این سیاست باشد:

۲- هفته‌ای پیش از «نمایش سند» توسط نتان یاهو، لوموند مقاله‌ای انتشار داد که، بنابرآن، برای نخستین بار، احتمال فروپاشی رژیم از درون، بسیار جدی شده است. جزء دوم «سیاست جدید» امریکا می‌تواند فراهم آوردن اسباب فروپاشی رژیم از درون باشد. الا اینکه «اسبابی» که تا این زمان، حکومت ترامپ فراهم آورده است، نقش شمعک را یافته‌اند برای جلوگیری از فروپاشی رژیم. این پرسش نیز محل پیدا می‌کند: با این همه سود - تازه ترامپ خطاب به کشورهای نفت خیز عرب می‌گوید: وادارتان می‌کنیم پول بدهید - که امریکا از رژیم ولایت مطلقه فقیه می‌برد، چرا باید اسباب فروپاشی آنرا فراهم آورد؟

۳- خامنه‌ای در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۷ (۳۰ آوریل)، یعنی همزمان با «نمایش اسناد» توسط نتان یاهو، به امریکا هشدار داد که هرگاه به ایران

حمله نظامی کند، «ایران، او را از کرده خود پشیمان خواهد کرد. طرفه اینکه یک چند از ناظران غرب نیز بر این نظر هستند که در پی موافقت ترامپ و بن سلمان و نتان یاهو، بر سر «سیاست جدید»، نتان یاهو، زمینه حمله نظامی به ایران را آماده می‌کند. افکار عمومی بیاد می‌آورد که بوش و حکومتش چگونه برای توجیه حمله به عراق مدرک ساختند.

نمایش‌های دیگری، این‌بار، به بازیگری بازیگران رژیم ولایت مطلقه فقیه و دولت سعودی می‌توانند ما را از اجزای دیگر «سیاست جدید» امریکا، آگاه کنند:

❖ دولت سعودی و متحدانش سخن از گسیل قوای نظامی به سوریه می‌کنند. هدف از گسیل نیرو به سوریه رویارویی مستقیم با ایران است. همزمان، اسرائیل با بمباران و حمله موشکی به پایگاه‌های نظامی سوریه - بنابر ادعای اسرائیل، پایگاه‌های نظامی ایران در اسرائیل - ادامه می‌دهد. بنابراین، جزء دیگری از «سیاست جدید» امریکا، کشاندن پای قوای نظامی کشورهای عرب دست‌نشانده به سوریه است.

❖ آن روزها که ترامپ و کیم جون اون یکدیگر را فحش باران می‌کردند، محسن رضائی و دیگران «سرداران» سپاه از حکومت روحانی می‌خواستند که از کره شمالی درس بیاموزد. با زبان بی‌زبانی گفته بودند که ایران نیز می‌باید بی‌اعتناء به تحریمها، بمب اتمی خود را تولید می‌کرد. اما حالا که سران دو کره بر سر «غیر اتمی کردن» شبه جزیره کره توافق کرده‌اند و کره شمالی می‌گوید بنا دارد تأسیسات آزمایش سلاح هسته‌ای را برچیند، «سرداران» سپاه چه می‌گویند؟:

علی باقری، معاون پیشین شورای عالی امنیت ملی، هم‌زمان با اجرای «نمایش سند» توسط نتان یاهو، یعنی در ۱۰ اردیبهشت (۳۰ آوریل)، شب هنگام، در سخنرانی برای «دانشجویان» پزشکی، گفته است:

«برد برد» فقط یک بازی برای انحراف افکار عمومی از معامله ای بود که نتیجه آن برای ملت ایران نه تنها «تقریباً هیچ» بود، بلکه زمینه ساز گستاخی دشمن برای دست اندازی به توانمندی موشکی و اقتدار منطقه‌ای ایران بود. هرچند ممکن است دولتمردان تدبیر و امید از بیان این واقعیت ناراحت شوند، ولی واقعیت این است برجام معامله برد برد نبود، چرا که در برجام ما از قدرت هسته‌ای دست کشیدیم تا منفعت اقتصادی به دست بیاوریم، اما در واقع نه تنها بسیاری از تأسیسات و فعالیت‌های هسته‌ای تعطیل شد و بسیاری از تجهیزات هسته‌ای در معرض نابودی قرارگرفت و حتی از ۱۰۰ حق هسته‌ای ملت ایران صرف نظر شد، بلکه منفعت اقتصادی مورد ادعای دولتمردان تدبیر و امید نیز متوجه کشور نگردید. بر این مبنا، واقعیت برجام، معامله میان واگذاری «قدرت هسته‌ای» به امید کسب «منفعت اقتصادی» بود، از این رو حتی اگر منفعت اقتصادی مورد انتظار هم حاصل می‌شد، باز هم برجام معامله برد باخت بود که قطعاً طرف بازنده آن ملت ایران بودند، چه رسد به این که دولتمردان تدبیر و امید نتوانستند حتی شکلات منفعت اقتصادی را از دشمن بگیرند».

بدین‌سان، این «سردار»، در همان لحظات، مشغول دلیل تراشی برای نتان یاهو بوده است. توضیح این که دست کشیدن از «قدرت هسته‌ای»، در سال ۲۰۱۵، انجام شده است. یعنی تا آن تاریخ، «ایران» در کار تحصیل «قدرت هسته‌ای» که جز بمب نمی‌تواند باشد، بوده است. وقتی سردار دیگری سخن از لزوم خارج شدن از قرارداد منع گسترش تولید سلاح اتمی می‌گوید، یعنی این که از دید «سرداران» سپاه، «سیاست جدید» امریکا تشدید فشارهای اقتصادی به ایران است. اما راه کار، تولید بمب اتمی و موشک توانا به حمل سلاح هسته‌ای و سپس، چون کره شمالی، به مذاکره نشستن و امتیازهای سنگین، بابت متوقف

کردن آزمایش اتمی، گرفتن است. باوجود این اظهارات، چگونه بتوان گفت که سندها که نتان یا هو ارائه می‌کند، ساختگی هستند؟

■ در حقیقت، جزء مهم که بزرگ‌ترین جزء «سیاست جدید» امریکا است، تشدید فشارهای اقتصادی است. ترامپ خود گفته است که تشدید تحریم‌ها بعلاوه تشدید انزوای کره شمالی بعلاوه تهدید به حمله نظامی وسیع، مساوی است با تن دادن کیم جون اون به برجیدن تأسیسات آزمایش سلاح هسته‌ای. کره شمالی باید سلاح‌های هسته‌ای خود را نیز نابود. کند.

استیو هنگه اقتصاددان امریکائی می‌گوید: «عوامل خارجی و سوء مدیریت داخلی، مقدمات یک بحران کامل در اقتصاد ایران را فراهم کرده‌اند. اقتصاد ایران در گرداب مرگ است». این ارزیابی یعنی این که هیچ تدبیر کارآتر از تشدید فشار اقتصادی به ایران نیست. کاری که حکومت ترامپ بدان مشغول است.

بدین‌سان، تشدید بازهم بیشتر فشار اقتصادی، اینست آن بخش اصلی «سیاست جدید» امریکا. تا این زمان، امریکا ۱۰۰ بانک طراز اول دنیا را از معامله با ایران بازداشته است. در باره رویه‌ای که در قبال قرارداد اتمی درپیش خواهد گرفت، دو نظر، اظهار شده‌اند:

- از قرارداد اتمی با ایران خارج می‌شود اما تحریم‌ها را برقرار نمی‌کند، بلکه آنها را چون شمشیر داموکلس بر سر ایران نگاه می‌دارد. و
- از قرارداد اتمی خارج و تحریم‌ها را برقرار می‌کند.

راه‌کار اولی، بدین‌خاطر که ایران و طرف‌های بازرگانی و بانکی و نیز سرمایه‌گذاران را بلا تکلیف نگاه می‌دارد، برای اقتصاد ایران زیانمندتر است. در هر یک از دو وضعیت، بهای سنگین به پای مردم ایران نوشته می‌شود. باوجود این، آیا حکومت ترامپ رژیم ولایت مطلقه فقیه ضعیف اما وسیله وادار کردن کشورهای نفت خیز به دادن پول را می‌خواهد و یا اصلاح

درونی آن به ترتیبی که کارگزار سیاست امریکا در ایران و منطقه بگردد، یا فروپاشی آن را؟ باتوجه به سیاست امریکا از انقلاب بدین سو، «سیاست جدید» امریکا همان نگاه داشتن رژیم ولایت مطلقه فقیه در ضعف است. اگر این سیاست کاربرد دارد، بدین خاطر است که رژیم ولایت مطلقه فقیه بقای خود را «اوجب واجبات» می داند.

اگر بخواهیم واقعیت را آنسان که هست بینیم، واقعیت همانسان که هست خود را به ما می نمایاند: در دایره رابطه با امریکا، راه حل که ایران را از تنگنا بدر آورد، وجود ندارد. راه حل خارج شدن از این دایره و راه رشد در پیش گرفتن است. تصمیم را مردم ایران باید بگیرند و اگر نخواهند بهائی را که می پردازند، بازهم سنگین تر کنند، بی درنگ باید تصمیم بگیرند.

وضعیت سنجی دویستم:

خروج امریکا از توافق اتمی و بازگشت تحریمها و

شبکه جهانی تخریب نیروهای محرکه

۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۷ برابر ۹ مه ۲۰۱۸

امرهای واقع همواره مجموعه هستند. هر امری که واقع می‌شود، با مجموعه‌ای از امرهای دیگر واقع می‌شود. از این رو، وقتی امری را پنهان می‌کنند و یا آن را جز آن که هست، می‌نمایانند، می‌توان آشکارکرد و یا دروغ را راست کرد. در این ایام، امرهای واقعی رخ داده‌اند که یکدیگر را ایجاب می‌کنند، بنابراین، بایکدیگر یک مجموعه تشکیل می‌دهند:

*** استفاده از بیگانه در نزاع بر سر قدرت در درون:**

۱- بکاربردن زور برای مهار بازار ارز بی‌ثمر شد و قیمت هر دلار به ۷۰۰۰ تومان رسید. روحانی می‌گوید: درآمد ارزی ایران ۱۰۰ میلیارد دلار است و نیاز کشور به ارز برای واردات، ۷۰ میلیارد دلار است. بنابراین، کشور ۳۰ هزار میلیارد دلار مازاد ارزی دارد. باوجود این، قیمت ارز، بجای آن که کاهش بیابد، افزایش می‌یابد و اینک، هر دلار دوبرابر قیمتی را یافته است که در آغاز تصدی ریاست جمهوری توسط روحانی داشت. پیش از این،

عوامل ذهنی و عینی افزایش قیمت دلار را شناسائی کرده‌ایم. در این جا ربط آن را با امرهای واقع دیگر شناسائی می‌کنیم:

■ نتان یاهو، مجری نمایشی تلویزیونی شد که، در آن، اسناد خارج شده از ایران را نمایش می‌داد. از انبار واقع در شورآباد، تمامی اسناد را بار کامیون کرده و از ایران خارج کرده‌اند؟! هدف، تردید زدائی از ترامپ و همکاران او در خارج شدن از توافق اتمی است. به قول واشنگتن پست افراطی‌های ایران و اسرائیل و امریکا، مصرانه خواهان خارج شدن امریکا از این توافق هستند. به سخن دیگر، خارج کردن اسناد از ایران و بکاربردن آن در میراندن توافق اتمی، گویای امر واقع مستمری است که استفاده از قدرت خارجی در نزاع بر سر قدرت در درون کشورهای در رابطه است:

■ در ۵ ماه مه، روزنامه گاردین نوشت به اسنادی دست یافته است که بنابر آنها، ترامپ، یک سازمان جاسوسی اسرائیل را استخدام کرده است تا که با بکار بردن «حقه بازی کثیف» دیپلماتهای امریکائی که در حکومت اوپاما مسئول انعقاد قرارداد اتمی وین بوده‌اند را تخریب کند. وارد زندگی خصوصی و روابط شخصی (که شامل روابط جنسی نیز می‌شود.) آنها شود و نقاط ضعف آنها را بیابد و آنها را به لجن بکشد، تا که از دید امریکائیان، هم اوپاما و حکومتش تخریب شوند و هم قرارداد وین بدترین قرارداد باور شود. بدین‌سان، دو امر واقع، یکی بردن اسناد از ایران و دیگری بکارگرفتن یک مؤسسه خارجی برای ترور شخصیت امریکائییانی که رئیس جمهوری موظف به حفظ شخصیت و کرامت آنها است، یک هدف را دارند و یک روش هستند: استفاده از بیگانه در مبارزه بر سر قدرت در درون. این دو امر، با امر واقع دیگری همراهند:

■ مجلس اسرائیل، به نتان یاهو اختیار ورود در جنگ را داد و نتان یاهو گفت: اگر قرار باشد با ایران مقابله کنیم، بهتر است هم اکنون و نه دیرتر این مقابله را انجام دهیم. هم زمان،

■ در ۶ مه ۲۰۱۸، وسائل ارتباط جمعی اسرائیل مدعی شدند که ایران صدها موشک در سوریه انبار کرده است و قصد حمله موشکی به اسرائیل را دارد. می‌دانیم که در طول ۷۰ سالی که از عمر اسرائیل می‌گذرد، هربار که خواسته است از راه جنگ، توسعه طلبی کند و قدرت متفوق منطقه بگردد، دست به این‌گونه تبلیغات زده است تا حمله پیشگیرانه خود را توجیه کند. بیاد بیاوریم که وزیر دفاع امریکا بعد از دیدار از اسرائیل، خبر داد که جنگ اسرائیل با ایران وقوع یافتی است.

این سه امر ربط بالا رفتن قیمت دلار را با خود و با امرهای زیر توضیح می‌دهند:

■ بلائی که قرار بود در ۱۲ ماه مه، ترامپ بر سر توافق اتمی بیاورد و چند و چون موضوع گمانه زنی‌ها بود، در ۸ مه آورد. او گفت: امریکا از توافق اتمی خارج می‌شود و شدیدترین تحریم‌ها را در مورد ایران اعمال می‌کند. در جا نیز حکم ریاست جمهوری را امضاء کرد. پیش از آن، مکرون به ترامپ هشدار داده بود (اشپگل) که خروج امریکا از توافق می‌تواند خاورمیانه را در جنگی عمومی فرو برد. و بدون تردید، تغییری اساسی در روابط ایران با روسیه و چین از سوئی و با غرب از سوی دیگر پدید می‌آورد.

■ تبلیغ ضرورت تصدی دولت توسط نظامیان (= سرداران سپاه = مافیاهای نظامی - مالی) حالا دیگر پایه هم پیدا کرده است: امریکا از توافق اتمی خارج و تحریم‌ها را برقرار کرد و قوای اسرائیل بحال آماده باش درآمد. این

تبلیغ همراه است با امر واقعی که شعار بسود رضا خان دادن و «کشف جنازه او» و القای نیاز کشور به «رضاشاه مسلمان». «از برجام خارج شوید و اداره دولت را به سپاه واگذارید» (که گفته می‌شود سخن شمعخانی خطاب به روحانی بوده است)، هدفش زمینه سازی برای «دولت نظامی» بوده است. در حقیقت، ولو شمعخانی این سخن را نگفته باشد، اما شرایط کشور در پی خروج امریکا از توافق اتمی، ایجاب می‌کند، دولت را نظامیان تصدی کنند، «دلیلی» است که آماده کنندگان اذهان عمومی، به تکرار بکار برده‌اند.

■ کشور آستان حوادث است و در بهار حادثه مهمی روی می‌دهد نیز مکرر بر زبانها جاری شده است. اما آن حادثه و رویداد مهم کدام است؟ بنا بر گزارش دریافتی، آن حادثه و رویداد مهم این است:

«در ایام پنج روزه تعطیلی خرداد ماه بخش مهمی از پروژه جانشینی انجام می‌شود. احتمال داده می‌شود حکومت تا قبل از ۱۴ خرداد استعفا کند. این پنج روز بسیار حساس است چرا که هم ماه رمضان است هم تهران بسیار خلوت می‌شود هم تمامی مدارس و دانشگاهها تا آن موقع تعطیل شده‌اند هم در آن ایام روزنامه‌ها و هم ارکان اجرائی کشور تعطیلند. در آن ایام فقط بخشی از نظامیان و نیروی انتظامی و ... سرکارند. تلگرام را که بستند. کافی است در آن چند روز پاریزیت تشدید شود و اینترنت هم قطع شود آن وقت بهترین فرصت برای تغییر و تحول کلان است.»

با وجود امرهای واقع بالا، قیمت دلار چگونه می‌تواند با این شدت و شتاب افزایش پیدا نکند. کشوری که استقلال و آزادی خود را قدر نشناسد، نیروهای محرکه حیاتیش در شبکه جهانی، در تخریب جریان پیدا می‌کند. اگر هم در آغاز برضد دو هدف اول انقلاب، استقلال و آزادی، کودتا و استبداد بازسازی شد، به خاطر وجود ظروف مرتبطه قدرت بود: از گروگانگیری تا خارج کردن اسناد اتمی از ایران، از قدرت خارجی، در بازسازی استبداد و از میان برداشتن ایستادگان بر حقوق مردم و نیز از میان

برداشتن رقیبان، استفاده شده است و اینک نیز بکار تصرف کامل دولت توسط حزب سیاسی مسلح از قدرت خارجی استفاده می‌شود:

*** از گروگانگیری تا خارج کردن اسناد از ایران، استفاده از قدرت خارجی در استقرار استبداد ناقض استقلال و آزادی:**

بخاطر تقویت وجدان تاریخی مردم ایران و تن ندادن به تصرف کامل دولت توسط حزب سیاسی مسلح، استفاده از قدرت خارجی، در بازسازی استبداد را فهرست می‌کنیم:

۱. پیام خمینی به کارتر: ما از بختیار بهتریم
۲. گروگان‌گیری که خمینی آنرا انقلاب دوم بزرگ‌تر از انقلاب اول خواند
۳. تجاوز عراق به ایران که استبدادگرایان زمینه ساز آن بودند و هم هدف با انگلستان و امریکا و اسرائیل در ادامه دادن به جنگ: فرو شکستن امواج طوفانی که انقلاب بود و بازسازی استبداد در ایران با هدف حفظ رژیم‌های استبدادی دست نشانده
۴. سازش پنهانی با ریگان و بوش، نامزدهای ریاست و معاونت ریاست جمهوری در انتخابات ریاست جمهوری امریکا تا که بتوان به قول بهشتی، «از گروگانها مثل آتو برضد بنی‌صدر و کارتر استفاده کرد». از پرده بیرون افتادن این معامله ننگین، «افتضاح اکتبر سورپرایز» نام گرفت.
۵. کودتای خرداد ۱۳۶۰ با استفاده از گروگانگیری یعنی معامله پنهانی در آلودن خمینی به آن معامله کثیف برضد بنی‌صدر و در واقع برضد انقلاب و هدف آن که استقرار مردم سالاری بر اصول استقلال و آزادی بود.
۶. معامله‌های پنهانی برای خرید اسلحه از امریکا و کشورهای اروپائی که با از پرده بیرون افتادن سفر هیأت مک فارلین به ایران، افتضاح بین‌المللی «ایران گیت» نام گرفتند. حاصل ایران گیت‌ها (با هر کشور یک افتضاح

ایران گیت)، کودتا بر ضد منتظری و تصرف دولت توسط ایران گیتی‌ها شد. هم اکنون نیز آنها بر کشور حکومت می‌کنند:

۷. دادن فهرستی از ۶۰۰ «میان‌رو» به سرهنگ نورث، طرف گفتگو در معامله پنهانی خرید اسلحه در ازای آزادکردن گروگانها و توضیح دادن به او که چرا باید ایران در جنگ شکست بخورد تا که میان‌روها دولت را از آن خود کنند. طرفه این‌که، در آغاز، خواستار دریافت اسلحه کامل از امریکا بوده‌اند برای سرنگون کردن رژیم صدام. سرهنگ نورث نیز به آنها می‌گوید: ریگان دستور سرنگون کردن رژیم صدام را داده است. اما بتدریج، شکست خوردن در جنگ شرط زمامداری میان‌روها می‌شود.

۸. مراجعه به کاخ سفید از طریق اسرائیل (حامل پیام کمیچی، مدیر کل وزارت خارجه امریکا بوده است) برای درخواست حمایت و وعده قتل خمینی را در ازای حمایت امریکا از دولت «میان‌رو» دادن.

۹. قراردادن کشور در حلقه آتش: استقرار پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی امریکا و اسرائیل در دوردور ایران.

۱۰. جلوگیری از عادی شدن روابط ایران با امریکا و اروپا در حکومت خاتمی: حمله به اتوبوس بازدیدکنندگان امریکائی از تهران از این سو و در سطل آشغال انداختن پیشنهاد صادق خرازی و سفیر سوئیس در ایران که با موافقت خامنه‌ای و خاتمی تهیه شده بود، توسط بوش و حکومت او.

۱۱. بحران اتمی و استفاده از آن، برای تحمیل احمدی نژاد به مردم ایران از طریق «انتخابات مهندسی شده» و همه کار کردن برای این که ایران تحت تحریم‌ها قرارگیرد و تسلط مافیاهای نظامی - مالی بر کشور کامل گردد. در این دوره است که سپاه بر بخش بزرگی از اقتصاد مسلط می‌شود و در خوردن و بردن چنان افراط می‌کند که احمدی نژاد نیز آنها را برادران قاچاقچی می‌خواند.

۱۲. امر واقع مستمر ادامه دادن بحران تا تمام کردن آن در شکست: ادامه دادن به گروگانگیری تا تن دادن به نقره داغ شدن (میلیاردها دلار ثروت

ایران را امریکا برد و خورد) و گرفتار جنگ شدن و ادامه دادن به جنگ تا تمام کردن آن در شکست و جام زهر سرکشیدن و ادامه دادن به بحران اتمی تا تن دادن به «نرمش قهرمانانه» و تسلیم شدن به امضای قرارداد وین با سپردن ۱۰۵ تعهد. روحانی می‌گوید امریکا مدعی است ایران سر غرب کلاه گذاشته است. دروغ می‌گوید. امریکا نمی‌گوید ایران سر امریکا کلاه گذاشته است. ترامپ می‌گوید: باید فشار را تشدید می‌کردیم تا جان ایران به لب برسد.

۱۳. وارد کردن ایران در هفت جنگ که حاصل آن، موضوع استراتژی نظامی و طرح سیاسی حکومت ترامپ شدن ایران است.

۱۴. خارج کردن اسناد اتمی از کشور و استفاده نتان یا هو از آن در زمینه سازی برای خروج امریکا از توافق اتمی که اسرائیل مدعی است کار جاسوسان اسرائیل بوده است. الا اینکه روزنامه جوان متعلق به سپاه، دو ماه بعد از خارج کردن اسناد از ایران و دو ماه پیش از نمایش تلویزیونی نتان یا هو خبر استفاده از اسناد بر ضد برجام را داده بود. در نتیجه،

۱۵. نگاه داشتن کشور در بحران و انزوا و تحریم و استفاده از آن در تبدیل سپاه به ستون فقرات رژیم. جانشین مردم شدن سپاه، جانشین استقلال و آزادی شدن استبداد وابسته شد. اما سپاه بنابر قانونی که قدرت از آن پیروی می‌کند، به حزب سیاسی مسلط بدل شد و اینک، با استفاده از قدرت خارجی، در کار تصرف دولت است:

۱۷. خیز برداشتن برای تصرف کامل دولت با دست‌آویز کردن خطر خارجی که خود آن را ایجاد کرده است: تشدید سانسور و تنگ کردن روز افزون عرصه بر حکومت روحانی و زمینه سازی برای آلت فعل کردن «رهبر». جانشین خامنه‌ای بیشتر از او آلت فعل خواهد شد.

بدینسان، نبود استقلال و آزادی، بود بیابان شدن ایران و تخریب روزافزون نیروهای محرکه (ثروت نفت و گاز و فرار استعدادهای و سرمایه‌ها از کشور و تخریب نیروی محرکه‌ای که نسل جوان کشور است از جمله با بیکاری) و

حضور خفقان‌آور قدرتهای خارجی منطقه و جهانی در زندگی روزمره یکایک ایرانیان و گرفتار فقر و خشونت روزافزون شدن مردم ایران گشته است. آیا تجربه دوران پهلوی و سپس تجربه دوران ملاتاریا و پیدایش حزب سیاسی مسلح و مسلط شدنش بر اقتصاد و دولت، کافی نیست که ایرانیان دریابند زور فقر می‌آورد و فقر نمی‌زداید و تا ایرانیان از غفلت از استقلال و آزادی بدر نیایند و از اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت نرهند و زندگانی روزانه خود را عمل به استقلال (استقلال در گرفتن تصمیم) و آزادی (انتخاب نوع تصمیم) و دیگر حقوق خویش نکنند، تخریب نیروهای محرکه در شبکه جهانی تخریب نیروهای محرکه، ادامه می‌یابد.

اگر ایرانیان محض عبرت‌آموزی، در نظرها که از پیش از انعقاد قرارداد وین تا امروز اظهار شده‌اند، لختی تأمل کنند، راست‌گویان را از دروغ‌گویان تمیز می‌دهند. آنها که واقعیت‌ها را همانسان که روی می‌دادند، می‌دیدند، از آنها که دلخواه خود و نه واقعیت را می‌دیدند، باز می‌شناسند. تفاوت استقلال و آزادی را با قدرت‌طلبی و وابستگی را در موضع‌گیری در می‌یافتند. با آنکه تجربه چون روز، روشن کرده است که راهکار، بازیافت استقلال و آزادی، بنابراین، استقرار ولایت جمهور مردم است، دست نشانندگان بیگانه، یکی با صراحت بیشتر و دیگری با صراحت کمتر، می‌گویند و می‌نویسند: خروج از توافق و برقرار کردن تحریمها را باید با قشون کشی به ایران و سرنگون کردن «فرقه» حاکم پی‌گرفت. موضع همسان مثلث زورپرست، یکبار دیگر، وحدت ذاتی سه رأس آن را آشکار کرد!